



دانشگاه قرآن و حدیث

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم و معارف نهج البلاغه

تحلیل مشکل الحدیث نهج البلاغه

(تنافی ظاهری ۳۰ نامه نخست نهج البلاغه با اعتقادات شیعه)

استاد راهنما:

حجت الاسلام والمسلمین محمد رنجبر حسینی

استاد مشاور:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر شعبان نصرتی

دانشجو:

مهدی آذر نژاد

مهرماه ۱۳۹۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باسمه تعالی

تعهدنامه اصالت و حقوق رساله / پایان نامه

این جانب **مهدی آذر نژاد** دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد در رشته علوم و معارف نهج البلاغه، گرایش نهج البلاغه که موضوع رساله ام با عنوان «**تحلیل مشکل الحديث نهج البلاغه (تنافی ظاهری ۳۰ نامه نخست نهج البلاغه با اعتقادات شیعه)**» در شورای علمی گروه آموزشی نهج البلاغه به تصویب نهایی رسیده است، تعهد می دهم:

الف) همه مطالب و مندرجات رساله / پایان نامه ام حاصل تحقیقات شخصی ام تهیه شده است و در صورت استفاده از مطالب، نتایج تحقیقات، نقل قول ها، جداول و نمودارهای دیگران، منابع و مآخذ آن را مطابق با شیوه نامه دانشگاه ذکر نموده ام.

ب) حقوق مادی و معنوی دانشگاه را درباره این اثر محترم بشمارم و در صورتی که نتایج این تحقیق را در کتاب، مقاله، اختراع، اکتشاف و هرگونه تولید علمی دیگری منتشر کنم، با نام دانشگاه قرآن و حدیث بوده و مطابق با ضوابط آن عمل نمایم.

ج) در صورت استفاده از حمایت های مالی و غیرمالی نهادهای دولتی و غیردولتی در این تحقیق، مراتب را کتباً به امور پایان نامه های دانشگاه اطلاع دهم.

د) چنانچه در هر شرایط و زمانی، خلاف تعهدات فوق ثابت شود، دانشگاه را در اتخاذ هر نوع تصمیم حقوقی مختار می دانم و نسبت به تصمیم اتخاذ شده ادعا و اعتراضی ندارم.

نام و نام خانوادگی دانشجو: مهدی آذر نژاد
تاریخ و امضاء

تقدیم به:

معلم اخلاق و استاد گران قدر تولیت حوزه علمیه شهرستان بناب؛ حضرت حجت الاسلام حاج شیخ مجید
باقری بنابی (دامت برکاته).

سپاس‌گزاری

تشکر ویژه از استاد محترم، جناب آقای دکتر رنجبر حسینی که راهنمایی این پژوهش را بر عهده گرفتند و در مدت نگارش این مجموعه از یاری این حقیر دریغ نکردند و از استاد محترم حجت‌الاسلام دکتر نصرتی که مشاوره این تحقیق را متحمل شدند و از تمامی اساتید گران‌قدر که در طول دوره دانشجویی توفیق شاگردی آنان را داشتم؛ و نیز از همسرم که با فداکاری و ایجاد فضای آرام، زمینه تحقیقم را فراهم آوردند.

چکیده

سخن معصومین علیهم السلام در حجیه و اعتبار تالی تلوی آیات قرآن است، همان ارزش و اعتباری را دارند که قرآن کریم دارد، کتاب ارزشمند نهج البلاغه از جمله کتاب‌های است که سخنان گرانسنگ امام علی علیه السلام را جمع‌آوری کرده، اما در این کتاب شریف سخنانی از امام علیه السلام نقل شده که در ظاهر و نگاه اولیه با اندیشه و باورهای امامیه ناسازگاری دارد، بعضی از شروح نهج البلاغه و همچنین کتاب‌هایی که در شبهات نهج البلاغه نگاشته شده‌اند به تحلیل و بررسی بعضی از این شبهات به صورت اجمالی پرداخته‌اند. پژوهش حاضر به بررسی شش شبهه از شبهات متنی در سی‌نامه نخست نهج البلاغه به صورت تفصیلی پرداخته و با بررسی سندی و محتوایی و جمع بین ادله و... به بررسی و تحلیل آن‌ها پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: حدیث، مشک‌الحدیث، تحلیل، نهج البلاغه.

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات و مفاهیم	۱
۱-۱ کلیات تحقیق	۱
۱-۱-۱ مسئله تحقیق	۱
۱-۱-۲ سؤالات تحقیق	۲
۱-۱-۳ فرضیات تحقیق	۲
۱-۱-۴ ضرورت و اهداف	۴
۱-۱-۵ پیشینه تحقیق	۴
۱-۱-۶ روش و مراحل تحقیق	۴
۱-۱-۷ نتایج علمی و عملی تحقیق	۵
۱-۱-۸ چهارچوب نظری تحقیق	۵
۲-۱ شرح مفاهیم	۵
۱-۲-۱ تحلیل	۵
۲-۲-۱ مشکل	۶
۳-۲-۱ حدیث	۶
۴-۲-۱ نهج البلاغه	۷
فصل دوم: ناسازگاری انتخاب امام به وسیله مردم در سخن امام علیه السلام با آیات و روایات .	۹
مقدمه	۹
۱-۲ فرازی از متن نامه هفتم	۹
۲-۲ تبیین شبهه نامه هفتم	۹
۳-۲ بررسی مصدري	۱۱
۱-۳-۲ وقعه صفین	۱۲
۲-۳-۲ الفتوح	۱۲
۳-۳-۲ الامامه والسیاسه	۱۳
۴-۳-۲ العقد الفرید	۱۳
۵-۳-۲ الکامل فی الغه والادب	۱۳
۴-۲ سندی	۱۳

۱۵.....	۲-۴-۱ وقعه صفین
۱۵.....	۲-۴-۲ الامامه والسياسه
۱۵.....	۲-۴-۳ العقد الفريد
۱۵.....	۲-۴-۴ الكامل فى اللغة
۱۵.....	۲-۴-۵ الفتوح
۱۵.....	۲-۵ بررسى محتوايى
۱۵.....	۲-۵-۱ برداشت شارحين
۱۶.....	۲-۵-۱-۱ شرح ابن ابى الحديد
۱۶.....	۲-۵-۱-۲ شرح ابن ميثم
۱۷.....	۲-۶ بررسى درج
۱۷.....	۲-۷ بررسى تقطيع
۱۷.....	۲-۷-۱ وقعه صفين و شرح نهج البلاغه (ابن ميثم)
۱۸.....	۲-۷-۲ الفتوح
۱۸.....	۲-۷-۳ نهج البلاغه
۱۸.....	۲-۸ بررسى قلب
۱۹.....	۲-۸-۱ فلعمري ما الأمر في ذلك إلا واحد
۱۹.....	۲-۸-۲ لَأَنهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ
۱۹.....	۲-۸-۳ لَا يَتَنَبَّأُ فِيهَا النَّظَرُ
۲۰.....	۲-۸-۴ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ
۲۰.....	۲-۸-۵ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَالْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ
۲۰.....	۲-۹ فضاي صدور
۲۰.....	۲-۹-۱ شرح نهج البلاغه (ابن أبي الحديد)
۲۱.....	۲-۱۰ راه حل های ارائه شده
۲۱.....	۲-۱۰-۱ استدلال با مبنای مخالف
۲۲.....	۲-۱۱ نقد راه حل های ارائه شده
۲۳.....	۲-۱۱-۱ نظر مختار
۲۳.....	۲-۱۱-۱-۱ عدم اعتقاد غالب مردم به امامت
۲۶.....	۲-۱۱-۱-۲ استدلال به قانون پذیرفته شده عموم جامعه
۲۹.....	۲-۱۱-۲-۳ عدم تنافی لزوم بيعت با انتصاب الهی امام

فصل سوم: ناسازگاری سخنان خودستایانه و مذمت آمیز امام علیه السلام با آیات و روایات .. ۳۱

- مقدمه ۳۱
- ۱-۳-۱ فرازی از متن نامه بیست و هشتم ۳۱
- ۲-۳-۱ تبیین مشکل الحدیث نامه بیست و هشتم ۳۲
- ۳-۳-۱ بررسی مصدري ۳۵
- ۱-۳-۳-۱ نه‌ایة الأرب فی فنون الأدب ۳۵
- ۲-۳-۳-۱ الفتوح ۳۶
- ۴-۳-۳-۱ الاحتجاج ۳۶
- ۴-۳-۴-۱ بررسی سندی ۳۶
- ۱-۴-۳-۱ الفتوح ۳۶
- ۲-۴-۳-۱ نه‌ایة الأرب ۳۶
- ۳-۴-۳-۱ الاحتجاج ۳۷
- ۵-۳-۱ بررسی محتوایی ۳۷
- ۱-۵-۳-۱ خودستایی ۳۷
- ۲-۵-۳-۱ تحقیر ۳۸
- ۶-۳-۱ بررسی درج در حدیث ۴۱
- ۱-۶-۳-۱ لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا وَلَا عَادِي طَوْلِنَا ۴۱
- ۲-۶-۳-۱ أَتَى يَكُونُ ذَلِكَ ۴۱
- ۷-۳-۱ بررسی قلب در حدیث ۴۱
- ۱-۷-۳-۱ عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ ۴۱
- ۸-۳-۱ بررسی تقطیع حدیث ۴۱
- ۹-۳-۱ بررسی فضای صدور ۴۲
- ۱۰-۳-۱ راه‌حل‌های ارائه شده ۴۵
- ۱-۱۰-۳-۱ راه‌حل‌های خودستایی ۴۵
- ۱-۱۰-۳-۱ ذکر نعمت‌های الهی ۴۵
- ۲-۱۰-۳-۱ بیان حقایق تاریخی ۴۵
- ۳-۱۰-۳-۱ دفاع امام علیه السلام در برابر تهمت‌ها ۴۶
- ۴-۱۰-۳-۱ معرفی الگوی کامل برای هدایت مردم ۴۶
- ۲-۱۰-۳-۱ نقد راه‌حل‌های ارائه شده ۴۶
- ۱-۲-۱۰-۳-۱ ذکر نعمت‌های الهی ۴۶

۴۷	 معرفى الگوى مناسب ۲-۲-۱۰-۳
۴۸	 نظر مختار در خودستايى ۳-۱۰-۳
۴۸	 تبليغ الرسالات ۱-۳-۱۰-۳
۵۲	 تعليم و هدايت مردم، وظيفه انبياء واصياء و حاكم جامعه ۲-۳-۱۰-۳
۵۳	 دفع تهمت ها ۳-۳-۱۰-۳
۵۵	 روشن گرى ۴-۳-۱۰-۳
۵۸	 بيان حقائق، وظيفه علماء ۵-۳-۱۰-۳
۶۰	 راه حل هاى ارائه شده در فرموده هاى مذمت آميز ۴-۱۰-۳
۶۰	 نظر مختار در فرموده هاى مذمت آميز ۵-۱۰-۳
۶۰	 از باب ملامت و سرزنش ۱-۵-۱۰-۳
۶۵	 بيان حقايق تاريخى ۲-۵-۱۰-۳
۶۶	 شكوه از خليفه اول ۱-۲-۵-۱۰-۳
۶۶	 شكوه از خليفه دوم ۲-۲-۵-۱۰-۳
۶۷	 شكوه از خليفه سوم ۳-۲-۵-۱۰-۳

فصل چهارم: شجاعت معيار حقانيت ۶۹

۶۹	 مقدمه
۶۹	 ۱-۴ فرازى از متن نامه دهم
۶۹	 ۲-۴ تبين شبهه
۷۰	 ۳-۴ بررسى مصدري
۷۰	 ۱-۳-۴ وقعه صفين
۷۰	 ۲-۳-۴ المناقب الخوارزمى
۷۰	 ۳-۳-۴ تاريخ الامم والملوك
۷۱	 ۴-۳-۴ الكامل فى التاريخ
۷۱	 ۵-۳-۴ العقد الفريد
۷۱	 ۴-۴ بررسى سندی
۷۲	 ۱-۴-۴ وقعه صفين
۷۲	 ۲-۴-۴ المناقب الخوارزمى
۷۲	 ۳-۴-۴ تاريخ الامم والملوك
۷۳	 ۵-۴-۴ الكامل فى التاريخ
۷۳	 ۶-۴-۴ العقد الفريد

۷۳	 نهج البلاغه ۷-۴-۴
۷۳	 بررسی تقطیع حدیث ۵-۴
۷۳	 ۱-۵-۴ وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْحَرْبِ
۷۵	 ۲-۵-۴ فَدَعِ النَّاسَ جَانِباً وَ اخْرِجْ إِلَيَّ وَأَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ
۷۵	 ۳-۵-۴ لَتَعْلَمَ آيُنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَالْمُغَطَّى عَلَى بَصَرِهِ
۷۵	 ۶-۴ بررسی فضای صدور
۷۶	 ۱-۶-۴ وقعه صفین
۷۶	 ۲-۶-۴ المناقب الخوارزمی
۷۶	 ۳-۶-۴ الكامل فی التاريخ
۷۶	 ۴-۶-۴ العقد الفريد
۷۶	 ۷-۴ بررسی محتوایی
۷۷	 ۱-۷-۴ توضیح نهج البلاغه
۷۷	 ۲-۷-۴ شرح ابن میثم
۷۷	 ۸-۴ تحلیل های ارائه شده
۷۷	 ۱-۸-۴ شرح ابن ابی الحديد
۷۸	 ۲-۸-۴ توضیح نهج البلاغه
۷۹	 ۳-۸-۴ شرح نهج البلاغه (ابن میثم)
۸۰	 ۹-۴ نظر مختار
۸۰	 ۱-۹-۴ اثبات نفاق و کذب معاویه
۸۰	 ۲-۹-۴ ضعف نقل

فصل پنجم: ناسازگاری گذشت امام علی با قصاص امام حسن مجتبی علیه السلام از ابن ملجم (لعنه الله) ۸۳

۸۳	 مقدمه
۸۳	 ۱-۵ فرازی از متن نامه بیست و سوم
۸۴	 ۲-۵ تبیین شبهه
۸۵	 ۳-۵ بررسی مصدري
۸۵	 ۱-۳-۵ اصول کافی
۸۶	 ۲-۳-۵ مروج الذهب ومعادن الجواهر و إثبات الوصية
۸۶	 ۳-۳-۵ مقتل الامام اميرالمؤمنين عليه السلام
۸۷	 ۴-۳-۵ ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق

۸۷	۴-۵ بررسی سندی
۸۹	۵-۵ بررسی درج در حدیث
۸۹	۶-۵ بررسی تقطیع حدیث
۸۹	۱-۶-۵ علیکم السلام الی الیوم الزام
۸۹	۲-۶-۵ واللہ غفور رحیم
۸۹	۷-۵ بررسی قلب در حدیث
۸۹	۱-۷-۵ ابق
۹۰	۲-۷-۵ وَإِنْ أَقْنِ فَاْلْفَنَاءِ مِیْعَادِی
۹۰	۳-۷-۵ الْعَفْوَ لِي قُرْبَةً وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةً
۹۰	۴-۷-۵ فَأَعْفُوا
۹۰	۸-۵ بررسی محتوایی
۹۰	۹-۵ تحلیل های ارائه شده
۹۱	۱۰-۵ نظر مختار
۹۱	۱-۱۰-۵ عفو اقتضای شخصیت حقیقی و قصاص اقتضای شخصیت حقوقی
۹۱	۲-۱۰-۵ امر به بخشش، امری ارشادی نه مولوی
۹۲	۳-۱۰-۵ قصاص مایه حیات بشری

فصل ششم: ناسازگاری ادعای بهره‌مندی یکسان پرهیزکاران و مترفین از امکانات مادی دنیا

۹۳	در سخن امام علی علیه السلام
۹۳	مقدمه
۹۳	۱-۶ فرازی از متن نامه بیست و هفتم
۹۴	۲-۶ تبیین شبهه
۹۶	۳-۶ بررسی مصدري
۹۶	۱-۳-۶ الغارات
۹۷	۲-۳-۶ تحف العقول
۹۷	۳-۳-۶ مجالس شیخ مفید
۹۸	۴-۳-۶ تاریخ الامم والملوک
۹۹	۵-۳-۶ بشاره المصطفی
۹۹	۶-۳-۶ مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)
۹۹	۷-۳-۶ بحار الانوار

۴-۶	بررسی سندی	۹۹
۵-۶	بررسی محتوایی (واژگان)	۱۰۲
۱-۵-۶	المتقين	۱۰۲
۲-۵-۶	اهل الدنيا	۱۰۲
۳-۵-۶	زهد	۱۰۳
۶-۶	برداشت مترجمين و شارحين	۱۰۳
۱-۶-۶	شرح ابن میثم	۱۰۴
۲-۶-۶	شرح خوئی	۱۰۴
۳-۶-۶	شرح مجلسي	۱۰۴
۷-۶	بررسی درج	۱۰۴
۱-۷-۶	عاجل الدنيا وأجل الآخرة	۱۰۴
۲-۷-۶	أصابوا لذّة زهد الدّنيا	۱۰۴
۸-۶	بررسی تقطیع	۱۰۵
۱-۸-۶	یشارکوا	۱۰۵
۲-۸-۶	أَبَاحَهُمُ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَفَاهُمْ	۱۰۵
۳-۸-۶	هذا ما عهد عبد الله عليّ أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر	۱۰۵
۹-۶	بررسی حدیث از حیث قلب	۱۰۶
۱۰-۶	بررسی فضای صدور	۱۰۶
۱۱-۶	راه حل های ارائه شده	۱۰۶
۱-۱۱-۶	بهترین لذت، لذت های حلال	۱۰۶
۱-۱-۱۱-۶	ابن میثم	۱۰۶
۲-۱۱-۶	کاملترین لذت، لذت به اندازه و به موقع نیاز	۱۰۷
۳-۱۱-۶	بهترین لذت، لذت بی درد و رنج و ساد	۱۰۷
۴-۱۱-۶	بهترین لذت لذت زهد در دنیا	۱۰۷
۱-۱۱-۶	۴-۱۱-۶ شرح ابن میثم	۱۰۷
۱۲-۶	نقد تحلیل های ارائه شده	۱۰۸
۱-۱۲-۶	نقد اول	۱۰۸
۲-۱۲-۶	نقد بر تحلیل اول (بهترین لذت، لذت های حلال)	۱۰۹
۳-۱۲-۶	نقد بر تحلیل دوم (کاملترین لذت، لذت به اندازه و به موقع نیاز)	۱۰۹
۴-۱۲-۶	نقد بر تحلیل سوم (بهترین لذت، لذت بی درد و رنج و ساده)	۱۰۹

- ۱۰۹..... (لذت زهد بالاترین لذت‌ها) ۵-۱۲-۶ نقد بر تحلیل چهارم
- ۱۱۰..... نظر مختار ۱۳-۶
- ۱۱۰..... ظهور عبارت در بهره‌مندی مادی و معنوی متقین از دنیا ۱-۱۳-۶
- ۱۱۱..... زهد ترک محرمات و کوتاهی آرزوها ۲-۱۳-۶
- ۱۱۵..... برداشت ناصحیح از تقوی و زهد ۳-۱۳-۶

۱۱۷..... منابع و ماخذ

- ۱۱۷..... کتاب
- ۱۱۹..... مقاله
- ۱۲۰..... پی‌نوشت
- ۱۲۰..... ۱- خودستایی‌ها
- ۱۳۳..... ۲- سخنان مذمت‌آمیز

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۱-۱ کلیات تحقیق

۱-۱-۱ مسئله تحقیق

کتاب شریف نهج البلاغه یکی از متون باارزش و کهن که سخنان گرانبهای بی‌نظیر و بی‌بدیل امیرالمؤمنین علیه السلام را در برگرفته و در مقام نام‌گذاری «اخ» القرآن می‌نامندش، شامل سخنانی است که در نگاه اولیه، برخی با مبانی فقهی، برخی با مبانی اخلاقی، برخی با مبانی عرفانی و برخی با اعتقادات و باورهای شیعه سازگاری ندارد، بلکه در مواردی سازگار با مبانی مخالفان می‌باشد که زمینه سوءاستفاده مخالفین را فراهم می‌آورد و باعث تضعیف اعتقادات و باورها و مبانی امامیه شده و تقویت مبانی مخالفین می‌شود. در این تحقیق بنا بر آن شده که مواردی به صورت انتخابی تحلیل و جواب مناسبی داده شود. موارد انتخاب شده از قسمت نخست نامه‌ها، از نامه اول تا نامه سی‌ام که شامل موضوعات زیر می‌باشد:

نامه هفتم: امام علیه السلام انتخاب و بیعت عده‌ای از مردم (مهاجر، انصار) را نشانه حقانیت قرار داده، به این معنی که هر کس از طرف مهاجر و انصار به عنوان حاکم جامعه انتخاب شود امام بر حق است و کسی حق مخالفت ندارد و هرکس با بیعت و انتخاب مردم مخالفت کند از دین خارج شده و منافق است.

نامه بیست و هشتم: امام علیه السلام از طرفی به بیان فضائل شخصی و خانوادگی خود که در آیات و روایات از آن نهی شده پرداخته و از طرفی مخاطب خود را مورد تحقیر و اهانت قرار داده و عیوب و نواقص خانوادگی او را ذکر می‌کنند.

نامه دهم: امام علیه السلام غلبه بر دشمن و شجاعت را نشانه حقانیت و پاکی قلب قرار داده، به این معنی که هر کس دارای قلب سلیم و به دور از گناه باشد، شجاعت و قدرت بیشتری خواهد داشت و بر دشمن خود غالب می‌شود و حق حکومت با او خواهد بود.

نامه بیست و سوم: امام علیه السلام قبل از شهادت به امام مجتبی علیه السلام امر کردند که اگر با ضربت ابن ملجم از دنیا رفتم، قاتل مرا عفو کنید که عفو برای شما نیکو است، اما امام مجتبی علیه السلام بعد از شهادت امام علیه السلام ابن ملجم را قصاص کردند و در ظاهر برخلاف وصیت امام علیه السلام، عمل کردند، درحالی‌که هر دو بزرگوار امام و معصوم بودند.

نامه بیست و هفتم: امام علیه السلام پرهیزکاران را در استفاده از مادیات دنیا، مساوی دنیاگرایان قرار داده، به هراندازه و به هر کیفیتی که دنیاگرایان از لذت مادی دنیا بهره‌مند می‌شوند اهل تقوی و پرهیزکاران نیز بهره‌مند می‌شوند.

لذا این تحقیق بر آن است که به تحلیل و بررسی شبهات فوق پرداخته تا بتواند بین مفاد این روایات، و باورها و اعتقادات شیعه سازگاری ایجاد نماید و به شبهات پاسخ مناسبی عرضه کند، در این پایان‌نامه در هر فصل، در مرحله اول به تبیین شبهه پرداخته، بعد از آن به اعتبارسنجی نامه از جهت (مصدری، سندی، محتوایی) و در مرحله سوم، راه‌حل‌های ارائه شده، و بعد از آن نقد نظر، و در پایان، نظر مختار ارائه خواهد شد.

۱-۱-۲ سؤالات تحقیق

سؤال اصلی: ناسازگاری ظاهری میان برخی از سخنان امام علیه السلام در نهج البلاغه با باورها و اعتقادات شیعه چگونه حل می‌شود.

سؤالات فرعی:

۱. نامه هفتم حقانیت انتخاب عده‌ای از مردم و لزوم تبعیت دیگران از آن در نامه هفتم نهج البلاغه، چگونه تحلیل می‌شود؟
۲. نامه بیست و هشتم خودستایی و ذکر فضائل شخصی و تحقیر و ذکر عیوب دیگران در نامه نهم نهج البلاغه، چگونه با روایات ناهیه از مدح نفس و ذکر عیوب غیرقابل جمع می‌باشد.
۳. نامه دهم معیار بودن شجاعت (و غلبه بر دشمن) در اثبات حقانیت، در نامه دهم نهج البلاغه، چگونه تحلیل می‌شود؟
۴. نامه بیست و سوم دستور امام علیه السلام به عفو ابن ملجم (در نامه بیست و سوم) چگونه با قصاص ابن ملجم توسط امام حسن مجتبی علیه السلام تحلیل می‌شود.
۵. نامه بیست و هفتم تساوی پرهیزکاران با مترفین در استفاده از امکانات مادی دنیا در نامه بیست و هفتم نهج البلاغه، چگونه تحلیل می‌شود؟

۱-۱-۳ فرضیات تحقیق

نامه هفتم: اولاً: اکثر مردم معتقد به امامت نبودند تا امام علیه السلام بتوانند طبق اعتقاد مردم استدلال کنند. ثانیاً: تعیین رهبر جامعه توسط مردم یک قانون عمومی جامعه اسلامی شده بود، و امام علیه السلام غیر از این راهی برای استدلال نداشتند. ثالثاً: لزوم پایبندی به بیعت مردم منافاتی با اصل نصب الهی امام ندارد.

نامه نهم:

الف. خودستایی:

اولاً: امام علیه السلام جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند در تمام امور و مسئولیت‌ها، جز اینکه پیامبر نبودند. ثانیاً: یکی از مسئولیت‌های اساسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق آیه ابلاغ، معرفی جانشینی امام علیه السلام بعد از خود بود.

پس: امام علیه السلام مسئولیت معرفی جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند که از جمله جانشینان شخص حضرت بود لذا امام علیه السلام نسبت به معرفی خود مسئولیت داشتند به عنوان یک وظیفه دینی، نه مدح نفس مذموم. ب. مذمت‌ها:

واژه‌های مذمت‌آمیز دو گونه‌اند، گونه اول هدف گوینده صرفاً توهین نیست بلکه به اهداف دیگری مخاطب را سرزنش می‌کند و این قبیح نیست و مورد نهی آیات ناهیه نیست و توهین‌های حضرت امیر علیه السلام به اصحاب و کارگذاران غالب از این قسم‌اند که قباح ندارند، در قرآن موارد زیادی از این قسم به چشم می‌خورد. و گونه دوم که هدف گوینده صرفاً توهین به مخاطب است و مورد نهی آیات و روایات ناهیه است در نهج البلاغه تعداد کمی هست و آن هم در جایی است که مخاطب حضرت امثال معاویه و برج بن مسهرطایی (از خوارج) باشد که از دین خارج شده‌اند و مورد نهی آیات نیست چون در آیات توهین مؤمنین را حرام دانسته نه منافقینی مثل معاویه و امثال آن از خوارج.

نامه دهم: سخنان حضرت در جواب نامه‌ای است که معاویه امام علیه السلام را به دنیاطلبی که به خاطر ریاست و حکومت جنگ می‌کند متهم کرده و اینکه کثرت گناه قلب حضرت را گرفته و خودش را شخص متقی و پرهیزگار و دور از گناه معرفی می‌کند، لذا امام علیه السلام برای آشکار شدن نفاق معاویه و گرفتاری‌اش به دنیا و اثبات حقانیت خویش، معاویه را به مبارزه تن به تن دعوت می‌کند، چون کسی که به خاطر خدا می‌جنگد و با زخارف دنیا علقه‌ای ندارد با آغوش باز از مرگ و شهادت در راه خدا استقبال می‌کند همچنان که حضرت سیدالشهدا علیه السلام چنان کردند.

نامه بیست و سوم: امر امام علیه السلام به عفو ابن ملجم، ارشادی بوده و جنبه شخصی و به خاطر شدت ترحمی که داشته پیشنهاد عفو دادند، چون در وصیت دیگری حضرت می‌فرماید اگر قاتل مرا قصاص کردید از حد تجاوز نکنید:

«أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي انظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاصْرُبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ» نامه ۴۷

ای فرزندان عبدالمطلب، بنیم که در خون مسلمانان فرو رفته باشید و بانگ برآورید که،

امیر المؤمنین کشته شد. بدانید که نباید به قصاص خون من جز قاتلم کشته شود.

بنگرید اگر من از این ضربت که او زده است کشته شوم شما نیز يك ضربت بر او زنید.

نامه بیست و هفتم:

اولاً: قرائن موجود در عبارت نهج البلاغه بیانگر این است که مراد بهره‌مندی‌های مادی و معنوی پرهیزکاران از دنیاست که هم در دنیا بهره‌مند شدند و هم برای آخرتشان پیش فرستادند، نه اینکه پرهیزکاران مثل مترفین غرق در لذائذ مادی دنیا باشند.

ثانیاً: زهد در اصطلاح دین به معنی ترک محرمات و کوتاهی آرزوها است و این منافاتی با زندگی با آسایش و استفاده به اندازه از امکانات و لذائذ مادی ندارد.

ثالثاً: برداشت نادرست از معنی زهد که به معنی ترک دنیا و عزلت‌گزینی و... است اما معنی صحیح زهد منافاتی با بهره‌مندی از امکانات و لذائذ مادی دنیا ندارد و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، پیروان خود را از زهد به معنی اول بر حذر داشته‌اند.

۱-۱-۴ ضرورت و اهداف

ضرورت تحقیق: جلوگیری از سوءاستفاده مخالفین از متون دینی شیعه برای تحکیم و اثبات مبانی خود.

هدف تحقیق: تحکیم متون دینی و تقویت باورهای شیعه.

۱-۱-۵ پیشینه تحقیق

با جستجو در سایت‌های «ایران داک»، «کتابخانه ملی»، «نورمگز» و «مگیران» با واژه‌های «شبهات متنی»، «مشکل الحدیث»، «تعارضات نهج البلاغه»، «تناقضات نهج البلاغه»، «اختلافات محتوایی نهج البلاغه» مواردی در این زمینه یافت شد: ۱- بررسی و نقد برخی از شبهات و پندارهای موجود پیرامون نهج البلاغه پایان‌نامه آقای حامد شریعتی نیاسری که بیش از دوازده مورد از شبهات سندی و متنی را آورده که تنها دو مورد شبهه متنی هستند که غیر از موارد انتخابی بنده می‌باشد ۲- بررسی شبهات مغایرت نهج البلاغه با اعتقادات شیعه (پایان‌نامه خانم نجمه گرگانی که تنها نه مورد از شبهات سندی را مورد بررسی قرار داده) ۳- شبهات اساسی در نهج البلاغه که به جز یک مورد آن، مابقی شبهات تاریخی و یا اجتماعی و... که همگی خارج از موضوع این تحقیق می‌باشد ۴- مقاله‌ای از کتاب رابطه قرآن با نهج البلاغه دکتر مصطفوی نوشته‌شده که تنها به نه مورد از تناقضات اشاره کرده و برای هر کدام جواب اجمالی نه تفصیلی بیان نموده است.

و در خصوص خودستایی مقاله سیمای امیر مؤمنان از منظر نهج البلاغه که به‌طور مختصر به بحث خودستایی اشاره کرده البته نه به عنوان شبهه.

۱-۱-۶ روش و مراحل تحقیق

پژوهش حاضر عمده، با مراجعه به نرم‌افزارهای مرتبط با تحقیق و همچنین با مراجعه به کتابخانه‌هایی از جمله: کتابخانه دانشگاه، کتابخانه مدرسه فیضیه، و کتابخانه آیت الله بروجردی و شهرک مهدیه و... گردآوری شده است.

۱-۱-۷ نتایج علمی و عملی تحقیق

پژوهش حاضر برای کسانی که در زمینه شبهات نهج البلاغه و همچنین مؤسساتی که در این زمینه فعالیت داشته باشند به کارشان آید.

۱-۱-۸ چهارچوب نظری تحقیق

این پژوهش در شش فصل سامان یافته است؛ فصل اول در کلیات و تعاریف است و فصل دوم تا ششم به بررسی شش تا شبهه متنی پرداخته است، در فصل سوم دو شبهه و در بقیه فصول هر کدام به یک شبهه پرداخته شده. تمام فصول با یک مقدمه کوتاه آغاز و معمولاً در ده الی دوازده گفتار به نگارش درآمده است.

گفتار اول: متن نامه مورد شبهه همراه با ترجمه.

گفتار دوم: تبیین شبهه.

گفتار سوم الی هشتم: حدیث از جهت، مصدری، سندی، محتوایی، درج، تقطیع، قلب، بررسی شده.

گفتار نهم و دهم: پاسخ‌هایی که برای شبهه داده شده و نقد این نظریه‌ها.

گفتار یازدهم و دوازدهم: ارائه نظر مختار و نتیجه، پایان دهنده فصول می‌باشد.

۱-۲ شرح مفاهیم

در این گفتار به بیان مفاهیمی چون: تحلیل، مشکل، حدیث و نهج البلاغه پرداخته شده است.

۱-۲-۱ تحلیل

معنی اصلی این ماده باز کردن گره و رفع ممنوعیت است، هم چنان‌که تقابل این ماده با حرم در- أحلّ الله البيع و حرم الربا، لا تحرّموا طیّبات ما أحلّ الله لكم^۱، لم تحرّم ما أحلّ الله لك^۲- بر این مطلب شاهد است.

و در ماده حرم گذشت که حرم عبارت است از ممنوعیت، پس حلّ هم که مقابل آن است رفع ممنوعیت است (و قد سبق في حرم إنّّه عبارة عن الممنوعيّة من الأصل، فالحلّ هو رفع الممنوعيّة).^۳

و بعضی از اهل لغت در معنی آن چنین نوشته اند: اصل- حلّ- باز کردن گره است و از این معنی سخن خدای عزّ و جلّ است که: (وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي - ۲۷/طور) (که استعاره برای باز شدن زبان از لکنت و گره

۱. بقره: ۲۷۵

۲. مائده: ۸۷

۳. تحریم: ۱

۴. التحقيق، ج ۲، ص ۲۷۲.

در سخن گفتن است).^۱ و بعضی نوشته اند: (حَلَّ: الشَّيْءُ (يَحِلُّ) بِالْكَسْرِ (حِلًّا) خِلَافُ حَرْمٍ... وَيَتَعَدَّى بِالْهَمْزَةِ وَالتَّضْعِيفِ فَيَقَالُ (أَحَلَّتُهُ) وَ (حَلَّلْتُه) وَ مِنْهُ (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ) أَيْ أَبَاحَهُ وَ خَيْرَ فِي الْفِعْلِ وَ التَّرْكِ.^۲)
از معانی مذکور روشن می شود که حلّ به معنی رفع ممنوعیت و رفع هر گونه مانعی است که البته در مصادیق متفاوت است و در باب تفعلیل هم استعمال شده است، و در اینجا که بحث در (تحلیل مشکل الحدیث) است. مراد رفع مانعی است که بر حدیث عارض شده است و مانع از بهره مندی از آن شده است.

۱-۲-۲ مشکل

این ماده وقتی در باب افعال استعمال می شود دارای یک معنی است و آن عبارت است از التباس و اشتباه. (أشکل الأمر: التبس)^۳

و بعضی از اهل لغت این گونه آورده اند (الأشکل في ألوان الإبل و الغنم: [أن] يكون مع السواد حمرة و غبرة، كأنه قد أشكل لونه)^۴: یعنی سرخی و سیاهی حیوان به هم آمیخته شود به گونه ای که رنگ حیوان مشتبه شود؛ و النهایه قریب به این معنی نقل کرده است.^۵ و بعضی در معنی اشکال اینگونه نوشته اند: (إشکال در کارها بکار می رود. بطور استعاره مانند واژه- اشتباه است- که از- شبه- استعاره شده است).^۶

۱-۲-۳ حدیث

معنی لغوی: این ماده دارای یک معنی است و آن عبارت است از: ایجاد و حدوث بعد از قدم و نقیض قدیم.^۷
أن مفهوم هذه المادّة: هو تكوّن شيء في زمان متأخّر و هذا التكوّن و التجدد أعمّ من أن يكون في الجواهر و الذوات أو في الأعراض و الأفعال و الأقوال.^۸

معنی اصطلاحی: در اصطلاح علمای رجال و راویان، حدیث عبارت است از سخنی که از پیامبر ﷺ و یا یکی از ائمه علیهم السلام نقل شده باشد. (معنی الحديث في اصطلاح أهل الدراية و الرواية عبارة عما ينقل عن النبي ﷺ أو أحد من الأئمة عليهم السلام).^۹

۱. ترجمه مفردات، ص ۵۳۱.

۲. مصباح، ج ۲ ص ۱۴۷.

۳. مصباح، ج ۲ ص ۳۲۱ و نیز مجمع البحرين، ج ۵، ص ۴۰۳.

۴. العین، ج ۵. ص ۲۹۵ و نیز لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۵۸.

۵. النهایه، ج ۲، ص ۴۹۶.

۶. ترجمه مفردات، ج ۲، ص ۳۴۶.

۷. مصباح المنیر، المتن، ص ۱۲۴. العین، ج ۳، ص ۱۷۷. لسان العرب، ج ۲، ص ۱۳۲.

۸. التحقيق، ج ۲، ص ۱۷۸.

۹. همان.

۱-۲-۴ نهج البلاغه

در مورد نهج البلاغه: کتاب نهج البلاغه در قرن چهارم توسط یک عالم شیعی به نام سید رضی، در سه بخش و یک مقدمه کوتاه به رشته تحریر در آمده، فصل اول کتاب نهج البلاغه در برگیرنده خطابه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و بخش دوم این کتاب در بردارنده نامه‌های آن حضرت علیه السلام و بخش سوم کلمات قصار و حکمت آمیز که به صورت خطابه و یا مکتوب از آن حضرت به یادگار مانده است.

همچنان‌که از عنوان کتاب هویداست این کتاب موضوع واحدی ندارد، بلکه انگیزه مؤلف گردآوری سخنان بلاغی امام علیه السلام بوده، لذا در برگیرنده موضوعات مختلف و متعددی از جمله: سیاسی، اخلاقی، عرفانی، اعتقادی، اجتماعی، تربیتی و ... می باشد و در بیشتر موارد مؤلف، کلمات بلاغی را تقطیع کرده است. کتاب شروح نهج البلاغه ۲۰۶ شرح از شروح نهج البلاغه را که به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، اردنی و ترکی و ... ترجمه شده نام می برد.^۱

محمد مهدی علیقلی در کتاب‌شناسی نهج البلاغه، شروح و کتاب‌هایی که در مورد نهج البلاغه نگاشته شده به این شرح نام می برد: ۱۰۵ شرح کل نهج البلاغه، ۴۵ ترجمه فارسی، ۱۳ ترجمه به زبان انگلیسی و ۱۵ ترجمه به دیگر زبان‌ها، ۵۵ برگزیده به زبان‌های فارسی و عربی و ۱۰ برگزیده به زبان‌های دیگر، ۲۳۰ شرح اختصاصی که شرح برای خطبه و یا نامه خاص و یا کلمات قصار هستند؛ و ۲۵۳ کتاب در موضوعات مختلف که مربوط به نهج البلاغه هستند نام می برد که با این حساب ۶۶۳ کتاب اعم از شرح، ترجمه، مصدری، سندی، معارف، ... در موضوعات مختلف مرتبط با نهج البلاغه به رشته تحریر در آمده است، البته مؤلف ادعای فحص کامل نکرده بلکه احتمال اینکه از این زیاده‌تر باشد هست، علاوه بر کتاب‌هایی که در سابق نگاشته شده و هیچ اثری از آن‌ها باقی نمانده است.^۲

در مورد مؤلف: سید رضی متولد در سال ۳۵۹ هجری قمری و در گذشته ۴۰۶ هجری قمری، نامش «محمد» و کنیه اش «ابوالحسن»، دومین پسر دانشمند «حسین بن احمد» ملقب به «طاهر ذو المناقب» و لقبش «رضی» یا «شریف رضی» است و ما فارسی زبانان او را «سید رضی» می خوانیم. بنابراین سید رضی مؤلف نهج البلاغه در نیمه دوم قرن چهارم هجری دیده به دنیا گشوده.^۳

سید رضی از خاندانی بزرگ و از سادات هاشمی و آل ابی طالب است، از این روی به وی شریف می گویند. پدرش با پنج واسطه به موسی بن جعفر علیه السلام امام هفتم شیعیان امامی می رسد و مادر نیز از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام امام چهارم شیعیان است.^۴

۱. عاملی، حسین جمعة. شروح نهج البلاغه. ص ۳۵.

۲. علیقلی، محمد مهدی. گلستان قرآن: ویژه نامه امام علی (ع)، شماره ۱۳۷۹، ۳، ص ۱۹ الی ۳۲.

۳. علی دوانی، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، ص ۴.

۴. جعفری، سید محمد مهدی، سید رضی. ص ۲۲.

در مورد مؤلف کتاب‌های متعددی در زمان‌های گذشته تألیف شده که به دست ما نرسیده اما در نیم‌قرن گذشته گروهی از دانشمندان شیعه و سنی اقدام به نگارش بیوگرافی او نموده و آثار پرارجی به یادگار گذرانده‌اند. مرحوم شیخ عبدالحسین حلی متوفی به سال ۱۳۷۵ هجری قمری، شرح حال مفصلی از سید رضی در مقدمه جزء پنجم تفسیر وی در ۱۱۲ صفحه نوشته و او را در بخش‌های مختلفی به بهترین وجه شناسانده است قبل از وی نیز مرحوم شیخ محمدرضا کاشف الغطاء شرح حال مفصل او را به عنوان «الشریف الرضی» نگاشته و در سال ۱۳۱۸ هم کتابی در ۱۳۵ صفحه به قطع وزیری به نام «کاخ دلاویز» به فارسی تألیف گردیده که با استفاده از منابع یاد شده و مأخذ اصلی تحریر یافته است.

همچنین کتاب دیگری به نام «الشریف الرضی» به قلم دکتر حسین علی محفوظ دانشمند شیعه عراقی در بیروت در ۲۵۰ صفحه منتشر شده است و نیز کتابی دیگر به نام «الشریف الرضی» توسط شیخ محمدهادی امینی نجفی فرزند ارشد علامه امینی مؤلف کتاب گرانقدر «الغدیر» تألیف گردیده که هنوز به طبع نرسیده ولی مرحوم علامه امینی خود به سال ۱۳۷۳ قمری در جلد ۴ الغدیر از آن نام می‌برد دو کتاب هم به وسیله نویسندگان معاصر مصری درباره سید رضی تألیف شده و انتشار یافته که لازم است از آن‌ها نیز نام ببریم: نخست کتاب «عبقریة الشریف الرضی» تألیف دکتر زکی مبارک استاد دانشگاه بغداد و قاهره و دیگری «حیات الشریف الرضی» نوشته دکتر احسان عباس است.^۱

۱. سیدرضی مؤلف نهج البلاغه، ص ۳.

فصل دوم: ناسازگاری انتخاب امام به وسیله مردم در سخن امام علیه السلام با آیات و روایات

مقدمه

فصل دوم در بررسی شبهه‌ای از نامه هفتم که متن آن به همراه تحلیل شبهه ذکر شده و نامه فوق از جهت مصدری و سندی و اعتبار بررسی خواهد شد و در فراز بعدی متن مورد شبهه از جهت قلب، تقطیع، درج و محتوایی بررسی شده، و در آخر بیان دیدگاه‌های ارائه شده و نقد آن و بیان نظر مختار، پایان دهنده فصل خواهد بود.

۱-۲ فرازی از متن نامه هفتم

و مِنْهُ لَا نَهَا بَيْعَةً وَاحِدَةً لَا يُثَنَّى فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ
الْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ^۱

بیعت کردن فقط يك بار است و دوباره در آن نظر نتوان کرد. گزینش از سر گرفته نشود. هر که از بیعت بیرون رود، طعن زننده است و هر که در پذیرفتنش درنگ کند و دو دلی نشان دهد، منافق است.

۲-۲ تبیین شبهه نامه هفتم

قرآن انتخاب پیامبران را به خدا نسبت میدهد «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا»^۲: خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آن گاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد. بلکه طبق اعتقاد شیعه امامیه، انتخاب جانشینان پیامبران نیز به امر خداست «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۳ ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان؛ که طبق روایات و نقل تاریخ در معرفی جانشینی امام علی علیه السلام نازل شده است، و اطاعت پیامبر و جانشینانش را برای مؤمنین ضروری می‌داند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

۱. سید رضی، نهج البلاغة (صبحی صالح)، نامه ۷.

۲. آل عمران: ۱۶۴

۳. مائده: ۶۷

أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ و به دوری از طاغوت دعوت می‌کند «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۲: در هر امت رسولی برانگیختیم که خدا را عبادت کنید و از طاغوت بپرهیزید.

اما در کتاب نهج البلاغه فرموده‌ای از زبان امام علیه السلام ایراد می‌شود که به ظاهر انتخاب و بیعت مردم را ملاک حق قرار داده و مخالفت با آن را نشانه نفاق و دورویی و طعنه زننده به دین معرفی می‌کند جایی که می‌فرماید:

لَا نَهَا بَيْعَةً وَاحِدَةً لَا يُثْنَى فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ^۳

بیعت کردن فقط يك بار است و دوباره در آن نظر نتوان کرد. گزینش از سر گرفته نشود. هر که از بیعت بیرون رود، طعن زننده است و هر که در پذیرفتنش درنگ کند و دودلی نشان دهد، منافق است.

وقتی معاویه حاکمیت امام علیه السلام را زیر سوال برده و از بیعت سر باز می‌زند، امام علیه السلام در حقانیت خلافت خویش به عمومیت و یکپارچگی بیعت مردم استدلال می‌کنند «لَا نَهَا بَيْعَةً وَاحِدَةً (عامه)»^۴ که تجدید نظر در آن راه ندارد و کسی حق گزینش ندارد «لَا يُثْنَى فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ»^۵ هر کس از این بیعت خارج شود به دین و رویه مؤمنین طعنه زده «الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ» و هر کس در پذیرش آن درنگ کند منافق و دوروست: «الْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ» و در جای دیگر برای حقانیت حاکمیت خود، به یکسانی بیعت خویش با بیعت خلفای ثلاثه استدلال می‌کنند و می‌فرمایند:

«لَأَنْ بَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمَتْكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ- كَمَا لَزِمَتْكَ بَيْعَةُ عَثْمَانَ بِالْمَدِينَةِ- وَأَنْتَ أَمِيرُ لَعْمَرٍ عَلَى الشَّامِ- وَكَمَا لَزِمْتَ يَزِيدُ أَخَاكَ- بَيْعَةُ عُمَرَ وَهُوَ أَمِيرُ لَأَبِي بَكْرٍ عَلَى الشَّامِ»^۶:

همچنان که بیعت عثمان بر تو لازم شد درحالی که از طرف عمر حاکم شام بودی، و بیعت عمر بر برادرت یزید در شام لازم شد درحالی که از طرف ابوبکر حاکم شام بود، بیعت عمر و عثمان زمانی بر یزید و معاویه لازم شده که تنها مهاجر و انصار با عمر و عثمان بیعت کرده‌اند.

۱. النساء: ۵۹

۲. النحل: ۳۶

۳. نهج البلاغه، نامه ۷.

۴. نهج البلاغه، نامه ۷.

۵. نهج البلاغه، نامه ۷.

۶. ابن، ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۴۲.

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ^١

و روایت حسین بن علی علیهما السلام از جدش رسول خدا ﷺ قال:

۲-۳-۱-۱ وقعه صفین^۱

این کتاب به قلم «ابوالفضل نصر بن مزاحم بن سیار منقری» شیعی مذهب تألیف شده و تاریخ نگارش آن، آن چنان که قرائن گواه بر آن است به قرن دوم هجری که از کهن ترین کتب تاریخی درباره نبرد صفین است برمی گردد و احتمال مرجح آن است که ولادت نصر به سال ۱۲۰ ه ق بوده باشد.

علمای تاریخ به نگارش و ضبط وقایع این پیکار توجه بسیار کرده اند.

کهن ترین متنی که ما درباره این پیکار می شناسیم همانا کتاب صفین از نصر بن مزاحم است که می توانیم او را در ردیف شیوخ شیوخ طبری به شمار آوریم.

تألیفات مصنف: مصنف دارای تألیفات متعددی است از جمله: کتاب الغارات، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب مقتل حجر بن عدی و کتاب مقتل الحسین بن علی، کتاب عین الورد، کتاب اخبار المختار و کتاب المناقب.

اساتید و شاگردان مؤلف: مؤلف از راویانی چون: سفیان ثوری و شعبه بن حجاج و حبیب بن حسان و عبدالعزیز بن سیاه و یزید بن ابراهیم تستری و ابی الجارود و زیاد بن منذر استماع حدیث کرده.

و راویانی چون: پسرش (حسین بن نصر) و نوح بن حبیب قومسی و ابو صلت هروی و ابو سعید اشج و علی بن منذر طریقی و گروهی از کوفیان نیز از او روایت کرده اند.^۲

با توجه به قدمت کتاب (که حدود ۳ قرن قبل از نهج البلاغه تألیف شده) و توجه و اعتمادی که علماء به کتاب و مؤلف داشته اند و روایات خود را به صورت مستند هر چند با سند ضعیف نقل کرده، صدور روایت را تقویت می کند.

۲-۳-۲ الفتوح^۳

ابو محمد احمد بن علی اعثم کوفی الکندی (متوفی ۳۱۴ ه. ق. / ۹۲۶ م.) محدث، شاعر و مؤرخ شیعی بزرگ قرن سوم و چهارم هجری است. عدم اطلاع دقیق از زادگاه و تاریخ تولد و زندگانی وی به حدی است که حتی در نام و نسب وی اختلاف کرده برخی نامش را احمد و برخی نیز محمد آورده اند.

درباره کتاب: کتاب الفتوح ابن اعثم مخصوصاً از نظر شرح دادن حوادث عراق، فتح خراسان و ارمنستان و آذربایجان، جنگ های اعراب و خزرها و روابط بیزانس و اعراب دارای اهمیت و اعتبار است.

۱. منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۵۷.

۲. منقری، نصر بن مزاحم، پیکار صفین، مقدمه، ص ۳.

۳. کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۴۹۴.

مقایسه تاریخ ابن اعثم با احادیث مدائنی، بدان سان که به طبری منسوب شده، نشان می‌دهد که ابن اعثم نه تنها دقت و نظارتی سودمند نسبت به احادیث یاد شده در «اخبار الرسل و الملوك» داشته، بلکه جزئیات مهمی را نیز یادداشت کرده که تنها در «كتاب الفتوح» وی می‌توان یافت.

به طوری که در معرفی ابعاد شخصیت ابن اعثم یادآور شدیم، وی علاوه بر اینکه مؤرخ بوده، شاعر و محدث نیز بوده است.

نسخه کتاب: متن حاضر که با مقابله هشت نسخه خطی معتبر همراه نسخه چاپ سنگی مورخ ۱۳۰۵ ه. ق. در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد، توسط محمد بن احمد مستوفی هروی در سال ۵۹۶ ه. ق. / ۱۲۰۰ م در تایباد خراسان به فارسی برگردانده شده است.^۱

۲-۳-۳ الامامه والسیاسه^۲

۲-۳-۴ العقد الفرید^۳

۲-۳-۵ الكامل فی الغه والادب^۴

۲-۴ سندی

نامه ۷ نهج البلاغه در کتاب‌های «الامامه والسیاسه»، «العقد الفرید» و «الكامل فی الغه والادب» بدون سند ذکر شده و در دو کتاب «وقعه صفین» و «الفتوح» با سند ذکر شده، اما سند مذکور در «وقعه صفین» و «الفتوح» ضعیف است چون نام بعضی از راویان در کتاب‌های رجال شیعی وارد نشده و یا توثیق و تضعیف نشده لذا بررسی سند موجود در این دو کتاب مشکلی را حل نمی‌کند، پس باید عوامل دیگری که می‌تواند بر اعتبار حدیث بیفزاید بررسی شود. از جمله عواملی که می‌تواند اعتبار روایت را افزایش دهد معتبر بودن کتابهایی است که روایت در آن‌ها وارد شده اگر کتاب روایی نزد علمای شیعه معتبر باشد و به آن اعتماد کرده باشند مثل کتب اربعه که مؤلفشان توثیق شده‌اند می‌توان به روایات آن هم اعتماد کرد لذا این پنج کتاب که نامه ه فتم در آن‌ها وارد شده می‌پردازیم از میان مولفین این کتاب‌ها تنها نام «نصر بن مزاحم المنقری» مؤلف «وقعه صفین» که امامی مذهب است در منابع رجال شیعه وارد شده اما نام چهار مؤلف دیگر در منابع رجال امامیه وارد نشده، اما «نصر بن مزاحم المنقری» که با لقب ابوالفضل در منابع رجال ذکر شده در کتب رجال شیعه مدح شده و گفته‌اند که

۱. کوفی، ابن اعثم، الفتوح، مقدمه مصحح.

۲. عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج ۱ ص ۱۲۲.

۳. ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۷۷.

۴. مبرد، الكامل فی الغته والادب، ج ۱، ص ۲۶۱.

شیعه و شخص صالحی است اما اشکالی که دارد از راویان ضعیف روایت نقل کرده، در رجال نجاشی و خلاصه الحلی در توصیف، نصر بن مزاحم، چنین وارد شده: «مستقیم الطريقة صالح الأمر غیر أنه یروی عن الضعفاء». و این باعث تنزل اعتبار کتاب می‌شود. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در توصیف نصر بن مزاحم چنین می‌نویسد: «نحن نذكر ما أورده نصر بن مزاحم في كتاب صفين في هذا المعنى، فهو ثقة، ثبت، صحيح النقل، غیر منسوب الى هوى ولا ادغال، وهو من رجال اصحاب الحديث»^۱

البته مدح ابن ابی الحدید با ذم معاجم رجالی منافاتی ندارد چون ابن ابی الحدید از عامه است و نقل از غیر شیعه و یا از افراد ضعیف به اعتقاد ما، برای او تفاوتی ندارد.

روش دیگری که اتخاذ شده در استناد نهج البلاغه و بعضی از شارحین بر آن تمسک کرده اند، وجود اسلوب و سبک واحد در کل نهج البلاغه است به این معنی که هر نویسنده‌ای و هر شاعری اسلوب مخصوص به خودش را دارد، به عنوان مثال در بین شعرا هر شاعری سبک خودش را دارد و نمی‌تواند به سبک شاعر دیگری بسراید، در نهج البلاغه این سبک واحد و اسلوب واحد، برای کسی که در علم معانی بیان وارد باشد روشن است، عده‌ای به این روش استدلال کرده‌اند از جمله در کتاب مستدرک نهج البلاغه در جواب شبهه طاووس (که زمان حضرت عیسیٰ طاووس نبوده تا حضرت توصیف کرده باشند) می‌نویسد: «فهو قول بين الوهن فانك لا ترى أي ميزة بين الخطبة الطاوسية و بين غيرها من الخطب تخص بالذكر و ينوه عنها كشافه على الدعوى فان من أنس بكلام النهج و عرف أساليبه لا يجد فرقا بينها و بين غيرها في تنميق الألفاظ و التفنن في الأوصاف و دقائق المعاني و بدائع النظم و حسن الانسجام»^۲. و همچنین در رد شبهات سندی نهج البلاغه جواب داده اند: «فنحن لانخطئ ان نرى في هذه الخطب والرسائل و الامثال وحده تتصل حيناً و تنقطع حيناً، كالوحدة التي نراها بغير انقطاع في كتب الجاحظ و ابن المقفع و عبد الحميد و وهذه الوحدة وحدها مغنيه لنا في تبيان ثقافته الامام»^۳.

اگر اسلوب سخن هر شخصی منحصر به فرد باشد، و ثابت شود که اسلوب واحدی در نهج البلاغه حاکم است و مستند بودن قسمتهایی از نهج البلاغه معلوم باشد استدلال قانع کننده‌ای برای تقویت کل نهج البلاغه خواهد بود.

اما عامل دیگری که میتواند تقویت کننده روایت باشد هر چند مشکل سندی را حل نمی‌کند اما در صورت حصول تا حدودی می‌تواند روایت را تقویت کند عبارت از شهرت روائی است که علمای علم اصول، از جمله مرجحات باب تعادل و ترجیح اخبار متعارض ذکر کرده‌اند «الترجیح بالشهرت الروائية- فان اجماع المحققين قائم على الترجيح بها، وقد دلت عليه المقبولة عمر بن حنظله: یکی از مرجحات، شهرت روائی است و محققین بر آن اجماع کرده‌اند و مقبولة بن حنظله هم بر آن دلالت دارد»، یعنی متعدد در کتب پیشینیان نقل شده باشد، با

۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. کاشف الغطاء، هادی، مستدرک نهج البلاغه و اسانیده، ص ۲۱۷.

۳. عبقريه الامام علی، ص ۱۹۴.

مراجعه به منابع پیش از نهج البلاغه که کتب متعددی نامه ۷ نهج البلاغه را نقل کرده‌اند و متن مورد بحث در این فصل در آن‌ها وارد شده که به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲-۴-۱ وقعه صفین

فلعمری ما الامر فیما هناک الا واحد، لانها بیعه عامه لا ینشی فیها النظر ولا یتانف فیها الخیار.^۱

۲-۴-۲ الامامه والسیاسه

فلعمری ما الامر الا واحد، آن‌ها بیعه عامه، لا ینشی عنه البصیر، ولا یتانف فیها الخیار.^۲

۲-۴-۳ العقد الفرید

فلعمری فما الامر هناک الا واحد، لانها بیعه عامه، لا یتاتی فیها النظر، ولا یتانف فیها الخیار.^۳

۲-۴-۴ الکامل فی اللغه

فلعمری ما الامر فیما هناک الا سواء، لانها بیعه شامله، لا یتشتی فیها الخیار، ولا یتانف فیها النظر.^۴

۲-۴-۵ الفتوح

وقد بایعنی الناس بیعه عامه، من رغب عنها مرق و من تاخر عنها محق.^۵

۲-۵ بررسی محتوایی

در این شبیهه، چون بررسی واژگان ثمره‌ای نداشته، از بررسی واژگان متن صرف نظر شده.

۲-۵-۱ برداشت شارحین

برای جلوگیری از اطاله کلام تنها به دو مورد از شروح نهج البلاغه اشاره می‌شود:

۱. وقعه صفین، ص ۵۷.

۲. الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳. العقد الفرید، ج ۵، ص ۷۷.

۴. الکامل فی الغته والادب، ج ۱، ص ۲۶۱.

۵. الفتوح، ج ۲، ص ۴۹۴.

۲-۵-۱-۱ شرح ابن ابی الحدید

لا یثنی فیها النظر أي لا یعاود ولا یراجع ثانية- ولا یستأنف فیها الخيار- لیس بعد عقدها
خیار لمن عقدها ولا لغيرهم- لأنها تلزم غیر العاقدین كما تلزم العاقدین- فیسقط الخيار
فیها- الخارج منها طاعن علی الأمة- لأنهم أجمعوا علی أن الاختیار طریق الإمامة؛ و
المروی فیها مداهن- أي الذی یرتبی و یبطئ عن الطاعة و یفکر- و أصله من الرویة و
المداهن المنافق.^۱

ابن ابی الحدید در ذیل عبارت «الخارج منها طاعن علی الأمة» علت طعن بر امت را در این می‌داند که
اجماع، روش انتخاب امام و رهبری در بین مسلمین است لذا مخالفت کننده به این رویه دهن کجی به مسلمانان
کرده، پس معلوم می‌شود سخن امام ع این شبهه را دارد که ابن ابی الحدید به این گونه استدلال کرده است.

۲-۵-۱-۲ شرح ابن میثم

خلاصه مطلب: همان طور که بیعت من، برای طلحه و زبیر و اهل بصره و کوفه الزام آور است، برای تو نیز
مسئولیت آفرین می‌باشد و سپس با یک قیاس مضمّر از شکل اول، حجت و دلیل مطلب مذکور را بیان فرموده و
صغرای آن این است که این بیعت یکپارچه‌ای است که به اتفاق اهل حل و عقد از امت محمد ص یعنی مهاجرین
و انصار تحقق یافته است و کبرای آن مقدّر است یعنی هر بیعتی که به این نحو، واقع شود، مورد تجدید نظر قرار
نمی‌گیرد و کسی را یارای تردید در آن نیست و این الزام آوری کبری، از مطالب راجع به بیعت با خلفای سه‌گانه
معلوم می‌شود که هیچکس نمی‌توانست در آن تجدید نظر و اظهار عقیده کند، زیرا مهاجرین و انصار در آن
شرکت داشتند.

در آخر امر، به بیان حکم آنان که در بیعت با او احساس وظیفه نمی‌کنند پرداخته و آن‌ها را دو گروه می‌داند:
گروهی که بطور کلی از بیعت خارج شده و در حقانیت آن، طعن و تهمت روا می‌دارند، که واجب است با آنان
مبارزه و جنگ کرد تا به آن گردن نهند و به اطاعت امام در آیند زیرا مؤمنان و اهل حل و عقد آن راه را انتخاب
کرده‌اند، گروه دیگر آنان که توقف کرده و در صحت آن شک و تردید دارند، اینها اهل مداهنه‌اند که نوعی از نفاق
است و لازمه آن، شک در وجوب پیروی مسیر اهل ایمان و راه خدا می‌باشد.^۲

نتیجه: هر چند در شروح نهج البلاغه به این متن به عنوان شبهه نپرداخته نشده، اما از مطالب دو شرح مذکور
شبهه فوق به خوبی روشن است و تمام شروح و ترجمه‌ها همان معنی را برداشت کرده‌اند.

۱. شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۴۴.

۲. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ترجمه شرح نهج البلاغة (ابن میثم)، ج ۴، ص ۶۰۸.

۲-۶ بررسی درج ۱

هر چند عبارت در برخی منابع با اندکی اختلاف نقل شده است، اما در قسمت مورد شبهه طبق بررسی انجام شده در نقل‌های متفاوت، چیزی درج نشده است.

۲-۷ بررسی تقطیع

عبارت (منها) در متن نهج البلاغه نشانگر تقطیع آن است هم ما قبلش و هم مابعدش عبارتی بوده و حذف شده، در اصل تقطیع شکی نیست اما آنچه قطع شده در منابع قبل از نهج البلاغه و در شروح نهج البلاغه متفاوت است که به مواردی اشاره می‌شود:

۲-۷-۱ وقعة صفین و شرح نهج البلاغه (ابن میثم)

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُ امْرِئٍ لَيْسَ لَهُ نَظَرٌ يَهْدِيهِ وَلَا قَائِدٌ يَرْشُدُهُ دَعَاَهُ الْهَوَى فَاجَابَهُ وَقَادَهُ فَاتَّبَعَهُ زَعَمْتَ أَنَّهُ أَفْسَدَ عَلَيْكَ بَيْعَتِي خَطِيتِي فِي عُثْمَانَ وَ لَعَمْرِي مَا كُنْتُ إِلَّا رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَوْرَدْتُ كَمَا أَوْرَدُوا وَ أَصْدَرْتُ كَمَا أَصْدَرُوا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْمَعَهُمْ عَلَى ضَلَالَةٍ وَ لَا لِيُضْرِبَهُمْ بِالْعَمَى وَ مَا أَمَرْتُ فَيَلْزَمَنِي خَطِيئَةُ الْأَمْرِ وَ لَا قَتَلْتُ فَيَجِبَ عَلَيَّ الْقِصَاصُ وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ هُمُ الْحُكَّامُ عَلَى أَهْلِ الْحِجَازِ فَهَاتِ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشِ الشَّامِ يَقْبَلُ فِي الشُّوَرَى أَوْ تَحِلُّ لَهُ الْخِلَافَةُ. فَإِنْ زَعَمْتَ ذَلِكَ كَذَبَكَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ إِلَّا أَتَيْتَكَ بِهِ مِنْ قُرَيْشِ الْحِجَازِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ: ادْفَعْ إِلَيْنَا قَتْلَةَ عُثْمَانَ فَمَا أَنْتَ وَ عُثْمَانُ إِنَّمَا أَنْتَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ بَنُو عُثْمَانَ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنْكَ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ أَقْوَى عَلَى دَمِ أَبِيهِمْ مِنْهُمْ فَادْخُلْ فِي طَاعَتِي ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلْكَ وَ إِيَّاهُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ. وَ أَمَّا تَمْيِيزُكَ بَيْنَ الشَّامِ وَ الْبَصْرَةِ وَ بَيْنَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ فَلَعَمْرِي مَا الْأَمْرُ فِيمَا هُنَاكَ إِلَّا وَاحِدٌ لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ عَامَّةٌ لَا يَثْنَى فِيهَا النَّظَرُ وَ لَا يَسْتَأْنِفُ فِيهَا الْخِيَارَ وَ أَمَّا وُلُوعُكَ بِي فِي أَمْرِ عُثْمَانَ فَمَا قُلْتَ ذَلِكَ عَنْ حَقِّ الْعِيَانِ وَ لَا يَقِينِ الْخَبَرَ وَ أَمَّا فَضْلِي فِي الْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتِي مِنَ النَّبِيِّ ص وَ شَرَفِي فِي قُرَيْشٍ فَلَعَمْرِي لَوْ اسْتَطَعْتَ دَفْعَ ذَلِكَ لَدَفَعْتَهُ.^۲

۱. درج: یعنی عبارتی که جزو حدیث نبوده، به آن راه یافته و به عنوان بخشی از سند یا متن آن جلوه کرده است. مسعودی، عبدالهادی،

آسیب شناسی حدیث، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، چاپ اول، ۱۳۹۲

۲. وقعة صفین، ص ۵۷؛ و شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، ج ۴، ص ۳۵۶.

۲-۷-۲ الفتح

بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى معاوية بن صخر، أما بعد! فإن بيعتي لزمتهك و أنا بالمدينة و أنت بالشام و ذلك أنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان، فليس للشاهد أن يختار و لا للغائب أن يرد و أما عثمان فقد كان أمره مشكلاً على الناس، المخبر عنه كالأعمى و السامع كالأصم و قد عابه قوم فلم يقبلوه و أحبه قوم فلم ينصروه و كذبوا الشاهد و اتهموا الغائب و قد بايعني الناس بيعة عامة، من رغب عنها مرق و من تأخر عنها محق، فاقبل العافية و اعمل على حسب ما كتبت به - و السلام.^۱

۲-۷-۳ نهج البلاغه

در نهج البلاغه نامه امام علی (ع) به این صورت نقل شده است.
أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَيْتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ وَرِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ نَمَّقَتْهَا بِضَلَالِكَ وَأَمْضَيْتَهَا بِسُوءِ رَأْيِكَ وَكِتَابُ امْرِئٍ لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ وَلَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ قَدْ دَعَا الْهَوَى فَاَجَابَهُ وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لَا غِطَاءَ وَ ضَلَّ خَابِطاً
وَ مِنْهُ لَا نَهْجَ بَيْعَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يُثْنَى فِيهَا النَّظَرُ وَ لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ.^۲

منابع دیگر این نامه را با تفاوت‌هایی نقل کرده اند، از جمله: شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد)^۳، مستدرک نهج البلاغه^۴، مصادر نهج البلاغه^۵، تمام نهج البلاغه^۶.

۲-۸ بررسی قلب^۷

در متن فوق مواردی از قلب صورت گرفت:

۱. الفتح، ج ۲، ص ۴۹۴.
۲. نهج البلاغه، نامه ۷.
۳. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد)، ج ۱۴، ص ۴۳.
۴. کاشف الغطاء، هادی، مستدرک نهج البلاغه، بیروت، ناشر: مكتبة الاندلس، ص ۱۲۷.
۵. حسینی خطیب، سید عبد الزهراء، مصادر نهج البلاغه و آسانیده، ج ۳، ص ۲۰۳.
۶. موسوی، سید صادق، مصحح: فریدسید، تمام نهج البلاغه، ص ۸۴۵.
۷. بخشی از سندیا متن، با بخش دیگری از خود آن جا به جا شده باشد. آسیب شناسی حدیث، ص ۶۲

۲-۸-۱ فلعمری ما الأمر في ذلك إلا واحد

در کتب (صفین، عقد الفرید، الامامه والسیاسه و الکامل فی اللغه) صدر این متن به این صورت نقل شده: «فلعمری ما الأمر في ذلك إلا واحد».^۱ و در نهج البلاغه به این صورت نقل شده: «لأنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ».

۲-۸-۲ لَأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ

در عبارت «لَأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ»، کتاب (صفین، عقد الفرید، الامامه والسیاسه) به جای کلمه (واحد) کلمه (عامه) نقل کرده‌اند به این صورت «لأنها بيعه عامه»^۲ و کتاب (الکامل فی اللغه) به جای (عامه) کلمه (شامله) نقل کرده «لأنها بيعه عامه»^۳ و در نامه‌ای که (شرح ابن میثم) و (منهاج البرائه خوئی) نقل کرده‌اند کلمه (عامه) به جای (واحد) نقل شده است و کتاب (الفتوح) جمله فوق را به این صورت نقل کرده است: «وقد بايعني الناس بيعه عامه»^۴.

۲-۸-۳ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ

عبارت «لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ»، در کتاب (صفین)^۵ با نقل نهج البلاغه تفاوتی ندارد و در کتاب (عقد الفرید)، به این صورت نقل شده: «لا يتأتى فيها النظر»^۶. و در (الکامل فی اللغه) به این صورت نقل شده است: «لايستثنى فيها الخيار»^۷. و این بیانگر قلب در دو کلمه (یثنی و الخيار) است، در (عقد الفرید) «یثنی» به «یتاتی» و در (الکامل فی اللغه) به «لايستثنى» قلب شده و «النَّظَرُ» به «الخيار» تبدیل شده است. البته در کتاب (الکامل فی اللغه) عبارت «النظر» در این جمله با عبارت «الخيار» در جمله بعد جابه جا شده است و به این صورت نقل شده: «لايستثنى فيها الخيار، ولا يستأنف فيها النظر»^۸.

۱. وقعه صفین، ص ۵۷. الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۲۲. العقد الفرید، جلد ۵، ص ۷۷. الکامل فی اللغه والادب، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. وقعه صفین، همان. عقد الفرید، همان. الامامه والسیاسه، همان.

۳. الکامل فی اللغه، همان.

۴. الفتوح، ج ۲، ص ۴۹۴.

۵. وقعه صفین، ص ۵۷.

۶. العقد الفرید، جلد ۵، ص ۷۷.

۷. الکامل فی اللغه، همان.

۸. الکامل فی اللغه والادب، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲-۸-۴ و لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ

جمله «و لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ» در (صفین، الامامه والسیاسه، عقد الفرید)^۱ با نقل نهج البلاغه یکی است و در (الکامل) به جای «الخیار»، «النظر» نقل شده که گفته شد جای دو کلمه (الخیار و النظر) در دو جمله جابجا شده است.

۲-۸-۵ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ

اما دو جمله «الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ» در منابع قبل از نهج نقل نشده فقط در (الفتوح) به این شکل «من رغب عنها مرق و من تاخر عنها محق»^۲ نقل شده که از جهت معنی متفاوت هستند؛ اما نامه‌ای فوق در (شرح ابن ابی الحدید)^۳ به همان عبارت نهج البلاغه نقل شده است.

نتیجه

هر چند متن فوق در نقل‌های مختلف با اندک تفاوتی نقل شده، اما از جهت معنی و مفهوم، اختلافی با هم ندارند و طبق همه نقل‌ها شبیه بر قوت خود باقی است.

۲-۹ فضای صدور

این نامه در جواب نامه‌ای است که معاویه در جنگ صفین به امام عَلَيْهِ السَّلَام نوشته، و طبق برخی نقلها در اواخر جنگ صفین نوشته شده، این قسمت نامه که حضرت فرموده «لَا نَهَا بَيْعَةً وَاحِدَةً لَا يُثَنَّى فِيهَا النَّظَرُ...» در واقع جواب قسمتی از نامه معاویه است که معاویه صحت خلافت امام عَلَيْهِ السَّلَام را زیر سوال برده و خطاب به امام عَلَيْهِ السَّلَام چنین نوشته: «و لكنها ما صحت لك - أني بصحتها و أهل الشام لم يدخلوا فيها - و لم يرتضوا بها»^۴: خلافت تو صحیح و قانونی نیست چون اهل شام نه راضی هستند و نه بیعت کرده‌اند.

هر چند منابع نامه معاویه را با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند و کتاب صفین متن نامه معاویه به امام عَلَيْهِ السَّلَام را نیاورده، بلکه تتمه نامه که اشعار است آورده به اختصار به چند مورد از منابعی که نامه معاویه را آورده‌اند اشاره می‌شود:

۲-۹-۱ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)

قسمتی از نامه معاویه به امام عَلَيْهِ السَّلَام که صحت خلافت امام عَلَيْهِ السَّلَام را زیر سوال برده:

۱. وقعه صفین، ص ۵۷. الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۲۲. العقد الفرید، جلد ۵، ص ۷۷.

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۴۹۴.

۳. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۴۳.

۴. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۴۳.

فلعمري لو صحت خلافتك لكنت قريبا- من أن تعذر في حرب المسلمين- و لكنها ما صحت لك- أنى بصحتها و أهل الشام لم يدخلوا فيها- و لم يرتضوا بها

جواب امام عليه السلام از اشكال معاويه

و أما قولك- إن بيعتي لم تصح لأن أهل الشام لم يدخلوا فيها- كيف وإنما هي بيعة واحدة تلزم الحاضر و الغائب- لا يثنى فيها النظر و لا يستأنف فيها الخيار- الخارج منها طاعن و المروي فيها مداهن.^۱

شرح نهج البلاغة (ابن میثم)^۲ و منهاج البراعة (شرح خوئی)^۳ با عباراتی متفاوت نامه معاويه را نقل کرده اند. نتیجه: با ملاحظه نقلها، به خوبی روشن می شود که امام عليه السلام این استدلال را در جواب معاويه که صحت خلافت امام عليه السلام را زیر سوال برده، بیان فرموده اند و چون معاويه طبق مبنای خود سخن گفته، لذا امام عليه السلام طبق مبنای معاويه استدلال کرده اند.

۲-۱۰ راه حل های ارائه شده

هر چند به صورت مستقل به این شبهه پرداخته نشده، اما در شروح نهج البلاغه به تحلیل آن پرداخته شده است.

۲-۱۰-۱ استدلال با مبنای مخالف

در جانشینی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین مسلمین تنها دو نظر و مبنا موجود است: نظر امامیه و نظر اهل سنت. نظر امامیه در انتصاب الهی امام است که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می شود؛ که طبق صریح روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جانشینان خویش را دوازده نفر معرفی می کنند که به یک روایت از کافی بسنده می شود:

«عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ يَقُولُ كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعُمَرُ بْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتَشْهَدَ فَأَبْنُو عَلِيٍّ ابْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ

۱. شرح نهج البلاغة (ابن أبي الحديد)، ج ۱۴، ص ۴۳.

۲. شرح نهج البلاغة (ابن میثم)، ج ۴، ص ۳۵۵.

۳. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (الخوئي)، ج ۱۷، ص ۲۱۶.

أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ يَكْمَلُهُ اثنِي عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»^۱:

سلیم بن قیس گوید: از عبد الله بن جعفر طیار شنیدم که می گفت روزی چند نفری با هم بودیم و بحثی در بینمان شد، من به معاویه گفتم: که از رسول خدا شنیدم می فرمود: من اولی به مؤمنین هستم از خودشان، سپس برادرم علی بن ابی طالب نسبت به مؤمنین اولی است از خودشان، پس زمانی که علی به شهادت رسید، حسن بن علی اولی به مؤمنین است از خودشان، سپس فرزندم حسین بعد از او اولی به مؤمنین است از خودشان، پس وقتی حسین به شهادت رسید، فرزندش علی بن الحسین اولی به مؤمنین است از خودشان که به زودی ای علی او را ملاقات خواهی کرد...

اما نظر اهل سنت بر تعیین جانشین با اجماع و بیعت مردم است، (شرح ابن ابی الحدید)- الخارج منها طاعن علی الأمة- لأنهم أجمعوا علی أن الاختیار طریق الإمامة- همچنانکه در نامه معاویه به امام عَلَيْهِ السَّلَام این مبنی واضح است:

ولعمری ما حجتک علی أهل الشام کحجتک علی أهل البصرة ولا حجتک علی کحجتک علی طلحة و الزبیر لأن أهل البصرة قد کانوا بایعوک و لم یبایعک أهل الشام و إن طلحة و الزبیر بایعاک و لم ابایعک.^۲

به جان خودم سوگند، دلیل تو برای اثبات حقایقت بر اهل شام، مانند دلیلی که بر اهل بصره داری نیست و نیز حجتی که بر من داری مثل حجت بر طلحه و زبیر نیست، زیرا اهل بصره با تو بیعت کرده بودند، اما شامیان بیعت نکردند و نیز طلحه و زبیر با تو بیعت کردند اما من بیعت نکردم.^۳

۲-۱۱ نقد راه حل های ارائه شده

با توجه به اینکه تحلیل اصالی این شبهه همان است که ذکر شده و در نظر مختار هم همین نظر بررسی خواهد شد اما با عناوین متفاوت لذا نقدی بر این جواب وارد نشده است.

۱. شیخ کلینی، الکافی، ناشر: اسلامیه، ج ۱، ص ۵۲۹، باب ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم (ع).

۲. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، شرح نهج البلاغة (ابن میثم)، ج ۴، ص ۳۵۵.

۳. ترجمه شرح نهج البلاغة (ابن میثم)، ج ۴، ص ۶۰۳.

۲-۱۱-۱ نظر مختار

برای شبهه فوق، در سه عنوان جواب داده شده که به تفصیل بیان می‌شود.

۲-۱۱-۱-۱ عدم اعتقاد غالب مردم به امامت

از منظر امامیه، امامت یکی از اصول پنج گانه دین شمرده شده و ولایت اساسی ترین رکن دین نام گذاری شده: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»^۱:

اسلام بر پنج پایه بنا گردیده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. آن گونه که به ولایت فراخوانده شده به هیچ چیزی فرا خوانده نشده است.

خداوند متعال در قرآن کریم امامت را اكمال دین و اتمام نعمت و موجب رضایت الهی از دین اسلام معرفی می‌کند:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۲:

امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

و بر تبلیغ هیچ امری مثل تبلیغ ولایت تاکید نشده:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^۳:

ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای.

پیامبر خدا ﷺ در طول نبوت در تبلیغ این امر مهم کوشیدند و از هر فرصتی برای معرفی اهل البيت  و شناساندن خصوص امام علی  بهره جستند؛ اما به هر دلیلی، مردم آن چنان که به دیگر امور پرداختند در امر ولایت کوتاهی کرده و بعد از پیامبر اکرم ﷺ آیات قرآن را فراموش کرده زریه نبوی را خانه نشین کردند جز اندک افراد انگشت شماری از دین ولایی روی گردان شدند «فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَتَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ»^۴ از پنج بنای اسلام (نماز، زکات، روزه، حج، ولایت) چهار و گرفتند اما پنجمی را به فراموشی سپردند، در عمل

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. مائده: ۳

۳. المائدة: ۶۷

۴. اصول کافی، همان.

گفتند: «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»^۱ نماز، روزه، زکات، حج را قبول داریم ولی از پذیرش ولایت معذوریم، کانه اصلاً وصیت پیامبر ﷺ در روز غدیر به گوششان نخورده بود که فرمود: «من به عموم مسلمین روی زمین و گروندگان به دین اسلام وصیت می‌کنم به ولایت علی علیه السلام، با خبر باشید که ولایت علی ولایت من است و این عهده‌ای است که خداوند به من سپرده بود و به من دستور داده بود که آن را به شما ابلاغ کنم».^۲ مثل اینکه نشنیده بودند هر کس با علی دشمنی کند با خدا دشمنی کرده وصیتهای دیگر پیامبر در علی واولاد علی.

این حقیقت در فرموده‌های امام علی علیه السلام هویدا است که علی را امام برحق باور نداشتند، بلکه فردی همسنگ سایر خلفا شمرند «حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»^۳: تا اینکه با چنین مردمی همسنگ و همطرازم شمارند. وقتی در بی‌رغبتی و تحمیل حکومت از طرف مردم می‌فرماید:

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا»^۴:

به خدا سوگند، نه به خلافت رغبتی داشتم و نه به حکومت نیازی. این شما بودید که مرا به آن فراخواندید و بر من تحمیلش نمودید.

و در رد در خواست مردم می‌فرماید:

«وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَأَنَا لَكُمْ وَزِيراً خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيراً»^۵:

اگر مرا به حال خود رها کنید، من نیز چون یکی از شما خواهم بود. و شاید من مطیع‌ترین شما نسبت به امیر شما باشم و من وزیر شما باشم بهتر از امارت من بر شماست.

و در انحراف مسیر مردم با امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِداً إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لَأَنْفُسِكُمْ»^۶:

و کار من با شما یکی نیست. من شما را برای کارهای خدایی می‌خواهم و شما مرا برای منافع خود می‌خواهید.

۱. النساء: ۱۵۰

۲. ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۷۸

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

و در نافرمانی مردم و گرایش به دنیا می‌فرماید:

«لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا وَ كُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا وَ قَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُم عَلَى مَا تَكْرَهُونَ»^۱:

من دیروز فرمانده بودم، امروز فرمانپذیرم. دیروز من نهی می‌کردم امروز مرا نهی می‌کنند. شما دوست دارید که زنده بمانید و من نمی‌توانم شما را به کاری وادارم که خود نمی‌خواهید.

و در بی‌ارزشی حکومت بر مردم خطاب به ابن عباس می‌فرماید:

«وَ اللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»^۲:

به خدا سوگند، که من این کفش را از حکومت شما بیشتر دوست دارم، مگر آنکه در این حکومت حقی را برپای دارم یا باطلی را برافکنم.

فرموده‌های امام علیه السلام همه بیانگر یک واقعیت است مردم اعتقادی به امامت و ولایت نداشتند و چون بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از عمل کرد خلفای ثلاثه خصوصاً عثمان به ستوه آمده بودند با علی علیه السلام به عنوان حاکم جامعه بیعت کردند تا به آسایش برسند اما چون تحمل عدالت علی علیه السلام را نداشتند چون رفتار بنی اسرائیل با موسی، با علی رفتار کردند خداوند در قرآن درباره رفتار بنی اسرائیل با حضرت موسی می‌فرماید:

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۳:

گفتند: ای موسی تا وقتی که جباران در آنجایند هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید.

بلکه بالاتراز بنی اسرائیل که امام علیه السلام فرمود:

«مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ وَ اتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ حَتَّى سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ»^۴:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۳. المائدة: ۲۴

۴. نهج البلاغه، خطبه ۴.

من همواره در انتظار غدر و مکر شما می‌بودم و در چهره شما نشانه‌های فریب خوردگان را می‌دیدم. شما در پس پرده دین جای کرده بودید و پرده دین بود که شما را از من مستور می‌داشت، ولی صدق نیت من پرده از چهره شما برافکند و قیافه واقعی شما را به من بنمود. چون امام علیه السلام تنها ماند هر کس فرصتی پیدا کرد حتی نزدیکان و یاران امام علیه السلام، به فکر نیرنگ افتادند که امام علیه السلام در خیانت یکی از اصحاب خود می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي وَجَعَلْتُكَ شِعَارِي وَبِطَانَتِي وَلَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُؤَاسَاتِي وَمُؤَازَرَتِي وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَتَكَتْ وَ شَعَرْتُ قَلْبَتِ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنِّ فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتُهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ»^۱:

اما بعد. تو را در امانت خود شریک کردم؛ و یار و همراز خود شمردم و هیچیک از افراد خاندان من در غمخواری و یاری و امانتداری در نزد من همانند تو نبود. چون دیدی که روزگار بر پسر عمت چهره دژم کرده و دشمن، آهنگ جنگ نموده و امانت مردم تباهی گرفته و این امت به تبهکاری دلیر شده و پراکنده و بی‌سامان گردیده، تو نیز با پسر عمت دگرگون شدی و با آنان که از او رخ برتافته بودند، رخ بر تافتی و چون دیگران او را فرو گذاشتی و با خیانتکاران هم‌رأی و همراز شدی.

تا جایی که امام در درمان دردشان فرومی‌ماند: «مَا دَوَاؤُكُمْ مَا طِبُّكُمْ»^۲: داروی درد شما کدام است علاج شما چگونه است؛ اما دردشان نبود جز: «أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ»^۳: شما مرا برای منافع خود می‌خواهید. نتیجه: چون مردم اعتقادی به امامتی که از طرف خدا تعیین، و توسط پیامبر معرفی شده باشد نداشتند و نگاهشان به امام علیه السلام همچون سایر افراد بود لذا امام علیه السلام در مقام استدلال بر صحت امارت خویش، طبق باور مردم که تعیین امام با بیعت مردم بود استدلال می‌کنند.

۲-۱۱-۱-۲ استدلال به قانون پذیرفته شده عموم جامعه

در صدر اسلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت و تعیین خلیفه توسط مهاجر و انصار شهر مدینه قانون پذیرفته شده جامعه اسلامی شد، به گونه‌ای که دیگر مناطق کشور اسلامی تابع این بیعت و حاکم تعیین شده بودند، کسی

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

حق مخالفت و اعتراض نداشت و این امر در تعیین خلفای پیشین رخ داده بود وقتی معاویه امام عَلَيْهِ السَّلَام را نصیحت می‌کند و به ایه قرآن استدلال می‌کند:

«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ - وَإِنِّي أَحْذَرُكَ اللَّهَ أَنْ تَحْبِطَ عَمَلُكَ وَ سَابَقْتُكَ»^۱:

که از طغیان دست بردار و مردم را بی جهت به کشتن مده.

امام عَلَيْهِ السَّلَام در جواب معاویه برای صحت خلافت خود و اینکه طغیان نکرده، بلکه برای اثبات طغیان معاویه چنین استدلال می‌کنند:

«فلعمري لو كنت الباغي عليك - لكان لك أن تحذرنى ذلك - ولكنني وجدت الله تعالى يقول - فَقَاتِلُوا الَّذِينَ تَبَغَّيَ حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ - فنظرنا إلى الفتنين - أما الفئة الباغية فوجدناها الفئة التي أنت فيها - لأن بيعتي بالمدينة لزمك و أنت بالشام - كما لزمك بيعة عثمان بالمدينة - و أنت أمير لعمر على الشام - و كما لزمك يزيد أخاك - بيعة عمر و هو أمير لأبي بكر على الشام»^۲.

وقتی تو در شام بودی بیعت من بر تو لازم شد همچنانکه بعد از عمر، بیعت عثمان بر تو لازم شد و تو امیر عمر در شام بودی و عثمان در مدینه بود، و همچنانکه بعد از ابوبکر بیعت عمر بر برادرت یزید لازم شد و او امیر ابوبکر در شام بود.

و در نامه‌ای به عبد الله بن جریر در بیعت گرفتن از معاویه دستور می‌دهد:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفُصْلِ وَ خُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خِيَرَةُ بَيْنِ حَرْبٍ مُجَلِّيَةٍ أَوْ سِلْمٍ مُخْزِيَةٍ فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ وَ إِنْ اخْتَارَ السَّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ وَ السَّلَام»^۳:

هنگامی که نامه‌ام به دستت رسید، معاویه را به یکسره کردن کار وادار کن و با او برخوردی قاطع داشته باش. سپس او را آزاد بگذار: در پذیرفتن جنگی که مردم را از خانه‌ها بیرون می‌ریزد، یا تسلیم شدنی خوار کننده، پس اگر جنگ را برگزید، امان نامه او را بر زمین کوب و اگر صلح خواست از او بیعت بگیر، با درود.

این در حالی است که امام عَلَيْهِ السَّلَام بعد از قتل عثمان، وقتی مردم برای بیعت هجوم آوردند در رد پذیرش بیعت و خلافت، فرمود:

۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۴۲.

۲. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۴۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۸.

«دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي وَ إِن تَرَكَتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا»^۱:

مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم.

وقتی مردم می خواهند با امام عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان حاکم جامعه بیعت کنند قبول نمی کنند، رد درخواست مردم از طرف امام عَلَيْهِ السَّلَام اولاً: صحه گذاشتن و ارزش گذاری بر بیعت مردم است که هر کس با بیعت به عنوان حاکم انتخاب شد همه باید مطیع باشند، ثانیاً: امام با بیعت مردم انتخاب نمی شود آنچه با بیعت مردم ثابت می شود حاکمیت است نه امامت و امام امام است هر چند در جامعه حاکم نباشد و با بیعت امام درست نمی شود، ثالثاً: امام که فرمود:

«وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ»^۲:

شاید شنواتر و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم.

خود دلیل بر وجوب اطاعت از حاکم انتخاب شده با بیعت مردم است. عمل کرد امام عَلَيْهِ السَّلَام در دوران خلفای ثلاثه نیز، نشانگر این امر است در اطاعت از عثمان خطاب به ابن عباس می فرماید:

«يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يُرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَني جَمَلًا نَاصِحًا بِالْغَرْبِ أَقْبَلُ وَ أَدْبِرُ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدِمَ ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ وَ اللَّهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا»^۳:

ای پسر عباس عثمان جز این نمی خواهد که مرا سرگردان نگهدارد، گاهی بروم و زمانی برگردم، يك بار پیغام فرستاد از مدینه خارج شوم، دوباره خبر داد که باز گردم، هم اکنون تو را فرستاده که از شهر خارج شوم. به خدا سوگند، آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰.

اولاً: از عثمان که مردم با بیعت به عنوان حاکم جامعه انتخاب کرده‌اند حمایت و اطاعت می‌کنند، ثانیاً: حقانیتش را قبول ندارد و رد می‌کند «خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا»^۱: ترسیدم که گناه کار باشم. اگر امام برحق بود اطاعت و دفاعش، معصیت نبود. لکن چون مردم با بیعت انتخاب کرده بودند باید اطاعت می‌شد.

۲-۱۱-۳ عدم تنافی لزوم بیعت با انتصاب الهی امام

قرآن کریم شئون متعددی از جمله «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»^۲ را برای پیامبران الهی می‌شمرد، از جمله وظائف پیامبران برای پیاده کردن آئین الهی تشکیل حکومت الهی بوده، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۳:

به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

چه اینکه اسلام برنامه‌های لازم جهت سعادت‌مند شدن انسان را آورده است. تحقق این برنامه‌ها تا دستیابی به سعادت جز با تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن همه احکام و قوانین فردی و اجتماعی آن میسر نیست؛ زیرا تشکیل شدن حکومت دینی موجب راکد ماندن بخش‌های مهمی از برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن می‌شود و در نتیجه رسیدن به اهداف آن را ناممکن می‌سازد.^۴

بر اساس این تفکر بود که رسول گرامی ﷺ پس از هجرت به مدینه بلافاصله نظامات و تشکیلات سیاسی و حکومتی ایجاد کرد، و با استقبال مردم هم واقع شد.

تشکیل حکومت الهی توسط پیامبران، اقتضای برخی از قوانین الهی از جمله حدود و دیات می‌باشد تا حکومت الهی نباشد امکان اجرای قوانین الهی نخواهد بود چون تنها پیامبران الهی و جانشینانشان مسئولیت اجرای قوانین الهی را بر عهده دارند

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»^۵:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰.

۲. البقرة: ۱۲۹.

۳. روم: آیه ۳۰.

۴. طباطبائی، محمد حسین، معنویت تشیع، قم، صص ۵۸-۵۹.

۵. النساء: ۵۹.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان
برید؛ و چون در امری اختلاف کردید اگر - به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و
پیامبر رجوع کنید.

اما لزوم تشکیل حکومت الهی توسط پیامبران به این معنی نیست که در هر شرایطی باید حکومت تشکیل
دهند بلکه وابسته به اقتضای زمان و استقبال مردم است و الا مسئولیتی ندارند همچنان که تنها عده‌ای از پیامبران
بر این امر موفق شدند و کثیری از پیامبران نه تنها اجازه تشکیل حکومت نداشتند بلکه در جامعه خود امنیت هم
نداشتند و شرایط جامعه همواره بر انبیاء الهی تحمیل می‌شد، لذا پیامبری پیامبران وابسته به تشکیل حکومت و
یا عدم تشکیل حکومت نبود پیامبران، در هر شرایطی پیامبر بودند نه تشکیل حکومت مقام آنان را بالا می‌برد و نه
نبود حکومت از نبوت و پیامبری آنان می‌کاست، و این قانون در جانشینان پیامبران هم جاری بود و هست
«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا»^۱:

به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را مددکارش ساختیم.

حضرت هارون نبی بود و جانشین حضرت موسی علیه السلام، اما استقبال یا استدبار مردم مقام حضرت هارون را
نمی‌کاست، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود «یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی»، استقبال یا پشت کردن مردم
به امام علیه السلام تاثیری در منزلت امام علی علیه السلام نداشت امام علی علیه السلام طبق حدیث منزلت در تمام شئون پیامبری
جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بود جز در نبوت. نه برکناری از حکومت، مقام جانشینی را از علی علیه السلام می‌گرفت و نه صاحب
حکومت جانشین پیامبر می‌شد بلکه جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر در علی علیه السلام بود و با بیعت مردم هم به کسی
دیگر منتقل نمی‌شد.

از طرفی چون جامعه بشری نیازمند حاکمی است:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ»^۲

و باید در جامعه حاکمی باشد و از جمله قوانین جامعه بیعت با حاکم جامعه می‌باشد.

نتیجه:

اولاً: اکثر مردم معتقد به امامت نبودند تا امام علیه السلام بتوانند طبق اعتقاد مردم استدلال کنند.
ثانیاً: تعیین رهبر جامعه توسط مردم یک قانون عمومی جامعه اسلامی شده بود، و امام علیه السلام غیر از این راهی
برای استدلال نداشتند.

ثالثاً: لزوم پابندی به بیعت مردم منافاتی با اصل نصب الهی امام ندارد.

۱. الفرقان: ۳۵

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

فصل سوم: ناسازگاری سخنان خودستایانه و مذمت‌آمیز امام علیه السلام با آیات و روایات

مقدمه

فصل سوم در بررسی شبهه‌ای از نامه بیست و هشتم که آنفا متن آن به همراه تحلیل شبهه ذکر شده و نامه فوق از جهت مصدري و سندی و اعتبار بررسی خواهد شد و در فراز بعدی متن مورد شبهه از جهت قلب، تقطیع، درج و محتوایی بررسی شده، و در آخر بیان دیدگاه‌های ارائه شده و نقد آن و بیان نظر مختار، پایاننده فصل خواهد بود.

۳-۱ فرازی از متن نامه بیست و هشتم

ناسازگاری خودستایی‌ها و توهین‌های امام علیه السلام با آیات و روایات ناهیه از خودستایی و توهین به دیگران.
«فَإِنَّا صَنَّا عِزَّ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَّا عِزَّ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزِّنَا وَلَا عَادِي طَوْلَنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ
خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكْحَنَّا وَ أَنْكَحْنَا فَعَلَ الْأَكْفَاءُ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ
مِنْكُمْ الْمُكَذِّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ
صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ»^۱
ما پروردگان خداییم و دیگر مردم پروردگان ما هستند. اگر با خاندان شما در آمیختیم و
چون همتایان با شما رفتار کردیم، در عزت و شرف دیرین ما نقصانی پدید نیامد. از شما
زن گرفتیم و به شما زن دادیم، در حالی که، همتایان ما نبودید. به راستی شما را با ما چه
نسبت رسول الله صلی الله علیه و آله از ماست و آن دروغگو که تکذیبش نمود از شماست. اسد الله از
ماست و اسد الاخلاف از شماست. سرور جوانان بهشت از ماست و صبیبة النار از
شماست. بهترین زنان جهان از ماست و حمالة الحطب از شماست؛ و بسا چیزهایی دیگر
که از فضایل ما هستند و یادکردنشان به زیان شماست.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲-۳ تبیین مشکل الحدیث نامه بیست و هشتم

از جمله اموری که در آیات و روایات از آن نهی شده و عقل و عرف از آن متنفر اند، عبارت است از: خودستایی و ذکر فضائل شخصی و تحقیر و طعنه زدن و ذکر عیوب دیگران. قرآن کریم در مذمت خودستایی می فرماید:

«فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى»^۱:

پس خودتان را پاک م شمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده دانایتر است:

و در آیه دیگر می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونُ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ»^۲:

آیا آنان را ندیده‌ای که خویشان را پاک و بی عیب جلوه می دهند؟ آری خداست که هر که را که خواهد از عیب پاک گرداند.

و امام علی علیه السلام می فرماید:

«وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ»^۳:

اگر خداوند خودستایی را منع نفرموده بود، گوینده برای تواز فضایلی سخن می گفت.

عبارت نهج البلاغه نشانگر آن است که ماده ترکیه هم در تبرئه و پاک دانستن خود از عیوب استعمال می شود (که امری عدمی است) و هم در ذکر فضائل (که امری ثبوتی است). و در مورد عیب جوایی و طعنه به دیگران قرآن می فرماید:

«وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»^۴: و از هم عیبجوایی مکنید.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»^۵: وای بر هر عیبجوی طعنه زن.

و در روایتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ أَذَلَّ مُؤْمِنًا أَذَلَّهُ اللَّهُ»^۶: هر کس مومنی را خوار کند خدا خوارش کند.

و می فرماید:

۱. النجم ۳۲

۲. نساء ۴۹

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۴. حجرات ۱۱

۵. همزه ۱

۶. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۲، باب ۵۶

«أَذَلَّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ»^۱: خوارتر مردم آنکه بمردم اهانت کند.

اما در کتاب شریف نهج البلاغه، بالغ بر ۵۰ مورد^۲ از سخنان حضرت امیر (علیه السلام) اعم از خطابه‌ها و مکتوبات مشاهده می‌شود که فضائل شخصی و خانوادگی خود را بیان می‌کنند، نسب خود را به رخ دوست و دشمن می‌کشند و نیز بالغ بر ۳۰ مورد^۳ مخاطب خود را مورد طعن قرار داده و عیب شخصی یا خانوادگی او را بیان میکنند از جمله در نامه ۲۸ حضرت در فضائل خود و رزائل معاویه می‌فرماید:

«فَإِنَّا صَنَانِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَانِعُ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزَّنَا وَ لَا عَادِي طَوْلُنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكَحَّنَا وَ أَنْكَحْنَا فَعَلَ الْأَكْفَاءُ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذِّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ»^۴:

ما پروردگان خداییم و دیگر مردم پروردگان ما هستند. اگر با خاندان شما در آمیختیم و چون همتایان با شما رفتار کردیم، در عزت و شرف دیرین ما نقصانی پدید نیامد. از شما زن گرفتیم و به شما زن دادیم، در حالی که، همتایان ما نبودید. به راستی شما را با ما چه نسبت رسول الله ﷺ از ماست و آن دروغگو که تکذیبش نمود از شماست. اسد الله از ماست و اسد الأخلاف از شماست. سرور جوانان بهشت از ماست و صبیبة النار از شماست. بهترین زنان جهان از ماست و حمالة الحطب از شماست؛ و بسا چیزهایی دیگر که از فضایل ما هستند و یادکردنشان به زیان شماست.

در این قسمت نامه، امام علی علیه السلام در جمله اول در مدح آل البيت می‌فرماید: ما تربیت یافته پروردگاران هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته ما هستند (خداوند ما را برگزیده و مردم را به پیروی و دوستی ما امر فرموده و این نعمت بزرگ را بما عطاء نموده که بین ما و او واسطه‌ای نیست و بین مردم و خداوند ما واسطه هستیم)؛ و در جملات بعدی شرف خانوادگی و قدیمی و تواضع خودشان را بیان می‌کنند و در ضمن آن اوصافی را به معاویه نسبت می‌دهند که رتبه شما چیزی نبوده نیست: شرف کهن و بزرگی دیرین ما را با خویشاوندان تو منع نکرد از اینکه شما را با خود خلط نموده بیامیختیم و (از شما) زن گرفتیم و (بشما) زن دادیم چنانکه اقران و مانند آن انجام می‌دهند، در حالتی که شما در آن پایه نبودید؛ و در مرحله سوم نسب و خانواده خویش را با تفاخر یکی

۱. کمره ای، محمدباقر، امالی شیخ صدوق، ص ۱۹.

۲. موارد مذکور در پی نوشت ذکر شده است..

۳. موارد مذکور در پی نوشت ذکر شده است.

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

یکی می‌شمردند و نسب معاویه را با تحقیر بیان می‌کنند: و از کجا چنین شایستگی دارید در حالتی که پیغمبر از ما است و تکذیب کننده (ابو جهل) از شما است (که از همه مردم با رسول خدا- صلی الله علیه و آله- بیشتر دشمنی کرد و در جنگ بدر کافر کشته شد) و از ما است اسد الله (شیر خدا، مقصود خود آن حضرت یا عموی بزرگوارش حمزه سید الشهداء است) و از شما است اسد الأحلاف (شیر سوگندها، که منظور اسد ابن عبد العزی است که با بنی عبد مناف و بنی زهره و بنی اسد و تیم و بنی حارث ابن فهر بر جنگ بنی قصی هم سوگند شدند تا آنچه از ریاست کعبه معظمه در دست بنی عبد الدار است باز گیرند و پیش از زد و خورد عهد شکسته و پراکنده شدند و گفته‌اند: اسد الأحلاف عتبه ابن ربیعہ جد مادری معاویه است و گفته‌اند اسد الأحلاف ابو سفیان است که در غزوه خندق احزاب را گرد آورد و آنان را بر کشتن پیغمبر- صلی الله علیه و آله- سوگند داد) و از ما است دو سرور جوانان اهل بهشت (رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمود: هما سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین دو سرور اهل بهشت هستند) و از شما است کودکان اهل آتش (مراد فرزندان عقبه ابن ابی معیط هستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخ من للصبیة او یعنی کیست برای کودکان فرمود: لك و لهم النار یعنی برای تو و ایشان آتش است، یا مراد فرزندان مروان ابن حکم هستند که بر اثر کفرشان اهل آتش شدند) و از ما است بهترین زنان جهانها (فاطمه سلام الله علیها) و از شما است هیزم کش (ام جمیل) خواهر ابو سفیان که بر اثر بسیاری دشمنی با پیغمبر اکرم شب خار و خاشاک به دوش گرفته در رهگذر آن حضرت می‌ریخت و خداوند درباره او و شوهرش ابی لهب در قرآن کریم فرموده: «سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»^۱: زود باشد که ابو لهب در آتشی شعله‌ور در افتد و زن او که هیزم کش است، خلاصه اینها اندکی است در بسیاری از نیکوئیها که به سود ما است و بدیها که به زیان شما است»^۲

این تعریف و تمجید در حالی است که امام علی علیه السلام خود مذموم بودن آن را امضا می‌کنند:

«وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِیَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ- لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةً»^۳:

اگر ستایش از خویش را خداوند نهی نکرده بود، این گوینده فضایل بسیاری را یاد آوری

می‌کرد.

وبعد فضائل زیادی را بیان می‌کنند.

نتیجه: این تعریف و تمجیدها و خودستایی‌های امام علی علیه السلام و تحقیر دیگران در ظاهر با آیات و روایات ناهیه بیان شده سازگاری ندارد.

۱. سوره المسد: آیه ۳.

۲. سید رضی، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)، ج ۵، ص ۸۹۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸، ص ۳۸۶.

هر چند بعضی از اهل سنت شبهات متعددی را برای نهج البلاغه وارد کرده‌اند اعم از شبهات متنی و یا سندی، اما خودستایی و تحقیر غیر را کسی از اهل سنت و قدما به عنوان شبهه مطرح نکرده‌اند البته در مورد خودستایی مقاله‌ای نوشته شده و جوابهایی به این شبهه داده شده و در مورد کلمات توهین آمیز حضرت، اشکال کرده‌اند که در خطبه ۳ به خلفای ثلاثه طعن زده‌اند و چه بسا کسی بگوید ساحت اصحاب پیامبر از این مذمت‌ها به دور است، لذا بعید است کلمات توهین آمیز این چونینی از شخصیتی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام صادر شده باشد و در سند خطبه ششگانه ایراد وارد کرده‌اند البته این شبهه به این دلیل که مذمت به خلفای ثلاثه است وارد شده نه این که تحقیر دیگران به طور کلی اشکال داشته باشد.

۳-۳ بررسی مصدري

نامه فوق در منابع قبل از نهج البلاغه وارد نشده است، بلکه بعضی منابع متأخر از نهج البلاغه این روایت را نقل کرده‌اند. از جمله:

۳-۳-۱ نه‌ایة الأرب فی فنون الأدب^۱

مؤلف این کتاب شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النوری (۶۷۷-۷۳۳) از علماء قرن ۷ و ۸ بوده و ظاهر عبارات مؤلف در مقدمه کتاب در وصف آل پیامبر صلی الله علیه و آله بیانگر امامی بودن ایشان است. کتاب نه‌ایة الأرب فرهنگ نامه یا دائرة المعارفی است جامع و از تمامی علوم و معارف اسلامی و فرهنگ عصر خویش و از صدر اول تا عصر تألیف سخن می‌گوید. اجمالی از مطالب کتاب:

از فهرست کتاب معلوم میشود این مجموعه کار خود را از آغاز آفرینش آسمان آغاز کرده و پیرامون هیئت آسمان و فلک ادامه می‌دهد و در هواشناسی و کهکشان‌شناسی و چگونگی شکل - گرفتن برف و باران و آذرخش و قوس و قزح و اساس آتش و آتش‌خانه‌ها و ضرب المثل‌های مربوط به آتش و بیان شب‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌ها و فصول و اعیاد و کوه‌ها و دریاها و جزایر و نهرها و چشمه‌ها و آبگیرها. به حقیقت کمتر علمی است که نشانی از آن در این مجموعه دیده نشود. تاریخ، ادبیات، فرهنگ‌شناسی، مردم‌شناسی و... آنقدر این دانشنامه را آکنده است که وجود آن را برای پژوهشگران تاریخ علم مرجعی گریز ناپذیر می‌سازد. این مجموعه عظیم در بیش از ۳۰ جلد تنظیم گشته و دانشهای گوناگون را آنقدر به تفصیل برگزار کرده است که تنها چند جلد آن مرجعی پربار برای تحقیقات ادبی و بلاغی است.^۲

۱. نه‌ایة الأرب فی فنون الأدب: نوری وفات: ۷۳۳ ق، ج ۷، ص ۲۳۳.

۲. نه‌ایة الأرب فی فنون الأدب. ج ۱، ص ۴.

۳-۳-۲ الفتوح^۱

ابو محمد احمد بن علی اعثم کوفی الکندی (متوفی ۳۱۴ ه. ق. / ۹۲۶ م.) محدث، شاعر و مؤرخ شیعی بزرگ قرن سوم و چهارم هجری است؛ که بیان این در فصل دوم گذشت.

۳-۳-۴ الاحتجاج^۲

أحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی از علمای قرن ششم و امامی مذهب است. در وصف طبرسی از شیخ حر چنین نقل شده: شیخ أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، شخصی است عالم، فاضل، فقیه، محدث، ثقه و دارای کتابی است به نام احتجاج که دارای فوائد زیادی است.^۳

۳-۴ بررسی سندی

حدیث فوق در هیچ یک از منابع فوق با سند نقل نشده و در کتاب الفتوح جملاتی از متن مورد بحث نقل شده است. متن مورد بحث (شبهه) در منابع فوق به صورت ذیل نقل شده است:

۳-۴-۱ الفتوح

«وَمَنَا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ».^۴

۳-۴-۲ نهاية الأرب

«وَلَوْلَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكَرُ فَضَائِلِ حِمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَمَجِّحُهَا آذَانُ السَّامِعِينَ، فَدَعِ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الدُّنْيَةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا، لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عَزِّنا وَعَادِيَّ طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَا هُمْ بِأَنْفُسِنَا، فَنَكَحْنَا وَأُنْكَحْنَا فَعَلَ الْأَكْفَاءُ وَلَسْتُمْ هُنَاكَ وَأَتَى يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ؟ وَمَنَا النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْمَكْذِبُ وَمَنَا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَمَنَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَمَنَا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ؛ فإِسْلَامُنَا قَدْ سَمِعَ وَ جَاهِلِيَّتُنَا لَا تَدْفَعُ، كِتَابَ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ* وَقَوْلُهُ

۱. کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ص ۱۰۲۰.

۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. معجم رجال الحديث ج: ۲ ص ۱۵۶

۴. الفتوح، ص ۱۰۲۰.

تعالی: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
فنحن مرةً أولى بالقرابة و تارةً أولى بالطاعة.^۱

۳-۴-۳ الاحتجاج

«وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمُجِّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ - فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتَ بِهِ الرِّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزِّنَا وَ لَا عَادِيَّ طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكَحَّنَا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذِّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا عَلَيْكُمْ فَاسْلَمْنَا مَا قَدْ سَمِعَ وَ جَاهِلِيَّتَكُمْ لَا تُدْفَعُ وَ كِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى - وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ - فَنحنُ مرةً أولى بالقرابة وَ تارةً أولى بالطاعة.»^۲

نتیجه: با بررسی مصادر نامه ۲۸، معلوم شد که نامه فوق در متون قبل از نهج البلاغه وارد نشده و در متون متاخر از نهج البلاغه، بدون سند وارد شده، لذا نامه فوق از جهت سندی دچار ضعف است.

۳-۵ بررسی محتوایی

با توجه به اینکه بررسی بعضی از واژگان که در مدح و ستایش و مذمت استعمال می شوند، در حل شبهه موثر هستند لذا چاره‌ای از بررسی آنان نیست.

۳-۵-۱ خودستایی

خودستایی با واژه‌های مدح و تزکیه شناخته می شود، مدح، توصیف محاسن شخص با کلام زیبا است (ابن فارس)^۳ تزکیه به معنی مدح، ستایش و پاکی است که در حالت اثبات، اصلاح کردن و پاکیزه کردن است و در حالت نهی، مدح و خود بزرگ بینی، ستایش نفس و به پاکی نسبت دادن خویش است که بسیار ناپسند است.^۴

۱. نهاية الأرب، ص ۲۳۳.

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۰۸.

۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ج ۲، ص ۱۴۸.

راغب اصفهانی خود تزکیه را به دو گونه مطرح کرده.

- ۱- تزکیه عملی: که پسندیده است: مانند آیه: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۱: هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد.
 - ۲- تزکیه زبانی: که انسان با زبان وسخن، خود و دیگری را مدح کند و به طهارت و تزکیه نسبت دهد. آیه: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»^۲: خویشتن را بی گناه ندانید. نهی از چنین تزکیه‌ای است، نهی در آیه، تادیب و تربیتی برای زشت بودن خودستایی است و اینکه انسان خود را بستاید که عقلاً و شرعاً ناپسند است. و همچنان که در تبیین شبهه بیان شد فرموده امام علیه السلام در نهج البلاغه: «وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ»^۳: اگر خداوند خودستایی را منع نفرموده بود، گوینده برای تو از فضایلی سخن می گفت امام علیه السلام بعد از این فضائل زیادی را بیان می دارند و این بیانگر آن است که ماده تزکیه هم در تبرئه و پاک دانستن خود از عیوب استعمال می شود (که امری عدمی است) و هم در ذکر فضائل (که امری ثبوتی است).
- قسم اول یعنی تزکیه عملی، ارتباطی با بحث خودستایی ندارد و در هر حالتی ممدوح و نیکوست، بلکه هدف از خلقت انسان و رستگاری انسان در تزکیه عملی است «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»^۴: هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد. بلکه مورد دوم که تزکیه زبانی باشد اگر بیان فضائل خود باشد خودستایی است و مورد نهی آیات و روایات و عقل می باشد.

۳-۵-۲ تحقیر

تحقیر و مذمت با واژه های: «عتب، ذم، لوم، لمز، عوب، همز، هجو» شناخته می شود، این واژه ها در کاربرد معنایی دو گونه هستند، گونه اول واژه های «عتب، ذم، لوم» در مواردی استعمال می شوند که شخص کار مطلوب را ترک و یا کوتاهی کرده و مورد سرزنش قرار گرفته هر چند از جهت شدت وضعف باهم متفاوت هستند مصطفوی در ماده «عتب» بیان کرده:

«ان الاصل الواحد في المادة: توجيه قول الى شخص بعنوان لوم وذم على ما صدر منه بالشدة والغلظة و في العتاب تحقير للطرف بكونه ملوماً ومذموماً وفي مورد المواخذه والسخط»^۵.

۱. الشمس: ۹.

۲. النجم: ۳۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۴. الشمس ۹.

۵. مصطفوی، التحقیق

پس در عتاب چند امر لحاظ شده: ۱- ملامت و مذمت با شدت و غلظت ۲- به جهت انجام کار غیر مطلوب و یا ترک کار مطلوب ۳- تحقیر به جهت مواخذه و در موضع خشم. مقایس در ماده «ذم» گفته: «الذم: اصل واحد يدل كله على خلاف الحمد... فاما العهد فانه يسمي ذمما لان الانسان

يذم على اضاعته فيه»^۱:

عهد را ذمام نامیده‌اند چون ضایع کننده عهد مورد مذمت قرار می‌گیرد.

. و در ماده «لوم» می‌نویسد:

«اللوم تدل على العتب والعذل، اي: الشدة»: لوم در معنی بر عتاب و شدت دلالت دارد.

تفسیر روشن در معنی واژه (لوم) در آیه «فَتَقَعْدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۲ می‌نویسد: (ملوم، اسم مفعول است از ماده لوم که بمعنی سرزنش و ملامت کردن دیگری باشد و این معنی در موردیکه عمل خلافی سر بزند، صورت می‌گیرد و بعنوان توبیخ او باشد)^۳. در قرآن کریم آیات متعددی موجود است که مؤمنین را به خاطر ترک فعل مطلوب مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد: المیزان در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۴ می‌نویسد: گفتار آیه در زمینه توبیخ است، می‌خواهد مؤمنین را به خاطر اینکه بدانچه می‌گویند عمل نمی‌کنند توبیخ کند^۵. و در ذیل آیه «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»^۶: می‌نویسد: استفهام در آیه شریفه توبیخی است و معنایش این است که وقتی حقانیت قرآن به این روشنی است، پس دیگر کجا می‌روید و چرا حق را پشت سر می‌اندازید^۷. از موارد کاربرد این سه واژه نتیجه می‌شود که هرچند در عتاب، ذم و ملامت، مخاطب تحقیر می‌شود، اما هدف اصلی، تحقیر مخاطب نیست بلکه اهداف دیگری دارد که در ضمن آن تحقیر هم می‌شود؛ و شاید بخاطر همین کاربرد معنایی، صحیح است که انسان خودش را ملامت و مذمت و مورد عتاب قرار دهد برخلاف لمز، همز، هجو و معیوب کردن که شرعا هم جایز نیست انسان عیوب خود را پیش دیگران بازگو کند.

و گروه دوم واژه‌های «لمز، همز، هجو، عیب» در مواردی استعمال می‌شوند که مراد شخص عیب جویی و آبروریزی طرف مقابل است هر چند در شدت وضع متفاوت هستند. راغب اصفهانی در ماده «لمز» گفته: «اللمز الاغتياب وتتبع المعاب»^۸: غیبت کردن و پیوسته عیوب کسی را گفتن» و در مجمع البحرین در معنی آیه

۱. مقایس اللغة

۲. الإسراء: ۲۹

۳. مصطفوی حسن تفسیر روشن

۴. الصف: ۲

۵. ترجمه تفسیر المیزان

۶. التکویر: ۲۶

۷. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۱.

۸. راغب اصفهانی،

«وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»^۱: ای لاتعیبوا اخوانکم المسلمین والهمز واللمز العیب والغض من الناس.^۲؛ و در مصباح گفته: (لمزه (لمزاً): عابه). در ماده (همز) راغب اصفهانی گفته (همز الانسان اغتيا به)^۳ در راغب در ماده (عیب) گفته: عبتة ای: جعلته معیباً.^۴ و مصباح گفته: عابه صاحبه فهو معیوب.^۵ و طریحی در ماده (هجو) می نویسد: هجا القوم: ذکر معایبهم.^۶ و مصباح در این ماده می نویسد: هجاه: (یهجوه) (هجوا)... سبّه وعابه.

با توجه در معانی این واژه‌ها روشن می شود که موارد استعمال این دو گروه از واژه‌ها با هم متفاوتند، هر چند در همه این موارد مخاطب مورد تحقیر واهانه قرار می گیرد اما در گروه اول مراد خطیب صرفاً تحقیر و آبروریزی مخاطب خود نیست بلکه به جهت ترک مطلوبی و یا انجام غیر مطلوبی مورد عتاب و سرزنش و مذمت قرار گرفته و هدف از سرزنش توجه دادن و آگاهانیدن مخاطب است «فَأَيُّنَ تَذْهَبُونَ»^۷: یعنی راهی که می روید اشتباه است برگردید. در قرآن کریم موارد متعددی از عتاب‌ها و سرزنش‌ها رادر مورد مؤمنین می توان مشاهده کرد از جمله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۸ گفتار آیه در زمینه توبیخ است، می خواهد مؤمنین را به خاطر اینکه بدانچه می گویند عمل نمی کنند توبیخ کند.^۹

اما در گروه دوم مراد و هدف گوینده، صرف آبروریزی و کوچک کردن مخاطب است هر چند با تهمت و امثال آن. در قرآن کریم خطاب به اهل جهنم می فرماید: «قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ»^{۱۰}، در المیزان در ذیل ایه می گوید (خسأت الكلب فحساً) معنایش این است که سگ را از روی اهانت چخ کردم، رفت و در گوشه‌ای نشست و عرب وقتی می خواهد به سگ بگوید: چخ، می گوید: (اخساً)^{۱۱}. در نهج البلاغه نیز در خطاب به منافقین موارد متعددی به چشم می خورد، از جمله در وصف معاویه، برای هشدار به یکی از استانداران خود که مبدا گرفتار نیرنگ معاویه شود، می نویسد:

۱. الحجرات: ۱۱ (و از هم عیبجویی مکنید):

۲. مجمع البحرين،

۳. راغب، ص ۵۴۴.

۴. راغب

۵. مصباح،

۶. مجمع البحرين

۷. التکویر: ۲۶.

۸. الصف: ۲

۹. ترجمه المیزان، ج ۱۹ ص ۴۲۱.

۱۰. المؤمنون: ۱۰۸.

۱۱. ترجمه المیزان، ج ۱۵ ص ۱۰۱.

«فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيُقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَيَسْتَلْبَ غِرَّتَهُ»^۱:

از معاویه بر حذر باش که او شیطان است و از او روبرو و پشت سر و راست و چپ نزد آدمی می آید تا به هنگام غفلت فرصت یافته مقهورش سازد و عقلش را برباید.

۳-۶ بررسی در حدیث

متن فوق در دو مورد با نقل کتاب نهایه الارب به شرح زیر اختلاف دارد:

۳-۶-۱ لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزَّنَا وَلَا عَادِي طَوْلِنَا

در عبارت «لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزَّنَا وَلَا عَادِي طَوْلِنَا» در نقل «نهایه الارب» حرف لا وارد نشده: «لم يمنعنا قديم عزنا وعادي طولنا»^۲.

۳-۶-۲ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ

در عبارت «أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ» در نقل «نهایه الارب»، عبارت «كذلك» اضافه شده: «أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ»^۳.

۳-۷ بررسی قلب در حدیث

نقل نهج البلاغه تنها در یک مورد با نهایه الارب به شرح زیر اختلاف دارد:

۳-۷-۱ عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ

در عبارت «عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ» در نقل «نهایه الارب»، بدل ضمیر «هم»، «کم» نقل شده است: «عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاهُمْ»^۴.

۳-۸ بررسی تقطیع حدیث

بین شارحین نهج البلاغه اختلاف است اینکه این نامه همان نامه نهم است که مؤلف قسمتی از آن را جدا کرده و یا نامه جداگانه ای است، خوئی در شرح خود در این زمینه می نویسد: «و کتابه هذا یوهم أنه قریب من التاسع و

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۴، ص ۴۱۵.

۲. نهایه الارب، همان.

۳. نهایه الارب، همان.

۴. نهایه الارب، همان.

أُتِّهِمَا واحد و الاختلاف في النسخ أو الروايات حتّى أنّ الشارح البحراني مال ههنا أنّ هذا الكتاب ملقط من كتاب ذكر السيّد منه فصلا سابقا و هو قوله: فأراد قومنا اهلاك نبينا... انتهى قوله. أقول: قد وجدنا الكتابين في ماخذ عديدة و نرى بينهما اختلافا يمنعنا من اعتقادهما واحدا»^۱

نامه (۲۸) بیشتر شبیه نامه (۹) را به اشتباه می‌اندازد که این نامه همان نامه نهم است که هر دو یکی است و اختلافشان در نسخه‌ها و نقل‌ها است تا جایی که بحرانی شارح نهج البلاغه، قائل شده بر اینکه این نامه قسمتی از نامه‌ای است سید فصلی از آن را قبلا نقل کرده که همان نامه نهم باشد. خوئی بعد از نقل نظر بحرانی می‌نویسد: این دو نامه را در منابع متعددی یافتیم که اختلاف بین آن دو مانع از این شد که آن دو را نامه‌ای واحد حساب کنیم.

نتیجه: هر چند متن مورد شبهه در متون مختلف با اندک اختلافاتی نقل شده و در مواردی قلب و یا قطع صورت گرفته، اما این اختلاف اصل شبهه را تضعیف نمی‌کند، چون شبهه طبق تمامی نقل‌ها موجود است.

۳-۹ بررسی فضای صدور

نامه بیست و هشتم نهج البلاغه، نامه‌ای است که امام عجلایه در جواب نامه معاویه نوشته‌اند و متن نامه معاویه را شارح بهج الصباغة چنین نقل کرده است:

من عبد الله معاوية بن أبي سفيان إلى عليّ بن أبي طالب. أمّا بعد، فإنّ الله تعالى جدّه
اصطفی محمّدا لرسالته و اختصّه بوحیه و تأدیة شریعته. فأنقذ به من العماية و هدی به من
الغواية، ثمّ قبضه إليه رشیدا حمیدا قد بلغّ الشّرع و محقّ الشّرك و أحمّد نار الإفك، فأحسن
الله جزاءه و ضاعف علیه نعماءه و آلاءه.

ثمّ إنّ الله سبحانه اختصّ محمّدا بأصحاب أيّدوه و أزروه و نصره و كانوا كما قال
سبحانه: ... أَشِدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ... «) فكان أفضلهم مرتبة و أعلاهم عند الله و
المسلمين منزلة: الخليفة الأول الذي جمع الكلمة و لمّ الدعوة و قاتل أهل الردّة، ثمّ الخليفة
الثاني الذي فتح الفتوح و مصرّ الأمصار و أذلّ رقاب المشركين، ثمّ الخليفة الثالث المظلوم
الذي نشر الملة و طبّق الآفاق بالكلمة الحنيفيّة. فلمّا استوسق الإسلام و ضرب بجرانه،
عدوت علیه، فبغيته الغوائل و نصبت له المكائد و ضربت له بطن الأمر و ظهره و دسست
عليه و أغريت به و قعدت حيث استنصرك عن نصرته و سألك أن تدركه قبل أن يمزق فما
أدركته.

۱. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۹، ص ۱۰۳.

و ما يوم المسلمين منك بواحد، لقد حسدت أبا بكر و التويت عليه و رميت إفساد أمره و قعدت في بيتك و استغويت عصابة من النَّاسِ حَتَّى تَأْخُروا عن بيعته.

ثم كرهت خلافة عمر و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و أظهرت الشَّماتة بمصابه، حَتَّى أَنَّكَ حاولت قتل ولده، لأنَّه قتل قاتل أبيه.

ثم لم يكن أشدَّ حسدا منك لابن عمِّك عثمان، نشرت مقابحه و طويت محاسنه و طعنت في فقهه، ثم في دينه، ثم في سيرته، ثم في عقله و أغريت به السَّفهاء من أصحابك و شيعتك، حَتَّى قتلوه بمحضر منك لا تدفع عنه بلسان و لا يد و ما من هؤلاء إلَّا من بغيت عليه و تلكَّأت في بيعته، حَتَّى حملت إليه قهرا تساق بخزائم الاقتسار كما يساق الفحل المخشوش.

ثم نهضت الآن تطلب الخلافة و قتلة عثمان خلصاؤك و شجراؤك و المحدثون بك و تلك من أمانِي النَّفوس و ضلالات الأهواء. فدع اللجاج

و العبث جانبا و ادفع إلينا قتلة عثمان و أعد الأمر شورى بين المسلمين ليتَّفَقوا على من هو لله رضا، فلا بيعة لك في أعناقنا و لا طاعة لك علينا و لا عتبي لك عندنا و ليس لك و لا لأصحابك عندي إلَّا السَّيف و الَّذي لا إله إلَّا هو لأطلبن قتلة عثمان أينما كانوا و حيثما كانوا، حَتَّى أَقتلهم أو تلتحق رُوحِي بالله.

فأما ما تزال تمنّ به من سابقتك و جهادك فأني وجدت الله سبحانه يقول: يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ و لو نظرت في حال نفسك لوجدتها أشدَّ الأنفس امتنانا على الله بعملها و إذا كان الامتنان على السَّائل يبطل أجر الصدقة، فالامتنان على الله يبطل أجر الجهاد و يجعله كصفوان يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْآذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ^١

امام عَلِيٌّ در نامه خود به معاويه از هر بند نامه معاويه جواب مناسب با آن را داده اند، متن مورد بحث در اين فصل جواب اين قسمت از نامه معاويه است:

«ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ اخْتَصَّ مُحَمَّدًا بِأَصْحَابِ أَيْدِيهِ وَ آزْوَرِهِ وَ نَصْرِهِ وَ كَانُوا كَمَا قَالَ سَبَحَانَهُ: ... أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... فكان أفضلهم مرتبة و أعلاهم عند الله و

١. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، ج ٣، ص ٨٣.

المسلمين منزلة: الخليفة الأول الذي جمع الكلمة ولم الدعوة وقاتل أهل الردّة، ثم الخليفة الثاني الذي فتح الفتوح ومصر الأماص وأذل رقاب المشركين، ثم الخليفة الثالث المظلوم الذي نشر الملة وطبق الآفاق بالكلمة الحنيفية. فلما استوسق الإسلام و ضرب بجرانه، عدوت عليه، فبغيته الغوائل و نصبت له المكائد و ضربت له بطن الأمر و ظهره و دسست عليه و أغريت به و قعدت حيث استنصرك عن نصرته و سألك أن تدركه قبل أن يمزق فما أدركته.»^١

معاويه در اين بخش نامه خود خلفای ثلاثه را افضل اصحاب پیامبر ﷺ معرفی کرده و امام علی را متهم به حسادت نسبت به مقام آنان می کند و امام علی را به این صورت از این سخن جواب می دهند:

وَزَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنَّمَا عَتَزْتَ كُلُّهُ وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلَمُهُ وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ وَالسَّائِسَ وَالْمُسُوسَ وَمَا لِلطُّلُقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَتَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ وَتَعْرِيفِ طَبَقَاتِهِمْ هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قَدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا أَلَا تَرَبُّعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظُلْمِكَ وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدَرُ فَمَا عَلَيْكَ غَلْبَةُ الْمَغْلُوبِ وَلَا ظَفَرُ الظَّافِرِ وَإِنَّكَ لَذَهَابٌ فِي التَّيِّهِ زَوَاغٌ عَنِ الْقَصْدِ

أَلَا تَرَى غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ وَلَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُحَدِّثُ أَنَّ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَلِكُلِّ فَضْلٍ

حَتَّى إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِيدُنَا قِيلَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَخَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ

أَوْ لَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِكُلِّ فَضْلٍ حَتَّى إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَاحَيْنِ

وَلَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِيةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرِّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمٌ عَزَّنَا وَلَا عَادِيٌّ طَوَّلَنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكْحَنَّا وَتُكْحِنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَلَسْتُمْ هُنَاكَ وَأَنْتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْمُكَذِّبُ وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ

١. بهج الصباغه، همان.

مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
وَمِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ فَأَسْلَمْنَا قَدْ سَمِعَ وَ جَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ وَ
كِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ
آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقُرَابَةِ وَ تَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ.^۱

۳-۱۰ راه حل های ارائه شده

در این فصل، به دلیل مختلف بودن جواب دو شبهه در مواردی، چاره ای نیست که جواب آن ها به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱۰-۱ راه حل های خودستایی

مقاله ای که تحت عنوان (نقد انگاره نا روا بودن ستایش های امیرالمؤمنین علیه السلام از خود با تکیه بر خطبه های نهج البلاغه)^۲ نگاشته شده چهار جواب از این شبهه بیان کرده:

۳-۱۰-۱-۱ ذکر نعمت های الهی

بیانات مربوط به کمالات نفسانی، در حقیقت بیان نعمت های است که خداوند به شخص اعطا فرموده است. البته در صورتی که تمام این کمالات را به خداوند منتسب بداند. چرا که خداوند در آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۳ و از نعمت پروردگارت سخن بگویی. خود فرمان ذکر نعمت خدادادی داده است بارها در آیات قرآن آمده است. همه این موارد برای توجه دادن به صاحب نعمت واز این رهگذر برای ایجاد حب الهی وکشاندن بندگان به وادی ذکر وعبادت وادای حق بندگی است. یادآوری نعمت، غفلت انسان را می زداید. وقتی غفلت باشد فانسان قدر نعمت ها را نمی داند و گاهی از یاد می برد که غرق در نعمت است.

۳-۱۰-۱-۲ بیان حقایق تاریخی

زدودن پرده از چهره تاریخ و بیان حقایق تاریخی است؛ زیرا پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسیر امامت منحرف ورهبری جامعه به ناهلان انتقال یافت. بنابر این، بیشتر حقایق تاریخی در هاله ابهام فرو رفت و سیمای شخصیت والای حضرت در تاریخ پوشیده ماند. مثل خطبه شقشقیه.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲. زهرا حق، محمد رضا سبحانی نیا، ۱۳۹۳ ش، شماره ۳.

۳. الضحی: ۱۱.

۳-۱۰-۱-۳ دفاع امام علیه السلام در برابر تهمت ها

مخالفان حکومت، با توجه به عدم برخورداری از ویژگی های شخصیتی منحصر به فردی که امام علیه السلام داشتند با غصب خلافت، اتهام هایی نیز بر ایشان وارد کردند و ترفند آنان این بود که با وارد کردن برخی اتهام ها، وانمود کنند که دستیابی آن ها به منصب خلافت، اقدامی به حق بوده و هرگز اعتراض از سوی امام برخلاف میل آنان، در واقع از سر حسادت بود.

۳-۱۰-۱-۴ معرفی الگوی کامل برای هدایت مردم

با توجه به اینکه امام علیه السلام دست پرورده تعلیم و تربیت معلم و مربی کل بشر پیامبر اعظم علیه السلام بوده که این امر جز با توفیق و تایید الهی ممکن نیست، بنابر این، تمام خصوصیات پیامبر علیه السلام در تمام ابعاد وجودی امام تبلور دارد و می توان اذعان داشت که اگر پیامبر علیه السلام آئینه تمام نمای حق و تبلور صفات کمال الهی و انسانی است، باید حضرت علی علیه السلام را نیز آئینه تمام نمای پیامبر دانست پس حضرت علی اسوه والگوی کامل انسانیت و کمالات پس از پیامبر اکرم علیه السلام و برترین و جامع ترین سرمشق زندگی، برای رهروان شان هستند.

۳-۱۰-۲ نقد راه حل های ارائه شده

با توجه به این که در نظر مختار بعضی از راه حل های ارائه شده برای تحلیل شبهه انتخاب شده لذا مورد نقد واقع نشده است.

۳-۱۰-۲-۱ ذکر نعمت های الهی

جوابی که داده شده «ذکر نعمت های الهی» یعنی شخص از باب اینکه نعمت های خدادادی را فراموش نکند فضائل خود را از باب ذکر نعمت الهی بیان می کند.
اشکال این جواب:

یاد آواری نعمت های الهی طبق دلالت آیات واجب است از جمله در قرآن خطاب به بنی اسرائیل می فرماید:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»^۱:

ای پسران اسرائیل بیاد آرید نعمت مرا که به شما دادم و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان

شما وفا کنم و فقط از من بترسید.

و در آیه دیگر می فرماید:

۱. البقرة: ۴۰.

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۱:

ای پسران اسرائیل به یاد آرید نعمت مرا که به شما دادم (و بیاد آورید) که شما را بر مردم برتری دادم.

و باز می‌فرماید:

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۲:

ای فرزندان یعقوب بیاد آرید نعمت مرا که به شما دادم و شما را بر مردمان برتری دادم.

اما ایرادی که این جواب دارد این است که در آیات فرموده «اذکروا» به یاد آرید و فراموش نکنید نعمتهایی که خداوند برایتان داده تا خدا را فراموش نکنید و درست است که یاد نعمت باعث یاد خدا و باعث شکر نعمت می‌شود اما گفتن نعمت برای چه کسی؟ برای خدا؟ یا برای بنده خدا؟ آنچه مسلم است یادآوری نعمت نزد خداوند شکر نعمت است نه برای بنده خدا. و آن یادآوری که باعث یاد خداست و شکر نعمت خدا، یاد نعمت نزد خداوند است؛ اما یادآوری نعمت خدا نزد خلق خدا که شکر نیست و شاید بعضی وقتها منجر به کبر و غرور و تکاثر می‌شود «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۳. آنچه در نهج البلاغه مشاهده می‌شود ذکر نعمت‌های الهی نزد بندگان خداست هر چند بتوانیم بعضی را از باب شکر گرفت ولی غالبشان خلاف آن است. و آنچه نیکوست اظهار نعمت است نه از باب تکاثر بلکه شکر نعمت، و فرموده‌های امام علیه السلام در مقابل معاویه به تفاخر و تکاثر شبیه ترند تا به شکر.

۳-۱۰-۲ معرفی الگوی مناسب

یکی از راه حل‌های ارائه شده در خود ستای حضرت امیر علیه السلام عبارت بود از «معرفی الگوی مناسب»؛ اما این استدلال خالی از اشکال نیست به دلایلی:

اولاً: مردم الگوی مناسبی بالاتر از امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند و آن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و غالب مردم از نزدیک دیده و اوصافش را شنیده بودند و قدرت طلبان هم از آن سوءاستفاده می‌کردند. در قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»:

برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است.

و امام علیه السلام در نهج البلاغه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان الگو معرفی می‌کنند:

۱. البقرة: ۴۷.

۲. البقرة: ۱۲۲.

۳. تکاثر: ۱.

۴. الأحزاب: ۲۱.

«فَهُوَ إِمَامٌ مِّنَ اتَّقَى وَبَصِيرَةٌ مِّنَ اهْتَدَى سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَزَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ»^۱:

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای پرهیزکاران و وسیله بینایی هدایت خواهان است، چراغی با نور درخشان و ستاره‌ای فروزان و شعله‌ای با برق‌های خیره کننده و تابان است، راه و رسم او با اعتدال و روش زندگی او صحیح و پایدار و سخنانش روشنگر حق و باطل و حکم او عادلانه است.

ثانیاً: مردم واصحاب امام علیه السلام را با چشم خود می‌دیدند، عدالت، علم، شجاعت، تقوی و... حتی دشمنان امام علیه السلام هم مثل معاویه بعضی وقتها اقرار به فضائل حضرت می‌کردند و این نیاز به معرفی نداشت در مثل مدینه و یا کوفه. لذا حضرت در مواردی دنبال اثبات حقانیت خود به عنوان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در حکومت هم بودند؛ که غصب شد و در مواردی آگاهاندن مردم نسبت به مقام و منزلت خویش که عقب انداخته بودند. ثالثاً: چرا پیامبر خدا مانند امام علیه السلام خود را به عنوان الگو معرفی نمی‌کردند همچنان‌که امام علی این کار را کردند. بلکه پیامبر خدا پیوسته و سر هر فرصتی به فضائل علی می‌پرداختند و آنچه قرائن تاریخی نشان می‌دهد عمده ولایت حضرت مد نظر پیامبر و خود علی بوده نه غیر.

۳-۱۰-۳ نظر مختار در خودستایی

برای شبهه فوق مجموعاً پنج تحلیل ذیل ارائه شده:

۳-۱۰-۳-۱ تبلیغ الرسالات

خداوند متعال در قرآن کریم قضیه جانشینی هارون علیه السلام از برادرش حضرت موسی علیه السلام را نقل می‌کند این دو برادر، از پیامبران الهی در قوم بنی اسرائیل که مقام حضرت موسی علیه السلام از هارون بالاتر و در غیاب حضرت موسی علیه السلام مسئولیت و وظیفه امور دینی برعهده برادرش هارون بود، قرآن می‌فرماید:

«وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۲:

و موسی به برادرش هارون گفت: بر قوم من جانشین من باش و راه صلاح پیش گیر و به طریق مفسدان مرو.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

۲. الأعراف: ۱۴۲

تفسیر روشن در ذیل آیه می نویسد: (خلف: بمعنی پشت و در مقابل قدام است و مراد در اینجا جانشین بودن از حضرت موسی است در جهت نبوت و ابلاغ دستورهای الهی در زمان غیاب او و معنی خلیفه بودن همین است).^۱

و تفسیر نمونه چنین می نگارد: (هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی ع بود، اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد؛ و از اینجا روشن می شود که مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است).^۲

پس حاصل اینکه، تمام وظائف حضرت موسی علیه السلام در غیابش بر عهده برادرش هارون علیه السلام بود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این قضیه مستثنی نبود بلکه در طول ۱۰ سال حکومت در مدینه، ۸۲ جنگ برای حضرت درست کردند در یکی از این نبردها پیامبر کرام صلی الله علیه و آله شخص علی را جانشین خود در مدینه می گذارد اما علی علیه السلام راضی به جدایی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، اما پیامبر خدا برای آرامش علی علیه السلام می فرماید: «یا علیّ أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هرون من موسی علیه السلام الا انه لا نبی بعدی». و این روایت به شکل های دیگری هم نقل شده از جمله در احتجاج چنین نقل شده:

«یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی»:

یعنی ای علی علیه السلام تو نسبت بمن چون هارون باشی نسبت بموسی جز اینکه پس از من پیغمبری نیست.

معنی جامع و کلی این حدیث که از قطعیات اسلام است و یکی از مضامین درخشان جوامع الکلم پیغمبر اسلام است اثبات عموم مقامات و احوالات هرون است برای امیر المؤمنین جز مقام نبوت که از آن استثناء شده.^۳ طبق این روایت هر مقام و مسئولیتی که برای پیامبر کرام صلی الله علیه و آله ثابت شود برای حضرت امیر علیه السلام هم ثابت است، الا انه لا نبی بعدی، جز نبوت.

جبرئیل امین در حجه الوداع مامور می شود پیام مهمی را از طرف خداوند به پیامبر برساند می فرماید:

یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ:

۱. تفسیر روشن، ج ۹، ص ۱۳۵.

۲. مکارم شیرازی ناصر، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۴۱.

۳. احتجاج-ترجمه غفاری مازندرانی ج ۴ ص ۲۱۸

۴. روضه کافی-ترجمه کمره ای ج ۲ ص ۱۸۲

۵. المائدة: ۶۷

ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای.

از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

وقتی خدای تعالی آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» را بر نبی خود نازل فرمود، رسول الله صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در دست گرفته آن گاه فرمود: ای مردم هیچ کدام از انبیایی که قبل از من مبعوث شدند جز این نبود که پس از مدتی زندگی دعوت خدای را اجابت کرده و رخت به سرای دیگر می‌کشیدند و من نیز در این نزدیکی‌ها پذیرای آن دعوت خواهم شد و به سرای دیگر انتقال خواهم یافت، آن گاه روی به مردم کرده فرمود: ای گروه مسلمین که در اینجا حضور دارید میباید غایبین را به ماجرا خبر دهید که من اینک به عموم مسلمین روی زمین و گروندگان به دین اسلام وصیت می‌کنم به ولایت علی علیه السلام، با خبر باشید که ولایت علی ولایت من است و این عهدی است که خداوند به من سپرده بود و به من دستور داده بود که آن را به شما ابلاغ کنم.^۱

حاصل این که حضرت امیر علیه السلام طبق روایت (انت منی بمنزله هارون من موسی)، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام امور اعم از رهبری جامعه، قضاوت، تعلیم و تربیت و هدایت مردم بوده و تمام وظائفی که بر عهده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده بر عهده امام علیه السلام ثابت است و از جمله‌ای وظائف «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» بود، بر حضرت امیر علیه السلام نیز ثابت است پس امام علیه السلام نسبت به تبلیغ ولایت مامور و مسئول است و فرموده حضرت امیر علیه السلام: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ»: به خدا سوگند تبلیغ رسالتها به من آموزش داده شده. مؤید ادعا است، ابن ابی الحدید در شرح عبارت حضرت می‌نویسد:

فتبلیغ الرسالات تبلیغ الشرائع - بعد وفاة الرسول ص إلى المكلفين - وفيه إشارة إلى قوله تعالى - يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ - وإلى قول النبي ص في قصة براءة: لا يؤدي عني إلا أنا ورجل مني.^۲

ابن ابی الحدید رسالات را به شرائع معنی کرده و برای تأیید آن یک آیه و یک روایت آورده، از جمله رسالتهای مهم الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» بود و مسلماً این رسالت عظیم الهی از نماز، روزه، خمس و امثال آن کم اهمیت نبود بلکه به گواه تاریخ و روایات، قطعاً با اهمیت بوده امکان ندارد حضرت امیر علیه السلام به

۱. ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۷۸.

۲. شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج ۷، ص ۲۸۹.

تبلیغ نماز، خمس، مامور شده باشد ولی نسبت به تبلیغ ولایت هیچ مسئولیتی نداشته باشد، امام صادق علیه السلام بنای اسلام را بر پنج پایه معرفی میکنند که مهمترینش ولایت است

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَتَرَكُوا هَذِهِ الْوَلَايَةَ»^۱

. وروایت «لا يؤدي عني إلا أنا ورجل مني» که مربوط به ابلاغ آیات برائت برای مشرکین مکه بعد از فتح مکه می باشد و به شکل های دیگری هم نقل شده، از ابن عباس چنین نقل شده:

بعد از آنکه آیات: «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» - تا نه آیه - نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ابی بکر را بسوی مکه گسیل داشت تا آن آیات را بر مردم بخواند، جبرئیل نازل شد و گفت: کسی غیر از تو و یا مردی از تو این آیات را نباید برساند، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین فرمود: ناقه غضبای مرا سوار شو و خود را به ابی بکر برسان و آیات برائت را از دست او بگیر. ابن عباس گوید: وقتی ابو بکر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت با نهایت اضطراب پرسید: یا رسول الله! تو خودت مرا درباره این امری که همه گردن می کشیدند بلکه افتخار ماموریت آن نصیبشان شود نامزد فرمودی پس چطور وقتی برای انجامش روانه شدم مرا برگرداندی؟ حضرت فرمود: امین وحی خدا بر من نازل شد و از ناحیه خداوند این پیغام را آورد که «هیچ پیامی را از ناحیه تو جز خودت و یا مردی از خودت نباید برساند» و علی از من است و از من نباید برساند جز علی»^۲

لذا همچنان که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در دوران رسالتشان از تبلیغ این امر خطیر فرو گذار نکردند، حضرت امیر علیه السلام که در تمام امور و در تبلیغ الرسالات جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا روزگار شهادتشان، در تبلیغ این رسالت کم نگذاشتند.

نتیجه:

اولاً: امام علیه السلام جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند در تمام امور و مسئولیت ها، جز اینکه پیامبر نبودند. ثانیاً: یکی از مسئولیت های اساسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق آیه ابلاغ، معرفی جانشینی امام علیه السلام بعد از خود بود.

پس: امام علیه السلام مسئولیت معرفی جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند که از جمله جانشینان شخص حضرت بود لذا امام علیه السلام نسبت به معرفی خود مسئولیت داشتند به عنوان یک وظیفه دینی، نه مدح نفس مذموم.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الإسلام.

۲. ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۲۱.

۳-۱۰-۲ تعلیم و هدایت مردم، وظیفه انبیاء و اوصیاء و حاکم جامعه

یکی از عوامل انحراف انسان از صراط مستقیم جهل انسان بوده:

«قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۱:

ای موسی، همان طور که آن‌ها را خدایانی است برای ما هم خدایی بساز. گفت: شما

مردمی بی‌خرد هستید.

به‌طوری که تعلیم انسان یکی از حکمت‌های مهم بعثت انبیاء بود، خداوند متعال منت می‌نهد بر مؤمنین که چون پیامبری را از جنس خودشان برایشان می‌فرستد: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ تا این پیامبر، کتاب و حکمت برای انسان بیاموزد: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»^۳. تعلیم مردم از مهمترین و اساسی‌ترین وظائف انبیاء الهی بوده، قرآن وقتی وظائف پیامبران را بیان می‌کند تعلیم مردم را از وظائف اولی و ریشه‌ای پیامبران بیان می‌کند. حضر امیر علیه السلام در نهج البلاغه تعلیم را از وظائف حاکم اسلامی بیان می‌کند، «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا»^۴: حتی که شما به گردن من دارید، اندرز دادن و نیکخواهی شماست و تعلیم دادن شماست تا جاهل ننمایید. حضرت امیر علیه السلام از طرفی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و از طرفی حاکم جامعه، لذا از دو جهت مسئولیت تعلیم مردم را دارد. قرآن کریم ائمه هدی علیهم السلام را، کمال دین و اتمام نعمت الهی، رضایت پروردگار، و نومیدی کفار از دین اسلام، معرفی می‌کند:

«الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۵

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امامان معصوم علیهم السلام را، ارکان دین و ستون‌های اسلام معرفی می‌کند:

«يَا عَلِيُّ أَنَا وَ أَنْتَ وَ ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ أَرْكَانُ الدِّينِ وَ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ»^۶.

۱. الأعراف: ۱۳۸.

۲. آل عمران: ۱۶۴.

۳. آل عمران: ۱۶۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۴، ص ۷۹.

۵. المائدة: ۳.

۶. شیخ صدوق، أمالي الصدوق، ص ۲۱۷، المجلس الخامس والعشرون.

و حضرت امیر علیه السلام، ائمه را ستون‌ها و پناهگاه‌های اسلام معرفی می‌کنند: «دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ لَا يُجُ الْإِعْتَصَامُ»^۱: ستونهای اسلام‌اند و پناهگاه آن. و امام صادق علیه السلام بنای اسلام را بر پنج پایه معرفی می‌کنند که مهمترینش ولایت است:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ الْوَلَايَةَ»^۲

مهمترین رکن اسلام ولایه است و هیچ کدام به اندازه ولایت به آن خوانده نشده، ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که گفت: ما نه ماه همه روزه شاهد این جریان بودیم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام هر نمازی به در خانه فاطمه آمد و گفت: سلام بر شما اهل بیت و رحمت خدا و برکات اوسپس این آیه را تلاوت می‌فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۳.

حاصل اینکه طبق آیات و روایات هیچ امری در اسلام با اهمیت تر از ولایت نیست به گونه‌ای که اگر ولایت نباشد رکن اصلی از بین رفته وقتی رکن بنائی منهدم شد دیگر بنائی نمی‌ماند، از طرفی وظیفه امام که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و حاکم جامعه اسلامی است تعلیم مردم و حاکم است، در نتیجه معرفی امام و ائمه اطهار و شناساندن و آگاهاندن مردم نسبت به این امر مهم و رکن دین وظیفه امام است، در اینجا خودستایی هر چند مذموم است به خاطر این امر مهم قباحتی ندارد.

۳-۱۰-۳ دفع تهمت ها

یکی از روش‌های دنیاگرایان برای رسیدن به مقاصد دنیوی در مقابل انبیاء تهمت زدن و نسبت دادن دروغ و انکار آنان بود وقتی حضرت موسی علیه السلام با دلایل روشنی فرعون را به حق دعوت کردند، در جوابش گفت: «فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۴: او با همه نیرویش اعراض کرد و گفت: جادوگری است یا دیوانه‌ای. این همواره روش مستکبرین برای به بردگی کشیدن مستضعفین و جدا کردن آنان از پیامبران الهی بود، در طول تاریخ بشریت، پیامبران الهی از حضرت آدم تا خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله همواره گرفتار این مشکل بوده اند:

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ»^۵:

اگر تو را تکذیب کردند، پیامبرانی هم که پیش از تو با معجزه‌ها و نوشته‌ها و کتاب روشنگر آمده بودند تکذیب شده‌اند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الإسلام.

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۴۷۶.

۴. الذاریات: ۳۹

۵. آل عمران: ۱۸۴

حضرت امیر علیه السلام که همواره مورد توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و مقام (انت منی بمنزله موسی) نزد پیامبر داشت و فضائل حضرت زبانزد خاص و عام بود خصوصاً زمانی که از طرف پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان جانشین معرفی شدند حسادت‌ها بر علیه آن بزرگوار روز به روز فزونی یافت، دشمنان برای رسیدن به مقاصد دنیوی خود از هیچ تهمت و تبلیغ علیه حضرت فروگذار نکردند، کار تا جایی می‌رسد وقتی حضرت در محراب عبادت جام شهادت می‌نوشد می‌گویند مگر علی هم نماز می‌خواند، لذا خودستایی‌های حضرت علیه السلام در مواردی برای دفع تهمت‌های واقع شده است، وقتی معاویه حضرت را متهم می‌کند که ما متحد بودیم و توی علی با کشتن عثمان دشمنی را بین ما ایجاد کردی برای دفع تهمت معاویه می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْأَلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا أَمَنَّا وَ كَفَرْتُمْ وَ الْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَ قُتِنْتُمْ وَ مَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهًا وَ بَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) حِزْبًا»^۱:

اما بعد، همان طور که گفتی ما و شما با هم در الفت و اتفاق بودیم، ولی در گذشته بین ما و شما جدایی افتاد، زیرا ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید و امروز هم ما به راه راستیم و شما دچار فتنه‌اید و مسلمان شما اسلام نیاورد مگر از روی بی‌میلی و این در حالی بود که تمام بزرگان عرب تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و همدست وی گشتند.

و وقتی که شنید بنی امیه او را به شرکت در قتل عثمان متهم می‌کنند فرمود:

«أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي أَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَّالُ سَابِقَتِي عَنْ تَهْمَتِي»^۲:

آیا باز نداشت بنی امیه را از عیب نهادن بر من، شناختشان از من آیا سابقه من در دین، نادانان را از تهمت نهادن بر من مانع نگردید.

و در جواب ادعای کسانی که ادعای علم می‌کردند و کانه امام را بی‌علم تلقی می‌کردند می‌فرماید:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ أَدْخَلَنَا وَ أَخْرَجَهُمْ بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى وَ يُسْتَجْلَى الْعَمَى»^۳:

کجایند کسانی که پنداشتند که راسخان در علم آنهایند، نه ما اهل بیت، بر ما دروغ می‌بندند و ستم روا می‌دارند. خداوند ما را فرا برده و آنان را فروهشته. به ما عطا کرده و آنان

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

را محروم داشته، ما را به درون برده و آن‌ها را از در رانده است. راه هدایت به پایمردی ما طلب شود و کوری و گمراهی به ما از میان برود.

نتیجه: امام علیه السلام در موارد متعددی برای جلوگیری از تهمت‌هایی که از جانب دشمنان متوجه حضرت بود، چاره‌ای از معرفی خود نداشتند.

۳-۱۰-۳-۴ روشن‌گری

معمولاً بینش مردم در سطح جامعه نسبت به مسائل مختلف، خصوصاً مسائل سیاسی و امنیتی پایین است، و غالباً مسائل سیاسی اهمیت چندانی در بین مردم ندارد و به جهت عدم آگاهی کافی از مسائل نسبت به آن معترض می‌شوند لذا وقتی امام طلحه وزیر را تعقیب می‌کنند، مردم از امام می‌خواهند طلحه و وزیر را تعقیب نکند، اما امام قبول نمی‌کنند.^۱ به خاطر عدم بصیرت، مردم تمایل دارند که طلحه و وزیر دنبال نشوند و بی خود برای خود درد سر درست نکنند، و بخاطر همین بی‌اهمیتی، و بی بصیرتی، قدرت در جوامع بشری به دست افراد نالایق افتاده و چنین افرادی جوامع بشری را به سمت و سویی سوق داده‌اند که منافع خودشان در آن بوده و کوشیده‌اند مردم را در بیخبری محض و به دور از حقائق نورانی آسمانی و الهی نگه دارند تا بتوانند آنان را با خیال راحت در بردگی و بندگی خود نگه دارند، قرآن کریم موارد متعددی این اتفاقات تلخ را بیان می‌کند مثل عمل کرد فرعون با مردم:

«وَأَصْلًا فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى»^۲:

فرعون قومش را گمراه کرد، نه راهنمایی.

لذا امام کارهایی را باید انجام می‌دادند که مردم معمولی بینش کافی برای درک آن نداشتند در چنین مواقعی بصیرت دهی به مردم بر امام لازم میشد که لازمه آن خودستایی بود، وقتی امام را از تعقیب طلحه و وزیر باز می‌دارند امام برای روشن‌گری می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا وَ يَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا»^۳:

به خدا سوگند از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی‌شوم، که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیر نمایند.

وقتی برای جنگ اهل بصره حرکت می‌کند برای بیان حقانیت راه خود به لشکریان می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۲. طه: ۷۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۶.

«أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَدَافِيرِهَا مَا عَجَزْتُ وَلَا جَبْنْتُ وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا فَلَا تُقْبِنَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ»^۱:

به خدا سوگند، که من از افراد سپاه پیامبر بودم و بودم تا همه دشمنان روی به واپس کردند و من نه ناتوانی نمودم و نه بیم به دل راه دادم. اکنون در این راه هم که می‌روم همانند راهی است که با رسول الله ﷺ رفته بودم. امروز هم باطل را برمی‌دارم تا چهره حق از پهلوی آن آشکار شود.

پس از حادثه جنگ نهروان که همه خوارج جز نه نفر کشته می‌شوند می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي»^۲:

ای مردم من بودم که چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت. یعنی آگاه باشید که اینها فتنه بودند که باید در نطفه خفه می‌شدند؛ و در علت پذیرفتن خلافت بعد از قتل عثمان می‌فرماید:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لَا تَقْنِيتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقْنِيتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا وَلَا تَقْنِيتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَز»^۳:

بدانید. سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده، که اگر انبوه آن جماعت نمی‌بود، یا گرد آمدن یاران حجت را بر من تمام نمی‌کرد و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمکاران و گرسنگی ستمکشان خاموشی نگزینند، افسارش را بر گردنش می‌افکندم و رهایش می‌کردم و در پایان با آن همان می‌کردم که در آغاز کرده بودم؛ و می‌دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه ماده بزی هم کم ارجح‌تر است.

و نیز در علت پذیرش خلافت می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُتَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاسَ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الْحُطَّامِ وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ»^۴:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

بار خدایا، تو می‌دانی، که آن کارها که از ما سر زد، نه برای همچشمی بود و نه رقابت در قدرت و نه خواستیم از این دنیای ناچیز چیزی افزون به چنگ آوریم. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین تو را که دگرگون شده بود بازگردانیم.

وقتی مردم با ابوبکر بیعت می‌کنند در مخالفت خود با بیعت ابوبکر می‌فرماید:
«فَإِنْ أَقُلَّ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَا وَ اللَّتَيَا وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكُونٍ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَا ضُطْرِبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرَشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ»^۱:
اگر بگویم، گویند که آزمند فرمانروایی هستم و گر لب بر بندم و خاموشی گزینم، گویند، که از مرگ می‌ترسد. چه دورند از حقیقت. آیا پس از آن همه جانبازی در عرصه پیکار، از مرگ می‌ترسم به خدا سوگند، دلبستگی پسر ابو طالب به مرگ از دلبستگی کودک به پستان مادر بیشتر است. ولی اسراری در دل نهفته دارم، که اگر آشکار کنم، لرزه بر اندامتان افتد، چونان که طناب فرو شده در چاه می‌لرزد.

و در بیان اینکه در بیت المال خیانت نمی‌کند و همه در آن مساوی هستند می‌فرماید:
«وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أُمْلِقُ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمُ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ غُبَرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَانَمَا سُودَّتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعَظِيمِ وَعَاوَدَنِي مُوَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَذْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيُعْتَبَرَ بِهَا فَضَجَّ صَجِيجٌ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلَمِهَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ ثَكِلْتُكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَتَتَنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَتَجُرْنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَظْمِهِ»^۲:

به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا يك من از گندم‌های بیت المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می‌کرد، چون به گفته‌های او گوش دادم پنداشت که دین خود را به

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

او واگذار می‌کنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست بر می‌دارم، روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم، ای عقیل، گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است اما مرا به آتش دوزخی می‌خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است.

۳-۱۰-۳-۵ بیان حقائق، وظیفه علماء

اقتضای حکم نقل و عقل این است که شخصی در جامعه حاکم باشد که از هر جهتی شایسته ترین باشد چون غیر این باشد تقدیم مفضل بر فاضل لازم می‌آید. همچنانکه حضرت فرموده اند:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ وَ لَا الْحَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَ لَا الْمُعْطَلُ لِسُنَّةِ فِيْهِلِكَ الْأُمَّةُ»^۱:

شما دانسته‌اید، که سزاوار نیست کسی که بر ناموسها و جانها و غنیمتها و احکام مسلمین ولایت دارد و پیشوایی مسلمانان بر عهده اوست، مردی بخیل و تنگ چشم باشد تا در خوردن اموالشان حریص شود و نیز، والی نباید نادان باشد تا مردم را با نادانی خود گمراه سازد و نباید که ستمکار باشد تا وظیفه روزی آنان را ببرد و نباید از گردش ایام بترسد تا گروهی را همواره بر گروه دیگر برتری دهد و نه کسی، که در داوری رشوه می‌ستاند تا رشوه گیرنده حقوق مردم را از میان برده و در بیان احکام و حدود الهی توقف نماید؛ و نه کسی، که سنت را فرو می‌گذارد تا امت را به هلاکت اندازد.

به دلالت قرآن و سنت نبوی و به گواه تاریخ امام از هر جهت از هر کسی اولی به خلافت بود، جایی که قرآن می‌فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۲:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲. آل عمران: ۶۱

هر گاه بعد از این دانشی که برای تو آمده، درباره عیسی با تو مجادله کردند، بگو: بیایید پسران ما و پسران شما و زنهای ما و زنهای شما و آنهایی که به منزله جان ما و جان شما باشند، دعوت کنیم. آن گاه در حق یکدیگر نفرین نماییم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در آیه شریفه مفسرین گفته‌اند مراد از (انفسنا) علی بن ابی طالب است و تنها علی است که به منزله جان پیامبر است و این ادعا موید روایی دارد وقتی پیامبر خدا ﷺ آیات اول سوره توبه را به ابوبکر سپرد تا به مشرکین مکه ابلاغ کند جبرئیل امین بر پیامبر نازل شد و دستور الهی را به پیامبر رساند که آیات خدا را یا باید خودت و یا شخصی که از خودت باشد (من نفسک) ابلاغ کند و پیامبر کرام فوراً علی را دنبال ابوبکر فرستاد و بعد از نزول آیه ابلاغ در حجه الوداع پیامبر اکرم به مردم خطاب کرد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيَّكُمْ وَأُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»^۱:

ای مردم، کیست ولی شما؟ و کیست که از شما اولی به خودتان باشد؟ جواب دادند: خدا و رسولش. پس سه بار فرمود: هر کس که من ولی او هستم، پس علی ولی اوست، بار خدایا: دوستی کن هر که با او دوستی کند و دشمنش باش هر کس با او دشمنی کند.

این آیه و دو روایت دلالت بر همسانی علی با پیامبر می‌کند پس علی از همه اولی است چون پیامبر اولی بود. پس قطعاً امام از همه اولی به حاکمیت جامعه بودند و در آن شکی نیست و روایت منزلت (انت منی بمنزله هارون من موسی) موید اولویت علی از هر کس دیگر برای جانشینی و حاکمیت است. و از طرفی خداوند از علماء پیمان گرفته که در برابر ظلم ظالمان سکوت نکنند:

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا... مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِهَا وَ لَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ»^۲:

بدانید. سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده، و اگر که خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمکاران و گرسنگی ستمکشان خاموشی نگزینند،

۱. الکافی، ج ۱، ۲۹۵، ص، باب الإشارة والنص علی امیر المؤمنین.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

افسارش را بر گردنش می‌افکندم و رهایش می‌کردم و در پایان با آن همان می‌کردم که در آغاز کرده بودم؛ و می‌دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه ماده بزی هم کم ارج‌تر است. نتیجه: حال که علما نباید در برابر ظلم ظالمان سکوت کنند پس وظیفه هم دارند که حاکم لایق را در جامعه معرفی کنند چون حکومت فرد نالایق در جامعه مصداق بارز ظلم است پس امام از باب وظیفه که خداوند عهد و پیمان گرفته باید حاکم واقعی را معرفی کنند و حکام جائز را رسوا کنند پس خودستایی برای معرفی لازم بود.

۳-۱۰-۴ راه‌حل‌های ارائه شده در فرموده‌های مذمت آمیز

هر چند معاندین و مخالفین بعد از تألیف کتاب شریف نهج‌البلاغه برای تضعیف این منبع گران‌سنگ از هیچ بهانه‌ای دریغ نکردند اما کسی کلمات توهین آمیز امام عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان شبهه مطرح نکرده البته نسبت به خطبه سوم که چون توهین به خلفای ثلاثه شده ایراد کرده‌اند که از مقام شامخ مثل علی بن ابی طالب به دور است که خلفای ثلاثه را مذمت کنند لذا در سند این خطبه اشکال کرده‌اند که این خطبه اصلاً مال امام عَلَيْهِ السَّلَام نیست، البته اصل کلمات مذمت‌آمیز را زیر سوال نبرده‌اند کانه در آن زمان و آن شرایط این توهین‌ها امری عادی بوده بلکه شبهها فقط از این جهت وارد شده که مذمت خلفاست.

۳-۱۰-۵ نظر مختار در فرموده‌های مذمت آمیز

از این شبهه به دو تحلیل بسنده شده که تحلیل اولی کلی و تحلیل دومی بعضی از مصادیق را در بر می‌گیرد.

۳-۱۰-۵-۱ از باب ملامت و سرزنش

در بحث لغوی بیان شد که توهین و تحقیر دو گونه است: گونه اول واژه‌های (ذمّ، لوم، عتب) و گونه دوم واژه‌های (لمز، همز، عیب، هجو) بودند. با توجه به کاربرد این واژه‌ها، هرچند در تمام اینها تحقیر و توهین مخاطب هست اما کاربرد ذمّ، لوم، عتب زمانی است که گوینده انتظار کاری از مخاطب داشته و مخاطب سستی کرده، اهمیت نداده و انجام نداده در این موارد هدف گوینده توهین به شنونده نیست بلکه هدف دیگری (مثل اتمام حجه، توجه دادن مخاطب به اشتباهش، تحدید، برانگیزاندن به انجام کاری، باز داشتن از انجام کاری) دارد هر چند در ضمن آن تحقیر هم بشود؛ اما در واژه‌های (لمز، همز، عیب، هجو) گوینده غیر از تحقیر و آبروریزی هدف دیگری ندارد و هدف اصلی معیوب کردن طرف مقابل است هرچند در ضمن آن به اهداف دیگری میرسد. حال قرآن که می‌فرماید «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»^۱ و «وَيُلْ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لُّمَزَةٌ»^۲ از کدام قسم نهی کرده و مذموم است؟ قطعاً نوع دوم است که نهی شده و مذموم است و مورد پسند عقل و عرف هم نیست و نوع اول به چند دلیل مورد نهی آیات نیست: ۱- هدف اصلی گوینده در ملامت و سرزنش تحقیر مخاطب نیست بلکه اهداف دیگری دارد. ۲-

۱. الحجرات: ۱۱

۲. همزه ۱

در تحقیر نوع اول، غالباً اگر مخاطب چیز فهم باشد ناراحت نمی شود بلکه خوشحال هم می شود چون ملامت کننده خیر خواه اوست ۳- مورد پسند عرف هست و بیشتر اتفاق می افتد که والدین فرزند خود را و استاد و معلم دانش آموز خود را سرزنش می کند ۴- انسان می تواند به خاطر کار خلافی که انجام داده خودش را ملامت کند در قرآن وقتی اهل جهنم از شیطان شکایت می کنند که تو ما را گمراه کردی شیطان در جوابشان می گوید: «لَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ» ۵- در قرآن کریم مواردی از توبیخ و سرزنش ذکر شده و این دلیل بر جواز این نوع سرزنش و تحقیر هست، از جمله:

۱- «فَإِنَّ تَذَهَّبُونَ»^۱ میزان در تفسیر آیه می نویسد: استفهام در آیه شریفه توبیخی است و معنایش این است که وقتی حقانیت قرآن به این روشنی است، پس دیگر کجا می روید و چرا حق را پشت سر می اندازید^۲
 ۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۳. میزان در تفسیرش می نویسد: گفتار آیه در زمینه توبیخ است، می خواهد مؤمنین را به خاطر اینکه بدانچه می گویند عمل نمی کنند توبیخ کند^۴
 ۳- «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»^۵: ای اهل کتاب، با آنکه خود به آیات خدا شهادت می دهید، چرا انکارشان می کنید؟

۴- «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۶: ای اهل کتاب، با آنکه از حقیقت آگاهید، چرا حق را به باطل می آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید؟
 در قرآن کریم از زبان پیامبران که اصحاب خود را ملامت می کنند و یا در مورد اهل کتاب که به خاطر دشمنی با پیامبران توبیخ می شوند کم نیست اما آنچه که مسلم است هیچ یک از این توبیخ ها مذموم و منهی نیست و مورد پسند عرف و عقل و طبع است.

۵- «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ»^۷

۶- «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^۸

بیشتر سخنان توهین آمیز در نهج البلاغه که مخاطبشان عموم مردم و اصحاب و در مواردی کارگزاران حضرت بودند از توهین های توبیخی و در بعضی موارد تحدیدی است

۱. ابراهیم: ۲۲

۲. التکویر: ۲۶

۳. ترجمه تفسیر میزان، ج ۲۰، ص ۳۶۰

۴. صف، ۲

۵. ترجمه میزان ج ۱۹ ص ۴۲۱

۶. آل عمران: ۷۰.

۷. آل عمران: ۷۱

۸. البقره، ۵۴

۹. الأعراف: ۸۱

با توجه به نوع مخاطب در خطابات حضرت وقرائن موجود در فرموده‌های حضرت ﷺ روشن می‌شود که اگر مخاطب امام اصحاب و کارگزاران است توهین‌های امام از نوع سرزنش و توبیخ و یا تحدید و... است و قصدش صرفاً آبروریزی نیست.

اما نوع تحقیر در مواردی که مخاطب حضرت، اصحاب و کارگزاران نیستند بلکه امثال معاویه باشد متفاوت است بعضی از توهین‌های حضرت ﷺ از نوع دوم یعنی قصد امام فقط آبروریزی و کوچک کردن مخاطب است و قصد دیگری ندارد و آن مواقعی است که مخاطب حضرت مثل معاویه و امثال معاویه باشد، امام ﷺ وقتی معاویه را خطاب می‌کند اصل و نسب و دین و ایمان معاویه را به هم می‌ریزد و بدترین توهین‌ها و فحش‌ها را نثار معاویه می‌کند، وقتی معاویه به اصل و نسب خود افتخار می‌کند که ما فرزندان عبد مناف هستیم حضرت جوابش را این گونه بیان می‌کنند:

«وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةٌ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَ لَا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ وَ لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ وَ لَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَّبِعُ سَلْفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»^۱:

اما این سخنت که گویی، ما فرزندان عبد مناف هستیم، آری ما نیز چنین هستیم، ولی امیه کجا و هاشم کجا حرب کجا و عبد المطلب کجا ابو سفیان کجا و ابو طالب کجا مهاجر در راه خدا را با آزاد کرده چه نسبت؛ و آنکه نسبی صریح و آشکار دارد، با آنکه خود را به خاندانی بسته است، هرگز برابر نباشد. آنکه بر حق است همتای آنکه بر باطل است نبود و مؤمن کجا و دغلكار کجا.

وقتی معاویه فضیلت خلفا را ذکر می‌کند که خدا به وسیله آنان پیامبر را یاری کرد حضرت در جوابش می‌فرماید:

«مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمُ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمُ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمُ حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْنَا»^۲:

۱. نهج البلاغه، نامه، ۱۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

رسول الله ﷺ از ماست و آن دروغگو که تکذیبش نمود از شماست. اسد الله از ماست و اسد الأحلاف از شماست. سرور جوانان بهشت از ماست و صبیبة النار از شماست. بهترین زنان جهان از ماست و حمالة الحطب از شماست؛ و بسا چیزهایی دیگر که از فضایل ما هستند و یادکردنشان به زیان شماست.

وقتی برج بن مسهر طایی (شاعر مشهور خوارج) با صدای بلند گفت «حکومت فقط از آن خداست» امام در جواب او فرمود:

«اسْكُتْ فَبِحَكَ اللَّهِ يَا أَثَرُمُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيَّالًا شَخْصُكَ خَفِيًّا صَوْتُكَ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَوْنِ الْمَاعِزِ»^۱:

خاموش باش خدا رویت را زشت گرداند، ای دندان پیشین افتاده. به خدا سوگند آنگاه که حق آشکار شد تو ناتوان بودی و آواز تو آهسته بود و آن هنگام که باطل بانگ بر آورد، چونان شاخ بز سر بر آوردی.

و در جواب مغیره بن اخنس وقتی میان علی علیه السلام و عثمان مشاجره‌ای در گرفت. مغیره بن اخنس، که در آنجا بود، به عثمان گفت: من تو را در برابر او کفایت می‌کنم

«فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) لِلْمَغِيرَةِ يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ وَالشَّجَرَةِ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ»^۲:

امیر المؤمنین مغیره را فرمود: ای فرزند آن ملعون ابتر و درخت بی‌ریشه و شاخ.

و بعد از جنگ صفین خطاب به عمرو بن العاص که نوکری معاویه را می‌کرد فرمود:

«فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ غِيَّةٍ مَهْثُوكٍ سِثْرُهُ يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَيُسْفُهُ الْحَلِيمَ بِخِلَاطَتِهِ فَاتَّبَعْتَ أَثَرَهُ وَطَلَبْتَ فَضْلَهُ اتَّبَعَ الْكَلْبُ لِلضَّرْعَامِ يَلُودُ بِمَخَالِيهِ وَيَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيَسْتِهِ فَاذْهَبْ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ»^۳:

تو دین خود را پیرو دنیای کسی قرار دادی که گمراهی‌اش آشکار است، پرده‌اش دریده و افراد بزرگوار در همنشینی با او لکه دار و در معاشرت با او به سبک مغزی متهم می‌گردند. تو در پی او می‌روی و چونان سگی گرسنه به دنبال پس مانده شکار شیر هستی، به بخشش

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۹.

او نظر دوختی که قسمت‌های اضافی شکارش را به سوی تو افکند، پس دنیا و آخرت خود را تباه کردی.

و خطاب به معاویه در بیان نفاق و دورویی او می‌نویسد:

«فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَا جَ عَلَى عُثْمَانَ وَ قَتْلَتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ خَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ»^۱:

اما درباره عثمان و قاتلاناش، سخت به جدال برخاسته‌ای و فراوان سخن می‌گویی. تو خود روزگاری به یاری عثمان برخاستی که یاری کردنت به سود خودت بود و هنگامی از یاری کردن باز ایستادی و او را وا گذاشتی که اگر یاریش می‌کردی به سود او بود.

و در وصف معاویه خطاب به زیاد بن ابیه می‌نویسد:

«فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَ يَسْتَلْبَ غِرَّتَهُ»^۲:

از معاویه بر حذر باش که او شیطان است و او از روبرو و پشت سر و راست و چپ نزد

آدمی می‌آید تا به هنگام غفلت فرصت یافته مقهورش سازد و عقلش را برباید.

وقرائن موجود در آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»^۳ که اول آیه مؤمنین را مخاطب قرار داده و در آخر آیه دوباره بحث ایمان را مطرح کرده، نشانگر آن است که توهین و تحقیر مؤمنین مورد نهی «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» می‌باشد و در روایات زیادی بحث آبروی مؤمنین مطرح شده نه منافقینی مثل معاویه و...

ناگفته نماند اینکه گفته شد وقتی مخاطب امام مثل معاویه باشد تحقیر از نوع دوم است قاعده کلی و همیشگی نیست بلکه در مواردی هدف حضرت نصیحت و خیر خواهی و هدایت و اتمام حجت برای امثال معاویه است از جمله برای پند و هشدار به معاویه می‌نویسد:

«فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ وَ انْظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ وَ اذْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعَذِّرُ بِجَهَالَتِهِ فَتَنْفُسَكَ نَفْسَكَ فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ وَ حَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَةِ خُسْرٍ وَ

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۴.

۳. الحجرات: ۱۱.

مَحَلَّةٍ كُفِّرَ فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَجَتْكَ شَرًّا وَ أَفْحَمَتْكَ غِيًّا وَ أَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ وَ أَوَعَرَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ^۱:

پس از خدای بترس. در آنچه به تو ارزانی داشته و در حقی که بر گردن تو نهاده نظر کن و به شناخت چیزهایی که به ناشناختنشان معذور نیستی باز گردپس خود را بپای، خود را بپای، خداوند برای تو راحت را آشکار ساخته. هر جا که هستی، همان جا بایست که کار را به حد نهایت رسانده‌ای. نهایتی که خسران است و کفر. نفس تو، تو را به بدی گرفتار ساخته و به گمراهی در انداخته و به مهلکه کشیده و راهها را بر تو دشوار گردانیده است.

نتیجه: واژه‌های مذمت‌آمیز دو گونه‌اند، در گونه اول هدف گوینده صرفاً توهین نیست بلکه به اهداف دیگری مخاطب راسرزنش می‌کند و این قبیح نیست و مورد نهی آیات ناهیه نیست و توهین‌های حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام به اصحاب و کارگزاران غالب از این قسم‌اند که قباحت ندارند، در قرآن موارد زیادی از این قسم به چشم می‌خورد. و گونه دوم که هدف گوینده صرفاً توهین به مخاطب است و مورد نهی آیات و روایات ناهیه است در نهج البلاغه تعداد کمی هست و آن هم درجایی است که مخاطب حضرت امثال معاویه و برج بن مسهرطایی (از خوارج) باشد که از دین خارج شده‌اند و مورد نهی آیات نیست چون در آیات توهین مؤمنین را حرام دانسته نه منافقینی مثل معاویه و امثال آن از خوارج.

۳-۱۰-۵-۲ بیان حقایق تاریخی

پیامبر اکرم از زمانی که مامور به تبلیغ آشکارای دین مبین اسلام شدند، دشمنی‌ها و مخالفت‌های عده‌ای دنیا طلب برای اینکه از مقام و منزلت خودشان کاسته نشود شروع شد و این دشمنی‌ها تا جایی ادامه یافت که نقشه قتل پیامبر را کشیدند اما چون اراده خدا بر اتمام نور نبوی بود:

«وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۲:

خداوند تکمیل کننده نور خود است، گر چه کافران کراهت داشته باشند.

خواب دشمنان عملی نشد و خداوند به یاری مؤمنین پیامبر خود را مدد کرد اما این دشمنی‌ها هرگز خاموش نشد و در سینه‌ها حبس و گاهی شعله ور شد تا اینکه خداوند حکیم، به ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام این نور را تمام و کامل کرد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^۳:

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۰.

۲. صف: ۸.

۳. مائده: ۳.

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را برایتان تمام نمودم.

این کینه‌ها در حیات پیامبر راه به جایی نبرد اما بعد از رحلت پیامبر این کینه‌ها شعله ور شد و نتیجه آن شد که وصیت پیامبر را پایمال کردند و سنگ آسیاب را دانسته، از محور خود منحرف کردند «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»^۱. و خلافت را چون پیراهن به تن کردن «لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ» و آنکه صاحب آن بود چاره‌ای جز صبر استخوان در گلو گیر کرده و خار در چشم فرو رفته نداشت «فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا»^۲ تا دوران شان تمام شد و حق به جای خود برگشت، اما «وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَ الْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ»^۳: سراسر آفاق را ابری سیاه فرو پوشیده و راههای روشن ناشناخته مانده. در طول ۲۵ سال هر کدام خرابی‌هایی در دین و دنیا به وجود آوردند وقتی امام بر سر کار آمد گاه بی‌گاهی پرده از این خرابیها بر می‌دارد و مردم را بر این خرابیها آگاهی می‌دهد که اهم آن در خطبه شقشقیه ذکر شده که این خطبه شکوه حضرت نسبت به کارکرد خلفای ثلاثه است.

۳-۱۰-۵-۲-۱ شکوه از خلیفه اول

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»^۴

: آگاه باشید. به خدا سوگند که «فلان» خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد و نیک می‌دانست

که پایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب

«حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَذَلَّى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ»^۵:

تا آن «نخستین» به سرای دیگر شتافت و مسند خلافت را به دیگری واگذاشت ای شگفتا.

در آن روزها که زمام کار به دست گرفته بود همواره می‌خواست که مردم معافش دارند ولی

در سرایشب عمر، عقد آن عروس را بعد از خود به دیگری بست.

۳-۱۰-۵-۲-۲ شکوه از خلیفه دوم

«لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كُلُّمَهَا وَيَحْشُنُ مَسْهَا وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ

فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كَرَكَبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ»^۶:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳. نهج البلاغه، نهج البلاغه ۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۳.

بنگرید که چسان دو پستانش را، آن دو، میان خود تقسیم کردند و شیرش را دوشیدند. پس خلافت را به عرصه‌ای خشن و درشتناک افکند، عرصه‌ای که درشتی‌اش پای را مجروح می‌کرد و ناهمواری‌اش رونده را به رنج می‌افکند. لغزیدن و به سر در آمدن و پوزش خواستن فراوان شد. صاحب آن مقام، چونان مردی بود سوار بر اشتی سرکش که هرگاه مهارش را می‌کشید، بینی‌اش مجروح می‌شد و اگر مهارش را سست می‌کرد، سوار خود را هلاک می‌ساخت

۳-۱۰-۵-۲ شکوه از خلیفه سوم

«إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِصْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ»^۱:

آن گاه «سومی» برخاست، در حالی که از پرخوارگی باد به پهلوها افکنده بود و چونان ستوری که همی جز خوردن در اصطبل نداشت.

این سخنان توهین آمیز در واقع بیان واقیت‌های تاریخی است که بیان فرموده البته به عقیده ما این از قسم دوم است و مورد نهی آیه هم نیست همچنان که در معاویه بر آن اشاره شد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

فصل چهارم: شجاعت معیار حقانیت

مقدمه

فصل چهارم در بررسی شبهه‌ای از نامه دهم نهج البلاغه که آنفا متن آن به همراه تحلیل شبهه ذکر شده و نامه فوق از جهت مصدري و سندی و اعتبار بررسی خواهد شد و در فراز بعدی متن مورد شبهه از جهت قلب، تقطیع، درج و محتوایی بررسی شده، و در آخر، بیان دیدگاه‌های ارائه شده و نقد آن و بیان نظر مختار، پایاننده فصل خواهد بود.

۴-۱ فرازی از متن نامه دهم

«وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَ اخْرُجْ إِلَيَّ وَ أَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِيَتَعَلَّمَ
أَيُّنَا الْمَرِيئُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ»^۱

مرا به جنگ فراخواندی. مردم را به یکسو نه خود به تن خویش به پیکار من آی. دو سپاه را از آن معاف دار تا همگان بدانند که کدامیک از ما قلبش را زنگ گناه تیره کرده است و پرده غفلت بر دیدگانش افتاده.

۴-۲ تبیین شبهه

آنچه که تاریخ گواه آن و عرف و عادت و عقل موید آن و بالعیان شاهد آنیم، این است که شجاعت انسان متأثر از تقوی انسان نیست چه بسا افرادی که مومن، متقی هستند اما بهره‌ای از شجاعت ندارند، بر عکس افرادی که اعتقادی ندارند اما از شجاعت زیادی برخوردارند، تاریخ بشریت کم از این افراد ندیده و تجربه نشان می‌دهد که معمولاً شجاعت یک مقوله ارثی بوده و هست، وقتی امام علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت زهرا (س) می‌خواهند برای خود همسر انتخاب کنند، از برادرش عقیل سوال می‌کنند که طائفه‌ای را برایم معرفی کن شجاع باشند و عقیل طائفه سقفی‌ها را برای امام علیه السلام معرفی می‌کنند و نتیجه این ازدواج حضرت ابولفضل علیه السلام و برادرانش هستند که در شجاعت انگشت شمارند، پس معلوم می‌شود که شجاعت انسان شاید در غالب موارد بصورت ارثی حاصل می‌شود مثل خیلی از خصوصیات و ویژگی‌ها در افراد، مثل چاقی، لاغری، بلندی و کوتاهی و... که معمولاً و یا دائماً از طریق وراثت به انسان می‌رسند،

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۰، ص ۳۷۰.

اما سخنی از امام علیه السلام در نامه ای به معاویه ایراد می شود که برخلاف این قائده است، وقتی در جواب معاویه می نویسد:

«وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْحَرْبِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَ اخْرُجْ إِلَيَّ وَ أَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَنَّنَا الْمَرِيضُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ»^۱.

امام علیه السلام که می فرماید: به سوی من خارج شو تا بدانی که کدامیک از ما قلبش را زنگ گناه تیره کرده است و پرده غفلت بر دیدگانش افتاده. مفهومش این است: هر کس سلیم القلب باشد شجاعانه به میدان نبرد می آید و بالعیان مشاهده می شود بر دشمن خود غالب می شود و هر کس که قسی القلب باشد در مقابل دشمن شکست می خورد، خلاصه: ناسازگاری این سخن با حکم عقل و عرف و عادت روشن است.

۴-۳ بررسی مصدري

متن مورد بحث در نامه مذکور علاوه بر نهج البلاغه در کتب ذیل نقل شده:

۴-۳-۱ وقعه صفین^۲

توضیح این کتاب در بحث مصدري فصل دوم بیان شد.

۴-۳-۲ المناقب الخوارزمي^۳

موفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمي المعروف بأخطب خوارزم (۴۸۴-۵۶۷ هـ)، از علمای اهل سنت و از محبین اهل بیت علیهم السلام که کتاب دیگری به نام مقتل الحسين علیه السلام دارد و در آن نیز فصل هایی را به مناقب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده است.

خوارزمي تمامی روایات را با ذکر سند نقل کرده و طریق خود را به راویان اصلی آورده است.

۴-۳-۳ تاریخ الامم والملوک^۴

محمد بن جریر طبری، از علمای اهل سنت، در سال ۲۲۴ هـ، در آمل متولد شده است.

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۰.

۲. وقعه صفین، ص ۳۸۷ و ص ۳۱۶.

۳. خوارزمي، موفق بن احمد، المناقب، ص ۲۳۷.

۴. الطبري، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۰.

٤-٣-٤ الكامل فی التاريخ^١

ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم شیبانی جزری مشهور به عز الدین ابن اثیر (٥٥٥-٦٣٠) مورخ، ادیب و محدث، صاحب دو کتاب تاریخی الكامل و اسد الغابة است.

هذا الكتاب الذي عَزَّ وجوده بعد نفاذ نسخ الطبعة الأوروبية التي نشرت ما بين سنتي ١٨٥١ و ١٨٧١ م. في اثني عشر جزءا بإشراف المستشرق كارلوس يوهانس تورنبرغ الذي عاونه فريق من العلماء في نشرها، مع مجلّد للفهارس مضافا إليه استدراقات لما تفرّق فيه بعض النسخ عن بعض، مع كثير من التصحيحات و كتيّب بيّنت فيه فوارق النسخ و تصويبات لما في الجزئين الحادي عشر و الثاني عشر من هفوات.

و قد اعتمد في إصدار الطبعة الأوروبية على عدّة مخطوطات، منها:

مخطوطات باريس و برلين و المتحف البريطاني و الأستاذة و مخطوط شفري و راولنسن، فجاءت أفضل طبعة محقّقة لهذا التاريخ العظيم القيمة، أثبت في أسفل صفحاتها ما افرقت به المخطوطات التي اعتمدها المحقّقون.^٢

٤-٣-٥ العقد الفريد^٣

٤-٤ بررسی سندی

نامه ١٠ نهج البلاغه تنها در کتاب وقعه صفین با سند ذکر شده همچنانکه در فصل اول ذکر شد سند آن ضعیف است چون در بین راویان، افراد مجهول و یا سنی مذهب که نزد امامیه اعتبار ندارند وجود دارد، و از طرفی کتاب «وقعه صفین» اعتبار چندانی ندارد چون که در توصیفش آمده که از افراد ضعیف روایت نقل می می کند.

بر فرض صحت سند موجود در کتاب صفین، مشکل سندی را حل نمی کند چون متن مورد بحث در نامه ١٠ نهج البلاغه در نامه ای که در «صفین» نقل شده موجود نیست، بلکه در «صفین» متن مورد بحث را از فرمایشات شفاهی حضرت امیر علیه السلام نقل کرده همچنین کتاب (الكامل فی التاريخ)^٤ و (عقد الفريد)^٥ نامه فوق را نقل کرده اند اما متن مورد بحث را جزو این نامه نیاورده اند بلکه جدا از این نامه ذکر کرده اند و کتاب (تاریخ الأمم و الملوك)^٦ و (المناقب)^٧ تنها متن مورد شبه در این نامه را به صورت مستقل نقل کرده اند. به خاطر همین ابن ابی

١. ابن کثیر، شیبانی، الكامل فی التاريخ، ج ٣. ص ٢٩١.

٢. الكامل فی التاريخ، ابن الاثیر، ج ١ مقدمة الناشرین، ص ٥.

٣. ابن عبد ربّه، العقد الفريد، ج ٥، ص ٧٧.

٤. الكامل فی التاريخ، همان.

٥. العقد الفريد، همان.

٦. الطبري، تاريخ الأمم و الملوك، ج ٥، ص ٤٠.

٧. المناقب، همان.

الحديد در شرح نهج البلاغه ادعا کرده که این قسمت از نامه را مرحوم سید رضی از جای دیگر به این نامه اضافه کرده و در اصل از این نامه نبوده و دلیلش هم نبود این قسمت در نقل کتاب «صفین» است هر چند بعضی ادعای ابن ابی الحديد را رد کرده‌اند اما از بررسی متون پیشین به دست می‌آید که گفته ابن ابی الحديد به واقعیت نزدیکتر است چون در منابع مذکور که این نامه را نقل کرده‌اند متن مورد نظر وارد نشده بلکه متن مورد بحث را به صورت مستقل و از خطابه‌های حضرت امیر عليه السلام در جنگ صفین که خطاب به معاویه ایراد کرده، آورده‌اند بر فرض که ثابت شود متن مورد شبهه در این نامه را مرحوم سید رضی از جای دیگر به این نامه ملحق کرده‌اند شبهه به قوت خود باقی است از این جهت که در منابع متعدد تاریخی و ادبی این قسمت از نامه با عبارات مختلف و نزدیک به هم نقل شده است که به مضمون و مفهوم واحدی دلالت می‌کنند.

متن شبهه در منابع پیشین و معاصر نهج البلاغه به صورت ذیل نقل شده است:

۴-۴-۱ وقعه صفین

متن فوق در این کتاب با دو نقل وارد شده:

آ. عن الشعبي قال: ارسل عليّ الى معاوية: ان ابرز لي و اعف الفريقين من القتال فأينا قتل صاحبه كان الامر له.^۱

ب. ... ثم ان علياً نادى: ... ويحك يا معاوية هلّم اليّ فبارزني و لا يقتلنّ الناس فيما بيننا.^۲

۴-۴-۲ المناقب الخوارزمي

و روى ان عليا عليه السلام خرج الى صف أهل الشام وقال لكميل ابن زياد: سر الى معاوية و قل له: دعوناك الى الطاعة و الجماعة فأبیت و عندت و قد كثر القتل بين المسلمين فابرز اليّ حتى يتخلص الناس ممّا هم فيه.^۳

۴-۴-۳ تاريخ الامم والملوك

... فقال عليّ (لمعاوية): علام يقتل الناس بيننا! هلّم احاكمك الى الله، فأينا قتل صاحبه استقامت له الأمور.^۴

۱. وقعه صفین، ص ۳۸۷.

۲. وقعه صفین، ص ۳۱۶.

۳. المناقب، همان.

۴. الطبري، تاريخ الأمم والملوك، ج ۵، ص ۴۰.

۴-۴-۵ کامل فی تاریخ

فلما قتل عمار قال علیّ لریبعه وهمدان. انتم درعی ورمحی...ثم نادى معاویه: علام یقتل الناس بیننا؟ هلم احاکمک الی الله فایتنا قتل صاحبه استقامت له الامر.^۱

۴-۴-۶ العقد الفرید

«ابوالحسن قال: کان علی بن ابی طالب یخرج کل غداه لصفین فی سرعان الخیل، فیقف بین الصفین ثم ینادی: یا معاویه: علام یقتل الناس؟ ابرز الیّ او ابرز الیک، فیکون الامر لمن غلب.»^۲

. وطبق بعضی نقلها در «تاریخ دمشق» ابن عساکر هم آمده است.

۴-۴-۷ نهج البلاغه

وَ قَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَ اخْرِجْ إِلَيَّ وَ أَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَنَّنَا الْمَرِئُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمَغْطَى عَلَى بَصَرِهِ
فَأَنَا أَبُو حَسَنِ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالِكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِيَ وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ
الَّذِي عَدُوِّي مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَ لَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا وَ إِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ
وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ.^۳

۴-۵ بررسی تقطیع حدیث

نقل نهج البلاغه با دیگر نقل ها در متن فوق اختلاف چشم گیری دارد.

۴-۵-۱ وَ قَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ

عبارت «وَ قَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ» در منابع مذکور که این متن را نقل کرده اند وارد نشده است. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ادعا کرده که این قسمت نامه را مؤلف (ره) از جای دیگری بریده و به این نامه ملحق کرده چنان که روش مؤلف در موارد مختلف همین است «قد ضم إليه بعض خطبة أخرى- و هذه عادته»^۴. در مقابل بعضی از شارحین این ادعا را رد کرده اند.

۱. ابن کثیر، شیبانی، الكامل فی تاریخ، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲. ابن عبد ربّه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۸۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۱۰.

۴. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۵، ص ۸۶.

آنچه که از بررسی قرائن موجود به دست می‌آید بعضی منابع این متن را جزو نامه‌های امام علیه السلام نقل نکرده‌اند بلکه این عبارت را به صورت شفاهی و مجزا از نامه ۱۰ نهج البلاغه نقل کرده‌اند که امام علیه السلام در جنگ صفین خطاب به معاویه این کلام را فرموده‌اند، و یا از اصحاب خود فرستادند تا پیام امام علیه السلام را به صورت شفاهی به معاویه ابلاغ کنند، از جمله منابعی که به این صورت نقل کرده‌اند: (العقد الفريد، الكامل في التاريخ، تاريخ الأمم والملوك، المناقب الخوارزمي، وقعه صفين) و منابعی که نامه ۱۰ نهج البلاغه را نقل کرده‌اند این قسمت نامه در آن‌ها موجود نیست از جمله (الكامل في التاريخ، العقد الفريد). همچنان‌که در بحث مصدري ذکر شد.

اما قرائنی بر مکتوب بودن این قسمت از نامه دلالت می‌کند:

اولاً: عبارت «وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ» در متن نهج البلاغه، نشان می‌دهد که این قسمت از نامه در جواب نام ای است که معاویه به امام علیه السلام نوشته.

ثانیاً: ابن ابی الحديد قسمتی از نامه معاویه به امام علیه السلام و اینکه چرا امام علیه السلام این گونه با معاویه سخن گفته نقل کرده: «وإنما قال أمير المؤمنين عليه السلام لمعاوية هذه الكلمة- لأن معاوية قالها في رسالة كتبها- ووقفت عليها من كتاب أبي العباس يعقوب بن أبي أحمد الصيمري- الذي جمعه من كلام علي ع وخطبه- وأولها أما بعد فإنك المطبوع على قلبك- المغطى على بصرك الشر من شيمتك- والعن من خليقتك- فشمّر للحرب واصر للضرب».^۱ جواب امام علیه السلام مطابق با نامه‌ای است که معاویه نوشته است.

ثالثاً: کتاب (وقعه صفين) از شعبی چنین نقل کرده: «عن الشعبي قال: ارسل عليّ الى معاوية...» ظاهر عبارت نشان می‌دهد که امام به صورت نامه به معاویه ارسال کرده.

احتمال اینکه امام علیه السلام این سخن را هم به صورت کتبی به معاویه نوشته و هم به صورت شفاهی به معاویه فرموده باشند هست، خصوصاً نقل (عقد الفريد) می‌رساند که امام علیه السلام چندین بار این سخن را گفته‌اند «كان علي بن ابي طالب يخرج كل غداة لصفين في سرعان الخيل، فيقف بين الصفين ثم ينادي».^۲ و این منافات ندارد با اینکه امام علیه السلام به صورت نامه هم نوشته باشند.

نتیجه: حاصل بررسی نقلها این شد که طبق گفته ابن ابی الحديد به احتمال زیاد، مؤلف نهج البلاغه این قسمت را از دیگر فرمایشات امام علیه السلام آورده و به این نامه ملحق کرده‌اند و طبق نقلهای متعدد این سخن به صورت شفاهی هم از زبان امام علیه السلام صادر شده است حال مخاطب یا خود معاویه بوده و یا امام علیه السلام توسط اصحابش به معاویه سفارش فرستاده است. در هر صورت هر چند برای این سخن سندی موجود نیست اما نقلهای مختلف در یک مضمون، صدور آن را تقویت می‌کند.

۱. همان، ص ۸۲.

۲. العقد الفريد، پیشین، ص ۸۲.

۴-۵-۲ فدع الناس جانباً و اخرج إليّ و أعف الفريقين من القتال

عبارت «فَدَعَ النَّاسَ جَانِباً وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ وَ أَعْفَ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ» در منابع مذکور به شکلهای متفاوت نقل شده است در (وقعه صفین، المناقب الخوارزمی، العقد الفريد)^۱ هر چند با عبارات مختلف اما هم معنی نهج البلاغه نقل شده، اما در (تاریخ الامم والملوک، الکامل فی التاریخ) به این صورت نقل شده است: «هلم احاکمک الی الله»^۲

۴-۵-۳ لَتَعْلَمَ أَيْنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ

عبارت «لَتَعْلَمَ أَيْنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ» که جمله آخر و در واقع نتیجه کلام است در منابع به صورت مختلف و متفاوت با نهج البلاغه نقل شده است، در (تاریخ الامم والملوک، الکامل فی التاریخ، العقد الفريد) و در یکی از نقلهای (وقعه صفین) عبارتی با یک مضمون نقل شده به این صورت «فَاَيْنَا قَتْلَ صَاحِبِهِ كَانَ الْأَمْرُ لَهُ»^۳، اما در (المناقب الخوارزمی) و نقل دیگر (وقعه صفین) به این صورت نقل شده است: «لَا يَقْتُلَنَّ النَّاسُ فِيمَا بَيْنَنَا»^۴.

۴-۶ بررسی فضای صدور

شکی نیست در اینکه این روایت در جنگ صفین از امام عجل الله تعالی فرجه له خطاب به معاویه نقل شده، اما اینکه متن مذکور (مورد شبهه) جواب امام عجل الله تعالی فرجه له از نامه معاویه است و یا در شرائط دیگری ایراد شده؟ قرائن متفاوتی در نقلها وجود دارد. عبارت نهج البلاغه «وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ»^۵ اولی را تایید می کند که معاویه در نامه خود امام عجل الله تعالی فرجه له را به جنگ دعوت کرده: «فشمر للحرب و اصبر للضررب»^۶ و نامه ای که ابن ابی الحدید در شرح خود از امام عجل الله تعالی فرجه له نقل کرده مطابق با این نظر است «قلت فشمر للحرب و اصبر- فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَزْعُمُ وَ يَعْينُكَ عَلَيْهِ ابْنُ النَّبَاغَةِ- فدع الناس جانباً و أعف الفريقين من القتال- و ابرز إلي لتعلم أينا المرين على قلبه المعطى على بصره»^۷. طبق این نقل معاویه امام عجل الله تعالی فرجه له را برای جنگ دعوت کرده و امام عجل الله تعالی فرجه له در جواب معاویه چنین نوشته اند.

۱. العقد الفريد، همان؛ و وقعه صفین، همان، المناقب، همان.

۲. تاریخ الامم، همان؛ و الکامل فی التاریخ، همان.

۳. تاریخ الامم والملوک، الکامل فی التاریخ، العقد الفريد، همان؛ و وقعه صفین، ص ۳۸۷.

۴. وقعه صفین، ص ۳۱۶.

۵. شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج ۱۵، ص ۸۲.

۶. همان، ۸۲.

اما طبق بقیه نقلها در منابع ذکر شده که این شبهه را به صورت مجزا از نامه فوق نقل کرده‌اند در جواب نامه معاویه نیست بلکه نقلهای ذکر شده بیانگر این است که امام عَلَيْهِ السَّلَام به صورت شفاهی خطاب به معاویه این کلام را فرموده:

۴-۶-۱ وقعه صفین

«...ثم ان علیاً نادى ...»^۱

۴-۶-۲ المناقب الخوارزمی

«ان علیا علیه السلام خرج الى صف أهل الشام وقال لكميل ابن زياد: سر الى معاوية وقل له...»^۲
تاریخ الامم والملوک
«...فقال علی (لمعاوية)...»^۳

۴-۶-۳ الكامل فی التاريخ

«فلما قتل عمار قال علیّ لربيعة وهمدان. انتم درعی ورمحی...ثم نادى معاوية...»^۴

۴-۶-۴ العقد الفريد

«ابوالحسن قال: كان علی بن ابی طالب یخرج کل غداة لصفین فی سرعان الخیل، فیقف بین الصفین ثم ینادی: یا معاویه...»^۵

۴-۷ بررسی محتوایی

هر چند شروح و کتب مربوطه که به شبهات نهج البلاغه پرداخته‌اند، این متن را به عنوان شبهه ذکر نکرده‌اند، اما با توجه به تحلیلی که در متن مذکور ارائه داده‌اند معلوم می‌شود به شبهه توجه داشته‌اند و در صدد تحلیل آن بر آمده‌اند به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

۱. وقعه صفین، ص ۳۱۶.

۲. المناقب، همان.

۳. تاریخ الامم و الملوک، همان.

۴. الكامل فی التاريخ، همان.

۵. العقد الفريد، همان.

۴-۷-۱ توضیح نهج البلاغة

(و قد دعوت الى الحرب) قد كان معاوية اراد اظهار الشجاعة، فدعى الامام للمحاربة، فاجابه الامام بهذا الجواب (فدع الناس جانبا و اخرج الى) لنحارب انا و انت، حتّى يظهر الشجاع.^۱

۴-۷-۲ شرح ابن ميثم

قوله: «وابرز إلي لتعلم أينا المرين على قلبه» و إنّما جعل مبارزته له سببا لعلمه بأنّه مغطى على قلبه و بصر بصيرته بحجب الدنيا و جلايب هيئاتها لما أنّ من لوازم العلم بأحوال الآخرة و فضلها على الدنيا الثبات عند المبارزة في طلبها و إنّ أدّى إلى القتل حتّى ربّما تكون محبة القتل من لوازم ذلك العلم أيضا و قد كان عليه السلام يعلم من حاله أنّه لا يثبت له محبة للبقاء في الدنيا فلذلك دعاه إلى المبارزة ليعلمه بإقدامه عليه و فراره منه أنّه ليس طالبا للحقّ و طريق الآخرة في قتاله و أنّ حجب الشهوات الدنيويّة قد غطت عين بصيرته عن أحوال الآخرة و طلبها فكان فراره منه مستلزما لعدم علمه بالآخرة المستلزم للرين على قلبه و علامة دالة عليه و في ذلك تهديد و تحذير و كذلك اعتزائه له و انتسابه و تذكيره بكونه قاتل من قتل من أهله شدخا يوم بدر في معرض التخويف و التحذير له أن يصيبه ما أصابهم إن أصرّ على المعصية.^۲

۴-۸-۱ تحلیل های ارائه شده

در شروح نهج البلاغة و کتب مربوطه که به شبهات نهج پرداخته اند، به این شبهه پرداخت نشده و به عنوان شبهه طرح نشده است. البته شارحین نهج البلاغة به تحلیل آن پرداخته اند و هر کدام تحلیلی را ارائه داده اند که به مواردی اشاره می شود:

۴-۸-۱ شرح ابن ابی الحديد

ابن ابی الحديد در شرح خود در تحلیل آن گفته: چون معاویه در نامه خود به امام چنین نوشته بود لذا امام عليه السلام جوابش را مطابق سخن معاویه داده، چون معاویه به امام عليه السلام چنین نوشته بود: «أما بعد فإنك المطبوع على

۱. توضیح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۴۴۶.

۲. شرح نهج البلاغة (ابن ميثم)، ج ۴، ص ۳۷۵.

قلبك- المغطى على بصرك الشر من شيمتك- و العتو من خليقتك- فشمّر للحرب و اصبر للضرب^۱: قلبت مهر خورده و گناه بینایت را گرفته... پس خود را آماده جنگ و مرگ کن.

نقد: اما اشکال تحلیل ابن ابی الحدید این است که هر چند امام در جواب معاویه این استدلال را آورده و اول معاویه چنین بیانی را مطرح کرده، اما با دقت در عبارت معاویه این شبهه بر نامه معاویه وارد نیست چون معاویه به آن صورت استدلال نکرده، بلکه معاویه نوشته چون قلبت را قساوت گرفته خودت را برای جنگ و مرگ آماده کن، درحالی که امام علیه السلام فرموده: بیا دو نفری باهم مبارزه کنیم آن وقت معلوم می شود که کدام گرفتار قساوت قلب هستیم (یعنی هر کس مغلوب و یا کشته شد قسی القلب است و هر کس غالب شد طاهر القلب است).

۴-۸-۲ توضیح نهج البلاغة

(و قد دعوت الى الحرب) قد كان معاوية اراد اظهار الشجاعة، فدعى الامام للمحاربة، فاجابه الامام بهذا الجواب (فدع الناس جانبا و اخرج الىّ) لنحارب انا و انت، حتّى يظهر الشجاع.^۲

نقد: معاویه در نامه خود ادعای شجاعت نکرده بلکه حضرت را متهم به گناه و آلودگی و غرق در گناه کرده و باید از خلافت کناره گیری کند و دعوت به جنگ کرده یعنی اینکه لشکر معاویه با لشکر امام علیه السلام رو در رو شوند نه خودشان تن به تن.

(و اعف الفريقين من القتال ليعلم ايّنا الميرين على قلبه)... و هذا الكلام من الامام كالمباهلة، فى غلبة الصادق على الكاذب و لذا جاء بلام التعليل فى قوله عليه السلام «ليعلم» فلا يقال: اى ربط بين «اخرج» و بين «ليعلم»^۳

نقد: اینکه بگوییم کلام حضرت مثل مباهله است خالی از اشکال نیست چون کلام حضرت دلالت می کند بر اینکه هرکس که بر دیگری غلبه کند و قدرتش زیاد باشد و در میدان مبارزه غالب شود اوحق است و سلیم القلب و دور از گناه است. درحالی که بدیهی است که چنین نیست و مباهله هم غیر از مبارزه در میدان نبرد است. در لسان العرب مباهله را چنین معنی کرده: معنى المباهلة أن يجتمع القوم إذا اختلفوا في شيء فيقولوا: لعنة الله على الظالم منا).

۱. شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید)، ج ۱۵، ص ۸۲.

۲. توضیح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۴۴۶.

۳. همان.

۴-۸-۳ شرح نهج البلاغة (ابن میثم)

قوله: (وابرز إلي لتعلم أينا الميرين على قلبه) و إنما جعل مبارزته له سببا لعلمه بأنه مغطى على قلبه و بصر بصيرته بحجب الدنيا و جلايب هيئاتها لما أن من لوازم العلم بأحوال الآخرة و فضلها على الدنيا الثبات عند المبارزة في طلبها و إن أدى إلى القتل حتى ربما تكون محبة القتل من لوازم ذلك العلم أيضا و قد كان عليه السلام يعلم من حاله أنه لا يثبت له محبة للبقاء في الدنيا فلذلك دعاه إلى المبارزة ليعلمه بإقدامه عليه و فراره منه أنه ليس طالبا للحق و طريق الآخرة في قتاله و أن حجب الشهوات الدنيوية قد غطت عين بصيرته عن أحوال الآخرة و طلبها فكان فراره منه مستلزما لعدم علمه بالآخرة المستلزم للرين على قلبه و علامة دالة عليه و في ذلك تهديد و تحذير و كذلك اعتزائه له و انتسابه و تذكيره بكونه قاتل من قتل من أهله شذخا يوم بدر في معرض التخويف و التحذير له أن يصيبه ما أصابهم إن أصر على المعصية.^۱

نقد: جواب جناب ابن میثم منطقی به نظر می‌رسد از این جهت که جواب نامه ایست که معاویه به حضرت نوشته و خطاب به حضرت ادعی کرده (فإنك المطبوع على قلبك - المغطى على بصرك الشر من شيمتك - والعن من خليقتك - فشمّر للحرب و اصبر للضرب)؛ که از کثرت گناه قلبت را قساوت گرفته و به خاطر دنیا و حکومت با من مبارزه می‌کنی، اما من معاویه در راه حق و به خاطر حق جنگ می‌کنم و محبت دنیا ندارم و عاشق آخرت و شهادت در راه حق هستم. لذا حضرت به خاطر اینکه نفاق حضرت را بر ملا کنند دعوت به مبارزه تن به تن می‌کنند.

مؤید: ۱- برای این مطلب می‌توان مبارزه امام علی (ع) با عمرو بن عبدود در جنگ خندق را آورد که عمرو بن عبدود در شجاعت و قدرت و جنگجویی بین عرب معروف بود و حضرت در آن زمان نوجوانی بیش نبود وقتی عمرو بن عبدود مبارز می‌طلبید جز علی (ع) کسی حاضر به مبارزه با عمرو نمی‌شود علی (ع) و مسلمانان همه، عمر بن عبدود را می‌شناختند به خاطر همین کسی جز علی نتوانست به مبارزه عمر بن عبدود برود، اما حضرت طبق اعتقادی که به راه خود داشته از این مبارزه نا مساوی ترسی ندارد.^۲ مؤید دوم هم میتوان حرکت حضرت سیدالشهدا (ع) باشد سیدالشهدا با آن افراد قلیل میدانند که توان مقابله با لشکر یزید را ندارند.

جواب پنجم: استدلال حضرت طبق مبنای طرف مقابل بود چون مبنای معاویه و خلفای پیشین بر اساس زور بود نه اینکه معیار رضایت الهی باشد و شاهد این مطلب نامه معاویه به حضرت امیر علیه السلام که می‌گوید

۱.. شرح نهج البلاغة (ابن میثم)، ج ۴، ص ۳۷۵.

۲. عاملی، سید محسن امین، سیره معصومان. ج ۳، ص ۳۲.

به یاد بیار روزی که طناب به گردنت انداخته و میکشیدیم؛ و حضرت در جواب می‌نویسند خواستی مرا مذمت کنی ولی مدح کردی. وشاهد دیگر خطاب یزید به حضرت زینب سلام الله علیها و... بود که قدرت خود را به رخ میکشندو...

۴-۹-۱ نظر مختار

برای تحلیل شبهه فوق دو راه حل ارائه شده است.

۴-۹-۱ اثبات نفاق و کذب معاویه

طبق آنچه که ابن میثم در شرح خود در تحلیل این شبهه بر آن پرداخته، معاویه در نامه خود به امام علیه السلام، آن حضرت را متهم به قساوت قلب و دنیاطلبی می‌کند و ادعی می‌کند که هدف امام علیه السلام از جنگ، رسیدن به حکومت دنیوی است و خود را از دنیاطلبی بدور می‌داند، لذا امام علیه السلام در رد ادعی معاویه و برملا کردن نفاق و دروغ معاویه و آشکار کردن شدت دنیاطلبی معاویه، او را به مبارزه تن به تن دعوت می‌کند که اگر در ادعی خود صادق هستی و می‌خواهی به آخرت برسی، لازمه اش آن است که در رسیدن به این هدف بلند، نباید از جنگ و مرگ حراسی داشته باشی، پس بیا با هم مبارزه کنیم تا معلوم شود که قلب تو را زنگار گناه گرفته یا قلب مرا.

۴-۹-۲ ضعف نقل

هر چند طبق نقل نهج البلاغه شبهه مذکور وارد است اما با بررسی انجام شده در منابع این نامه، روشن شد که این شبهه طبق نقل‌های دیگر منابع وارد نیست، نقل نهج البلاغه از دو جهت دارای مشکل است:

۱. اولاً: منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند متن مذکور (مورد شبهه) را جزو این نامه ذکر نکرده‌اند؛ و در بحث سندی به آن پرداخته شد از جمله العقد الفرید^۱ و وقعه صفین^۲... بلکه منابع قبل و معاصر نهج البلاغه این متن (مورد شبهه) را یک متن مستقل و از خطابه‌های امام علیه السلام نقل کرده‌اند که در جنگ صفین خطاب به معاویه و یا خطاب به اصحاب خود این را فرموده‌اند، و در بحث سندی گذشت، منابعی که این متن را به صورت مستقل

۱. العقد الفرید، ج ۵، ص ۷۷

۲. وقعه صفین، ص ۳۵۳

و جدا از نامه مذکور نقل کرده‌اند عبارتند از: وقعه صفین^۱ (با دو نقل)، مناقب خوارزمی، تاریخ الامم^۲، الکامل فی التاریخ^۳، العقد الفرید^۴.

ثانیاً: منابع مذکور متن (مورد شبهه) را متفاوت با نهج البلاغه نقل کرده‌اند که طبق این نقل‌ها شبهه‌ای وارد نیست، به این دلیل که در نقل نهج البلاغه عبارت «لَتَعْلَمَ أَيْنَا الْمَرِيْنُ عَلَى قَلْبِهِ وَ الْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ» در آخر متن ذکر شده که در دیگر منابع این عبارت به صورت دیگری نقل شده، در نقلی که وقعه صفین از شعبی نقل کرده و همچنین در نقل الکامل فی التاریخ و عقد الفرید و تاریخ الامم، عبارت فوق نزدیک به این عبارت نقل شده «فَاَيُّ قَتْلٍ صَاحِبِهِ كَانَ الْأَمْرُ لَهُ»^۵؛ و در المناقب الخوارزمی و نقل دیگر صفین، نزدیک به این معنی نقل شده «لَا يَقْتُلَنَّ النَّاسُ فِيمَا بَيْنَنَا» و طبق این نقل‌ها سخن امام عجلای خالی از شبهه است، چون امام عجلای به معاویه پیغام فرستاده که بیا با هم تن به تن جنگ کنیم و مردم بی‌گناه به خاطر ما کشته نشوند، هر کس پیروز این مبارزه شد و بر رقیب خود غالب شد امر حکومت با او باشد. درحالی‌که طبق متن نهج البلاغه، امام عجلای به معاویه می‌گوید: به سوی من بیا و با هم مبارزه کنیم تا بدانی که چه کسی قساوت قلب گرفته و پرده گناه چشمانش را گرفته.

نتیجه:

اولاً: هدف امام عجلای بر ملا کردن نفاق و دورویی و آشکار کردن کذب معاویه است همچنان‌که ابن میثم در تحلیل این شبهه به این پرداخته است.

ثانیاً: منابعی که نامه فوق را نقل کرده‌اند متن (مورد شبهه) را جزو این نامه نقل نکرده‌اند، بلکه به صورت مستقل از خطابه‌های امام عجلای نقل کرده‌اند و طبق آن نقل‌ها که این متن (مورد شبهه) را نقل کرده‌اند شبهه مذکور وارد نیست به دلیل اینکه متن در دیگر منابع، متفاوت نقل شده است.

۱. وقعه صفین، ص ۳۸۷.

۲. تاریخ الأمم و الملوك، همان.

۳. الکامل فی التاریخ، همان.

۴. العقد الفرید، همان.

۵. وقعه صفین، ص ۳۸۷.

فصل پنجم: ناسازگاری گذشت امام علی با قصاص

امام حسن مجتبی علیه السلام از ابن ملجم (لعنه الله)

مقدمه

فصل پنجم در بررسی شبهه‌ای از نامه بیست و سوم که متن آن به همراه تحلیل شبهه ذکر شده و نامه فوق از جهت مصدري و سندی و اعتبار بررسی خواهد شد و در فراز بعدی متن مورد شبهه از جهت قلب، تقطیع، درج و محتوایی بررسی شده، و در آخر بیان دیدگاه‌های ارائه شده و نقد آن و بیان نظر مختار، پایان دهنده فصل خواهد بود.

۵-۱ فرازی از متن نامه بیست و سوم

ناسازگاری گذشت امام علی با قصاص امام حسن مجتبی علیه السلام از ابن ملجم (لعنه الله) در وصیتنامه امام علی علیه السلام:

أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَإِنْ أَفْنَى فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»^۱
من دیروز یار و مصاحب شما بودم و امروز مایه عبرت شما هستم و فردا از میان شما می‌روم. اگر زنده بمانم، خود اختیار خون خود را دارم و اگر بمیرم، مرگ میعادگاه من است. اگر عفو کنم، موجب تقرب من به خداست و برای شما حسنه است. پس عفو کنید: آیا دوست ندارید که خدا بپامرزدتان.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۳.

۵-۲ تبیین شبهه

طبق اعتقاد امامیه، جانشینان پیامبر ﷺ را خداوند متعال تعیین، و توسط پیامبر ﷺ به مردم ابلاغ می شود «یا ایها الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۱: ای پیامبر، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. پیامبر اکرم ﷺ به امر خدا، جانشینان بعد خویش را به این صورت معرفی فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع يَا عَلِيُّ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ أَزْكَأُ الدِّينِ وَ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ مَنْ تَبِعَنَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا فِإِلَى النَّارِ.^۲

پیامبر خدا به علی بن ابی طالب فرمود: ای علی من و تو و دو پسر ت حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، ارکان دین و تقویت کنندگان دین هستیم، هر کس تابع ما باشد نجات می یابد و هر کس مخالفت ما کند جایگاهش آتش است.

که حضرت علی بن ابی طالب و فرزندش حسن مجتبیٰ (علیه السلام) از جمله این جانشینان هستند و جانشین پیامبر ﷺ به حکم عقل و نقل باید معصوم باشد که اقتضای تبعیت مطلق، عصمت مطلق است و از طرفی یکی از آموزه های اسلام به دلالت قرآن کریم و روایات، عفو و گذشت از جرم جانی هست، قرآن کریم می فرماید:

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.^۳

و در تورات بر آنان مقرر داشتیم که نفس در برابر نفس و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاصی است؛ و هر که از قصاص درگذرد، گناهش را کفاره ای خواهد بود.

و فرموده امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه: «إِنْ أَعَفْتُ فَأَلْعَفُو لِي قُرْبَةً وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ»^۴: اگر عفو کنم، موجب تقرب من به خداست و برای شما حسنه است. بیانگر الویت و نیکویی عفو است؛ و به جهت نیکو بودن عفو، امام علی (علیه السلام) فرزند خویش را به عفو از قاتل خویش (ابن ملجم) وصیت می کنند و می فرمایند: «فَاعْفُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»: (ابن ملجم) را عفو کنید (وقصاص نکنید) آیا دوست ندارید خدا شما را عفو کند. نتیجه اینکه، اولاً: حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام واجب الطاعه بود و امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)، امام معصوم بود، ثانیاً:

۱. المائدة: ۶۷.

۲. أمالي المفيد، ص ۲۱۷، المجلس الخامس والعشرون.

۳. المائدة: ۴۵.

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۳.

امام عليه السلام به عفو از ابن ملجم وصیت کرده بودند «فَاعْفُوا» و اولویت عفو جانی به دلالت قرآن و روایات ثابت شده. پس به چه دلیل امام حسن مجتبی عليه السلام ابن ملجم را عفو نکردند و برخلاف امر وصیت امام علی عليه السلام که به عفو ابن ملجم امر کرده بودند عمل کردند، درحالی که هم شرعا عفو کردن نیکوست و امام قبل از خویش به آن امر کرده بودند که اطاعتش واجب بود و از جهتی وصیت پدر خویش بود که حد اقل اخلاقا عمل به وصیت پدر نیکوست، پس چرا امام مجتبی عليه السلام ابن ملجم را عفو نکردند.

۵-۳ بررسی مصدري

نامه مذکور علاوه بر نهج البلاغه در پنج کتاب که قبل از نهج البلاغه و یا معاصر نهج البلاغه بوده اند نقل شده که مؤلف سه کتاب شیعه و مؤلف دو کتاب عامی مذهب می باشند:

۵-۳-۱ اصول کافی^۱

تألیف این کتاب قبل از نهج البلاغه در قرن چهارم توسط یک عالم شیعی به نام ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی که در تاریخ ۳۲۹ ق وفات یافته، صورت پذیرفته است. منابع رجالی شیعه مؤلف کتاب کافی را توثیق کرده اند از جمله:

- ۱- شیخ طوسی^۲ در فهرست خود می نویسد: ثقة عارف بالأخبار: کلینی مورد اعتماد و عارف به اخبار بود.^۳ و در رجال خود می نویسد: جلیل القدر عالم بالأخبار: عالم به روایات و جلیل القدر بود.^۴
- ۲- نجاشی^۵ در رجال و حلی^۶ در خلاصه می نویسند: شیخ أصحابنا في وقته بالري و وجههم و كان أوثق الناس في الحديث و أثبتهم: کلینی بزرگ امامیه و موجه ترین آنان در زمان خودش که در ری ساکن بود و موثق ترین مردم در حدیث بود.^۷

۱. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. شیخ الطائفة، ابو جعفر، محمد بن حسن بن علی طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری)، از بزرگترین علمای شیعه در قرن پنجم هجری و بارزترین شاگرد شیخ مفید بوده است.

۳. شیخ طوسی، الفهرست، نجف، ص ۳۹۵.

۴. شیخ طوسی، رجال الشیخ الطوسی، ص ۴۳۹.

۵. ابو الحسین، احمد بن علی بن احمد نجاشی، (۳۷۲ - ۴۵۰ هجری).

۶. علامه حلی، جمال الدین، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، (۶۴۸ - ۷۲۶ هجری).

۷. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۷۸؛ و علامه حلی، الخلاصة للحلی، ص ۱۴۵.

۵-۳-۲ مروج الذهب ومعادن الجواهر^۱ واثبات الوصية

تأليف این دو کتاب (مروج الذهب و إثبات الوصية) قبل از نهج البلاغه در قرن چهارم توسط (ابوالحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي الهذلي که از زریه عبد الله بن مسعود صحابي و جد شيخ الطوسي است) صورت گرفته است.^۲

نجاشی در رجال خودش مسعودی را چنین معرفی می کند:

علي بن الحسين بن علي المسعودي ابوالحسن الهذلي، مؤلف كتابهايي چون (المقالات في أصول الديانات، كتاب الزلف، كتاب الاستبصار، كتاب سر الحياة، كتاب نشر الأسرار، كتاب الصفوة في الإمامة، كتاب الهداية إلى تحقيق الولاية، كتاب المعالي في الدرجات و الإبانة في أصول الديانات، رسالة إثبات الوصية لعلي بن أبي طالب عليه السلام، رسالة إلى ابن صعوة المصيصي أخبار الزمان من الأمم الماضية و الأحوال الخالية، كتاب مروج الذهب و معادن الجواهر، كتاب الفهرست) بوده است، مسعودی شخصی هست که أبو المفضل شيباني رحمه الله او را ملاقات کرده و در خواست اجازه روایت از او کرده. مسعودی تا سال ۳۳۳ قمری زنده بوده است.^۳

۵-۳-۳ مقتل الامام امير المؤمنين عليه السلام^۴

تأليف این کتاب قبل از نهج البلاغه در قرن سوم توسط عالمی از علمای اهل سنت به نام (عبد الله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس القرشي الأموي مولاهم أبو بكر ابن أبي الدنيا البغدادي) صورت پذیرفته که در سال ۲۰۸ متولد و در سال ۲۸۱ هجری وفات یافته، مؤلف از روایانی چون (پدر خودش، أحمد بن إبراهيم الموصلي، أحمد بن أبي إبراهيم الدورقي، علي بن الجعد، إبراهيم بن المنذر الحزامي، خلف بن هشام البزار، زهير بن حرب، عبد الله بن عون الخراز، سريج بن يونس، سعيد بن سليمان الواسطي، كامل بن طلحة الجحدري، منصور بن أبي مزاحم، أبي عبید القاسم بن سلام، أبي الأحوص محمد بن حيّان البغوي، محمد بن سعد كاتب الواقدي، داوود بن رشيد، الحسن بن حمّاد سجّادة، بخاري، أبي داوود السجستاني) و غير اينها از روایان زیادی روایت نقل کرده؛ و همچنين روایان زیادی همچون (ابن ماجة قزوینی در تفسير خود، إبراهيم بن جنید، حارث بن أبي أسامة، عبد الرحمن بن أبي حاتم، أبو علي ابن خزيمة، أبو العباس ابن عقدة، عبد بن إسماعيل بن بريه هاشمي، أبو بشر دولابي، محمد بن خلف، وكيع، أبو جعفر بن بختري، أبو بكر محمد بن أحمد بن أبي خلف، أبو سهل ابن زياد القطان، محمد بن يحيى بن سليمان المروزي، أبو بكر أحمد بن مروان الدينوري، أبو علي الحسين بن صفوان

۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۱۷۷، باب رابع، حدیث ۱۷۵۳.

۲. إثبات الوصية للإمام علی بن أبي طالب، علی بن حسین مسعودی.

۳. رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۵۴.

۴. ابن ابی الدنيا، ابی بکر عبد الله بن محمد، مقتل الإمام أمير المؤمنين علی بن أبي طالب ع، ص ۵۶.

البرذعی، ابوالحسن أحمد ابن محمد بن عمر النیسابوری، علی بن الفرّج بن أبی روح العکبری، أبو بکر النّجاد، أبو بکر محمد بن عبد الله بن إبراهيم الشافعی) و غیر اینها جماعتی از این مؤلف روایت نقل کرده‌اند.^۱

۵-۳-۴ ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق^۲

تألیف این کتاب در قرن ششم، چند دهه‌ای بعد از نهج البلاغه توسط ابن عساکر که در سال ۴۹۹ قمری متولد و در سال ۵۷۱ وفات یافته و از علمای عامه می‌باشد صورت گرفته است.

نتیجه: با توجه به اینکه این روایت علاوه بر نهج البلاغه در کتب شیعه و عامه نقل شده و مولفشان مورد وثوق علماء فریقین قرار گرفته، این می‌تواند صدور روایت را تقویت کند.

۵-۴ بررسی سندی

نامه بیست و سوم نهج البلاغه، در کتاب (اصول کافی، مروج الذهب، مقتل الامام امیرالمؤمنین، ترجمه الامام علی من تاریخ دمشق) با سند نقل شده اما همچنان که در فصلهای گذشته بیان شد سندهای موجود در این کتابها ضعیف هستند چون در بین راویان، افراد مجهولی وجود دارد که یا نامی از آنها در منابع رجالی ذکر نشده و یا نامشان آمده ولی توصیف نشده‌اند و مجهول هستند لذا در فصلهای گذشته راه حل دیگری برای تقویت روایت بیان شد و گفته شد اعتبار خود کتاب بررسی شود که اگر مؤلف کتاب مورد اعتماد و توجه علما باشد میتوان به روایات کتاب اعتماد کرد. نامه ۲۳ نهج البلاغه قبل از نهج البلاغه در چهار کتاب (اصول کافی، مروج الذهب، مقتل الامام امیرالمؤمنین، اثبات الوصیه) نقل شده و در کتاب (ترجمه الامام علی من تاریخ دمشق) که معاصر نهج البلاغه است وارد شده است و شهرت روایی دارد و این یکی از عوامل تقویت روایت میان علماء می‌باشد. علاوه بر آنکه شهرت روایی موجود است، ذکر روایت در کتابی مثل اصول کافی و دردو کتاب (مروج الذهب، إثبات الوصیه) که توصیفشان در بحث مصدري گذشت، موجب قوت اعتبار روایت می‌شود.

۱. همان.

۲. ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ع) من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۳۶۸، حدیث ۱۴۲۷.

متن مورد بحث و سند موجود در منابع مذکور به این صورت نقل شده:

۱- اصول کافی

الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ
رَفَعَهُ قَالَ لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ... ان ابق فانا ولى دمی، و آن افن فالفناء ميعادی (و آن
اعف) فالففو لى قربه، ولكم حسنه، فاعفوا واصفحوا، الا تحبون ان يغفر الله لكم.^۱

۲- مروج الذهب

و قد ذكر عن جماعه من اهل النقل عن ابى عبد الله جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن
على بن الحسين بن على: انّ علیاً قال فى صبيحه الليله التى ضربه فيها ابن ملجم:... ان
افق فانا ولى دمی و آن امت فالفقيامه ميعادی و العفو اقرب للتقوى «الا تحبون ان يغفر الله
لكم والله غفور رحيم».^۲

۳- اثبات الوصيه (بدون سند)

«... ان ابق فانا ولى دمی و ان أفن فالفقيامه ميعادی و العفو اقرب للتقوى فاعفوا عفا الله عني
و عنكم، أ لا تحبون أن يغفر الله لكم و الله غفور رحيم»^۳

۴- مقتل الامام امير المؤمنين عليه السلام

حدّثنا الحسين حدّثنا عبد الله قال: حدّثني أبو عليّ أحمد بن الحسن الضير حدّثنا
الحسين بن هارون عن ابن زبار الكلبي عن حكيم بن نافع عن العلاء بن عبد الرحمن قال:
لَمَّا ضَرَبَ عبد الرحمن بن ملجم عليّاً رحمه الله... و به صورت ذیل نقل کرده است:
عليكم السلام الى اليوم اللّزام ان ابق فانا ولى دمی و آن افن فالفناء ميعادی العفو لى قربه
ولكم حسنه فاعفوا عفا الله عنكم الا تحبون ان يغفر الله لكم.^۴

۵- ترجمه الامام على بن ابى طالب من تاريخ دمشق

«انبانا ابو على الحداد و جماعه قالوا: انبانا ابوبكر ابن ريذه الاصفهاني، انبانا سليمان بن
احمد الطبراني، انبانا القاسم بن عباد الخطابي البصري، انبانا سعيد ابن صبيح، قال: قال

۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲. مروج الذهب و معادن الجواهر، همان.

۳. اثبات الوصيه، ص ۱۵۶

۴. مقتل الإمام أمير المؤمنين على بن أبي طالب ع/همان، ص ۵۶

هشام بن الكلبي: عن عوانه بن الحكم قال: لما ضرب عبد الرحمن بن ملجم عليا قال: ...

ان ابق فانا ولي دمي، وآن افن فالفناء ميعادي، العفو لي قربه ولكم حسنه، فاعفوا عفا الله

عنا وعنكم، الا تحبون ان يغفر الله لكم، والله غفور رحيم^۱

هر چند عبارت در منابع مذکور با اندکی تفاوت نقل شده است، اما معنی و مفهوم در همه یکسان است: اولاً: حسن بخشش و عفو، ثانياً: دستور و وصیت امام عليه السلام به عفو از ابن ملجم.

۵-۵ بررسی درج در حدیث

در نهج البلاغه عبارت (وَإِنْ أَعْفُ) موجود است که در منابع دیگری غیر از اصول کافی موجود نیست.

۶-۵ بررسی تقطیع حدیث

۵-۶-۱ علیکم السلام الی الیوم الزام

در کتاب (مقتل الامام امیرالمؤمنین علیه السلام) عبارت «علیکم السلام الی الیوم الزام» موجود است که در منابع دیگر و خود نهج البلاغه موجود نیست.

۵-۶-۲ واللہ غفور رحیم

عبارت «والله غفور رحيم»^۲ در (مروج الذهب) و (إثبات الوصية) و (ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام) اضافه شده است.

۷-۵ بررسی قلب در حدیث

۵-۷-۱ ابق

در کتاب (مروج الذهب)^۳ به جای «ابق» کلمه «افق» نقل شده است.

۱. ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ع) من تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۳۶۸، حدیث ۱۴۲۷.

۲. (مروج الذهب) و (إثبات الوصية) و (ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ع)، همان.

۳. مروج الذهب، همان.

۵-۷-۲ وَ إِنْ أَفْنَّ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي

عبارت «وَ إِنْ أَفْنَّ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي» در کتاب (إثبات الوصية) و (مروج الذهب) به ترتیب به این صورت «ان أفن فالقيامة ميعادي»^۱ و «ان امت فالقيامة ميعادي»^۲ نقل شده است.

۵-۷-۳ اَلْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ

عبارت «اَلْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ» در کتاب (إثبات الوصية) و (مروج الذهب) به ترتیب به این صورت «العفو أقرب للتقوى فاعفوا عفا الله عني وعنكم»^۳ و «العفو اقرب للتقوى»^۴ نقل شده است.

۵-۷-۴ فَاعْفُوا

عبارت «فَاعْفُوا» در (مروج الذهب)^۵ ذکر نشده و در (مقتل الامام اميرالمؤمنين عليه السلام، إثبات الوصية، ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام) به این صورت: «فاعفوا عفا الله عني وعنكم»^۶ نقل شده و در اصول کافی به این صورت: «فاعفوا واصفحوا»^۷ نقل شده است.

حاصل بررسی (تقطیع، قلب، درج)، این شد که هر چند اندک تغییراتی در منابع مذکور مشاهده می شود اما این تغییرات خللی بر اصل شبهه وارد نمی کند بلکه این شبهه از تمام این نقلها استفاده می شود.

۵-۸ بررسی محتوایی

شبهه ای که در/ین نامه بیان شده چون مربوط به زمان بعد از شهادت امام عجل الله تعالی فرجه له است لذا در شروح و یا ترجمه ها به آن اشاره ای نشده و به عنوان شبهه بیان نشده است، بلکه این شبهه با جمع بین وصیت امام علی عجل الله تعالی فرجه له و فعل (قصاص) امام حسن مجتبی عجل الله تعالی فرجه له قابل استفاده است؛ و وصیت امام عجل الله تعالی فرجه له در امر به عفو ابن ملجم واضح است و احدی از شارحین و مترجمین خلاف این را نگفته اند.

۵-۹ تحلیل های ارائه شده

این شبهه چون به عنوان یک شبهه بر نهج البلاغه مطرح نشده، لذا در شروح و ترجمه ها و کتب مربوطه تحلیلی بر آن ارائه نشده است.

۱. إثبات الوصية، همان.

۲. مروج الذهب، همان.

۳. إثبات الوصية، همان.

۴. مروج الذهب، همان.

۵. همان.

۶. إثبات الوصية و ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ع)، مقتل الامام امير المؤمنين عليه السلام، همان.

۷. اصول کافی، همان.

۵-۱۰ نظر مختار

برای تحلیل شبهه سه راه حل ارائه شده است:

۵-۱۰-۱ عفو اقتضای شخصیت حقیقی و قصاص اقتضای شخصیت حقوقی

انسان شخصیتی حقیقی دارد و شخصیتی حقوقی، شخصیت حقیقی امام علیه السلام این است که فرزند ابو طالب، داماد پیامبر، پدر حسنین علیهما السلام و... می باشد و شخصیت حقوقی امام علیه السلام این است که حاکم جامعه اسلامی، جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و... می باشد، امر امام علیه السلام به عفو، ناظر به شخصیت حقیقی و قصاص امام مجتبی علیه السلام از حیث شخصیت حقوقی است، اقتضای عذوف و ترحم امام علی علیه السلام که طبق آیه «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»^۱، نفس رحمة للعالمین «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۲ است^۳، عفو قاتل را دارد و اقتضای فضای جامعه اسلامی قصاص ابن ملجم را دارد همچنان که وصیت امام علیه السلام در نامه ۴۷ بیانگر این معنی است که می فرماید: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخَوُّضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا تَقْتُلُنِي إِلَّا قَاتِلِي انظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاصْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ»^۴؛

ای فرزندان عبد المطلب، نینم که در خون مسلمانان فرو رفته باشید و بانگ برآورید که، امیر المؤمنین کشته شد. بدانید که نباید به قصاص خون من جز قاتلم کشته شود. بنگرید اگر من از این ضربت که او زده است کشته شوم شما نیز يك ضربت بر او زنید.

در این وصیت به خوبی روشن است که امام علیه السلام قصاص رابه عنوان اینکه امیرالمؤمنین است بیان فرموده، مسلمانان خواستار قصاص ابن ملجم بودند، عده ای به جهت اینکه شیعیان و محبین واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند وعده ای به جهت اینکه خلیفه مسلمین و حاکم جامعه بود خواستار قصاص بودند، به هر حال اقتضای جامعه این بود که ابن ملجم قصاص شود هر چند امام مجتبی علیه السلام عفو می کرد جامعه اسلامی پذیرای آن نبود و این از جهت شخصیت حقوقی امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

۵-۱۰-۲ امر به بخشش، امری ارشادی نه مولوی

امرهایی که از زبان شارع مقدس صادر می شود به دو صورت است: مولوی و ارشادی....

۱. آل عمران: ۶۱

۲. الانبیاء: ۱۰۷

۳. طبق آیه «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»، علی (ع) نفس پیامبر (ص) است و پیامبر (ص) به دلالت آیه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، رحمه للعالمین است، پس علی (ع) چون نفس پیامبر است رحمه للعالمین است.

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

امر امام عليه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی عليه السلام امری ارشادی بوده نه امری مولوی که اطاعتش واجب باشد، امام عليه السلام چون نفس «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ است، وصیت می کنند که اگر از دنیا رفتم قاتلم را عفو کنید و قرائنی بر ارشادی بودن امر امام عليه السلام در متن و خارج متن موجود است اما قرائن موجود در متن: ۱- قرینه اول جمله: «إِنْ أَعَفُّ فَأَلْعَفُوْهُ لِي قُرْبَةً وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ»: اگر من عفو کنم برای من وسیله قرب است، و اگر شما عفو کنید برای شما حسنه است. کلام را به صورت مشروط آورده «إِنْ أَعَفُّ» و از این وجوب استفاده نمی شود بلکه اختیار و استحباب استفاده می شود. ۲- قرینه دوم آیه «أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» است که از آیه هم ارشادی بودن استشمام می شود نه مولوی بودن.

قرائنی که از خارج متن بیانگر ارشادی بودن امر امام عليه السلام است وصیت امام عليه السلام در نامه ۴۷ نهج البلاغه خطاب به فرزندان ابو طالب که فرمود:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا الْفَيْنَكُم تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي، انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ^۲

ای فرزندان عبد المطلب، نبینم که در خون مسلمانان فرو رفته باشید و بانگ برآورید که، امیر المؤمنین کشته شد. بدانید که نباید به قصاص خون من جز قاتلم کشته شود. بنگرید اگر من از این ضربت که او زده است کشته شوم شما نیز يك ضربت بر او زنید.) این سخن امام عليه السلام با مولوی بودن امرشان در وصیت به عفو سازگار نیست و معلوم می شود مراد امام عليه السلام در وصیت به عفو، توجه دادن به مطلوبیت عفو در هر شرائطی است هر چند جانی، قاتل امام معصوم باشد.

۵-۱۰-۳ قصاص مایه حیات بشری

البقرة: ۱۷۹ «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»: ای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است شاید که از تقوا پیشگان باشید.

نتیجه:

اولاً: طبق قرائن موجود در متن و خارج متن، امر امام عليه السلام به عفو ابن ملجم امری ارشادی بوده نه مولوی. ثانیاً: امر به عفو از جهت شخصیت حقیقی است اما قصاص ابن ملجم از جنبه شخصیت حقوقی است.

۱. الأنبياء: ۱۰۷.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

فصل ششم: ناسازگاری ادعای بهره‌مندی یکسان پرهیزکاران و مترفین از امکانات مادی دنیا در سخن امام علی علیه السلام

مقدمه

فصل ششم در بررسی شبهه‌ای از نامه بیست و هفتم که آنفا متن آن به همراه تحلیل شبهه ذکر شده و نامه فوق از جهت مصدري و سندی و اعتبار بررسی خواهد شد و در فراز بعدی متن مورد شبهه از جهت قلب، تقطیع، درج و محتوایی بررسی شده، و در آخر بیان دیدگاه‌های ارائه شده و نقد آن و بیان نظر مختار، پایاننده فصل خواهد بود.

۶-۱ فرازی از متن نامه بیست و هفتم

ناسازگاری ادعای بهره‌مندی یکسان پرهیزکاران و مترفین از امکانات مادی دنیا در فرمایش امام علی علیه السلام:
«وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ، سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِّي بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَّارَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَ الْمُنْتَجَرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ»^۱:

و بدانید، ای بندگان خدا، که پرهیزگاران، هم در این دنیای زودگذر سود برند و هم در جهان آینده آخرت. آن‌ها با مردم دنیا در کارهای دنیوی شریک شدند و مردم دنیا با ایشان در کارهای اخروی شریک نشدند. در دنیا زیستند، نیکوترین زیست‌ها و از نعمت دنیا خوردند، بهترین خوردنی‌ها و از دنیا بهره‌مند شدند آنسان، که اهل ناز و نعمت بهره‌مند شدند و از آن کامیاب گردیدند، چونان که جباران خودکامه کام گرفتند. سپس، رخت به جهان دیگر

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

کشیدند با ره توشه‌ای که آنان را به مقصد رسانید و با سودایی که سود فراوانشان داد. لذت زهد را در دنیا چشیدند.

۶-۲ تبیین شبهه

با مطالعه اوصاف متقین در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام چنین به دست می‌آید متقین اشخاصی هستند که از امکانات مادی دنیا برای خودشان به اندازه نیاز و ضرورت استفاده می‌کنند و از حد اعتدال و اقتصاد تجاوز نمی‌کنند و «لا تُسْرِفُوا»^۱ را عمل می‌کنند و اموال مورد علاقه خود را در راه خدا می‌بخشند:

«آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۲

مال خود را، با آنکه دوستش دارد، به خویشاوندان و یتیمان و در ماندگان و مسافران و گدایان و دربند ماندگان ببخشد. اینان راستگویان و پرهیزگارانند.

و به فرموده امام علی علیه‌السلام که در وصف متقین می‌فرماید: «أَزَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوا»^۳: دنیا در طلب آنهاست و آن‌ها از دنیا گریزان‌اند؛ و در جای دیگر می‌فرمایند: «أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ»^۴: بدنهایشان لاغر، نیازهایشان سبک. و در نوع استفاده از دنیا در حال توانگری و تنگ دستی می‌فرمایند: «قَصْدًا فِي غِنًى وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ... وَ زَهَادَةً فِيَمَا لَا يَبْقَى... وَ مَيَّةً شَهْوَةً»^۵:

توانگریش همراه با میانه‌روی است و در عین بینوایی محتشم است و از آزمندی به دور است و پرهیزش، از چیزی است که نمی‌پاید و امیالش مرده.

مفهوم تمام این کلمات این است که اهل تقوی در عین توانگری و یا تنگدستی، از دنیا شکم سیر استفاده نمی‌کنند نه در خوراک و نه در پوشاک و نه در مسکن و نه در مرکب، بلکه روش و سبک زندگی اهل تقوی، همواره میانه روی و اعتدال است.

۱. الأعراف: ۳۱.

۲. البقرة: ۱۷۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴. همان.

۵. همان.

اما در کتاب شریف نهج البلاغه گفتاری از امام علیه السلام در وصف متقین و بهره‌مندی آنان از امکانات مادی و لذا آن نقل شده که ظاهراً خلاف آیات و روایات است و به ظاهر با این سنت و سبک زندگی پرهیزکاران ناسازگاری دارد چون که امام علیه السلام می‌فرماید:

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ، سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ، ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَ الْمُتَجَرِّ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ»^۱:

و بدانید، ای بندگان خدا، که پرهیزگاران، هم در این دنیای زودگذر سود برند و هم در جهان آینده آخرت. آن‌ها با مردم دنیا در کارهای دنیوی شریک شدند و مردم دنیا با ایشان در کارهای اخروی شریک نشدند.

در دنیا زیستند، نیکوترین زیستنها و از نعمت دنیا خوردند، بهترین خوردنیها و از دنیا بهره‌مند شدند آنسان، که اهل ناز و نعمت بهره‌مند شدند و از آن کامیاب گردیدند، چونان که جباران خودکامه کام گرفتند.

سپس، رخت به جهان دیگر کشیدند با ره توشه‌ای که آنان را به مقصد رسانید و با سودایی که سود فراوانشان داد. لذت زهد را در دنیا چشیدند.

اینکه می‌فرماید: «ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ»^۲، معنایش این است که متقین مثل اهل دنیا در استفاده از لذائذ مادی دنیا هستند و به اندازه آنان از نعمتهای دنیایی در خوراک و پوشاک و... استفاده می‌کنند، و در ادامه سخن که می‌فرماید: «سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ»^۳ که بعضی از مترجمین و شارحین به این صورت معنی کرده‌اند: در بهترین مسکنهای دنیا ساکن شدند و از بهترین خوردنیهای دنیا خوردند؛ و در ادامه می‌فرماید: «فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ»: یعنی در دنیا آنچه که دنیاگرایان رسیدند اهل تقوی نیز به آن رسیدند، تعارض بین این سخن با آیات و روایات وقتی قوت می‌یابد، منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند بررسی شود چون بعضی از منابع قبل از نهج البلاغه و یا معاصر و بعد از آن به صورت دیگری نقل کرده‌اند از جمله کتاب الغارات و امالی مفید و تحف

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲. نهج البلاغه، همان.

۳. نهج البلاغه، همان.

العقول و بحار الانوار و بشاره المصطفی عبارت زیر را در متن اضافه کرده‌اند که در نهج البلاغه موجود نیست: «فَأَكَلُوا مَعَهُمْ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا يَأْكُلُونَ وَ شَرِبُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا يَشْرَبُونَ وَ لَبَسُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَلْبَسُونَ وَ سَكَنُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَسْكُنُونَ- وَ تَزَوَّجُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَتَزَوَّجُونَ وَ رَكَبُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَرَكَبُونَ»^۱. فرق این عبارت با عبارت نهج البلاغه در این است که حرف (ما) در عبارت نهج البلاغه مصدریه است اما در این عبارت مای موصوله است و معنی عبارت به اینگونه است: «با اهل دنیا از خوردنیها و نوشیدنیهای طیب و پاک دنیا خوردند و از بهترین پوشاکیهای دنیا پوشیدند و در بهترین مسکنهای دنیا ساکن شدند و با بهترین زنهای ازدواج کردند و بهترین مرکبها را سوار شدند»؛ و در نقلهای دیگر عبارت «أَصَابُوا لَذَّةَ الدُّنْيَا» به این صورت نقل شده «أَصَابُوا لَذَّةَ الدُّنْيَا» و کلمه (زهد) نیا مده، یعنی به لذت دنیا رسیدند نه لذت زهد.

نتیجه: سخنان امام علیه السلام در این نامه در ظاهر با آیات و روایاتی که در توصیف متقین وارد شده که پرهیزکاران در استفاده از مادیات دنیا به کم قناعت می‌کنند، ناسازگاری دارد.

۶-۳ بررسی مصدری

نامه مذکور غیر از کتاب نهج البلاغه طبق تحقیق، در کتب ذیل با اختلافاتی نقل شده است:

۶-۳-۱ الغارات^۲

این کتاب به قلم أبو إسحاق إبراهيم بن محمد سقفی امامی مذهب در قرن سوم هجری به رشته تحریر در آمده است.

میر جلال الدین حسینی ارموی محدث در مقدمه خود بر این کتاب می‌نویسد: این دفتر دانش و اختر بینش که گنجی سراسر گهر و درجی لبالب درر است یکی از نفایس کتب باستانی و مفاخر مهم جاودانی است که از قرن سوم هجری به یادگار مانده است، مؤلف کتاب أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی کوفی است که از مؤلفان نامی و نویسندگان معروف عصر خود بوده و در حدود پنجاه جلد کتاب تألیف نموده است، نسب وی چنان که یاد شد به سعد بن مسعود ثقفی عموی مختار بن ابی عبید ثقفی می‌پیوندد که از طرف امیر المؤمنین علیه السلام والی مداین بوده است. إبراهيم در اوایل عمر زیدی مذهب بوده سپس بمذهب حق امامیه اثنا عشریه گرویده است، تاریخ ولادت وی در دست نیست لیکن به سال دویست و هشتاد و سه هجری در اصفهان به درود جهان گفته است.

این کتاب از زمانهای پیشین و ادوار گذشته مورد استفاده علمای بزرگ اسلام بوده و دانشمندان نامی و برجسته فریقین مطاوی آن را در کتب خود نقل نموده‌اند تا آنجا که ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی در شرح نهج البلاغه

۱. نهج البلاغه، همان.

۲. ثقفی کوفی اصفهانی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، جلد اول، ص ۲۳۱.

بسیاری از قصص و روایات آن را درج کرده و بر سایر کتب تاریخ مقدّم شمرده است تا چه رسد به علمای شیعه که طبق تصریح علامه مجلسی و شیخ حرّ عاملی و محدّث نوری و جمعی دیگر از سایر فحول علمای ما- رضوان الله علیهم- این کتاب مورد قبول و اعتماد فرقه حقّه امامیه بوده و در عداد کتب معتبره به شمار رفته و احادیث و روایات آن در میان ایشان محلّ تمسّک و مأخذ احکام واقع شده است.^۱

مشایخ و تلامیذ: مشایخ مؤلف در این اثر حدود ۳۲ نفر و در غیر این کتاب بی حد و حصر است، و شاگردانش بنابر تحقیق به دست آمده ۱۲ نفر هستند.^۲

۶-۳-۲ تحف العقول^۳

نامش حسن، پدرش علی بن الحسین، شهرتش حرّانی، کنیتش ابو محمّد. از معاصرین شیخ صدوق محمّد بن علی بن بابویه (م- ۳۸۱) و راوی أبي علي محمّد بن همام (م- ۳۳۶) و بدین قرینه از اعلام قرن چهارم هجری بشمار رفته. از تاریخ تولد و وفاتش اثری در دست نیست.

آنچه از تراجم استفاده می شود مؤلف یکی از مفاخر علماء امامیه بوده و بسیار بزرگوار و جلیل است، کثرت علم و سعه اطلاع و میزان تبخّر و حسن انتخابش از تألیف ذی قیمتش هویدا است، کتابیست بسیار پر ارزش، کم نظیر، از روز تألیف تاکنون همواره مورد اعتماد دانشمندان و فقهاء بزرگ شیعه و محدّثین بوده.^۴

مؤلف در مورد اسناد روایات در مقدمه خود می نویسد:

برای سبک باری و گواهی گفتار سندها را انداختم، با اینکه بیشتر آنها را با سلسله سند از استادان بگوش خود شنیده‌ام.^۵

۶-۳-۳ مجالس شیخ مفید^۶

شیخ مفید در ۱۱ ذی قعدة سال ۳۳۳ یا ۳۳۸ در عکبری که از نواحی دجیل عراق است دیده بجهان گشود و در ۴۱۳ در بغداد دیده از جهان بر بست، مرحوم مفید بیش از دویست تصنیف و تألیف از خود بیادگار گذاشته که دست غدار روزگار اکثر آنها را از بین برده است و نام ۱۹۴ کتاب از آنها در کتب تراجم و فهرستها آمده است.^۷ نجاشی نسب شیخ مفید را در رجال خود چنین بیان می کند:

۱. الغارات، ناشر: دار الکتاب، مقدمه، ص ۱.

۲. الغارات، مقدمه، ص ۵۵.

۳. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول ص ۱۷۶.

۴. تحف العقول، مترجم: کمره‌ای، ص ۵.

۵. تحف العقول، مقدمه مؤلف، ص ۴.

۶. شیخ مفید، المفید، ص ۲۶۳.

۷. شیخ مفید، امالی مفید، مقدمه مترجم.

- محمد بن محمد بن النعمان بن عبد السلام بن جابر بن النعمان بن سعيد بن جبیر بن وهیب بن هلال بن أوس بن سعيد بن سنان بن عبد الدار بن الريان بن قطر بن زیاد بن الحارث بن مالك بن ربيعة بن كعب بن الحارث بن كعب بن علة بن خلد بن مالك بن أد بن زيد بن يشجب بن عريب بن زيد بن كهلان بن سبأ بن يشجب بن يعرب بن قحطان.

و در ادامه بیان می‌گوید: شیخ مفید، شیخ و أستاذ ما بود. فضلش در فقه و کلام و روایه و ثقه و علم، مشهورتر از آن است که ما توصیفش کنیم.

و نجاشی بیش از ۱۰۰ مورد از تألیفات شیخ مفید را در رجال خود نام برده است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- الرسالة المقنعة، ۲- الأركان في دعائم الدين، ۳- كتاب الإيضاح في الإمامة، ۴- كتاب الإيضاح في الإمامة، ۵- كتاب الإرشاد، ۶- كتاب العيون و المحاسن، ۷- كتاب الفصول من العيون و المحاسن، ۸- كتاب الرد على الجاحظ العثمانية، ۹- كتاب نقض المروانيه ۱۰ - كتاب نقض فضيلة المعتزلة ۱۱- كتاب المسائل الصاغانية ۱۲- كتاب مسائل النظم ۱۳- كتاب المسألة الكافئة في إبطال توبة الخاطئة، ۱۴- كتاب النقض على ابن عباد في الإمامة، ۱۵- كتاب النقض على علي بن عيسى الرمانی، ۱۶- كتاب النقض على أبي عبد الله البصري، ۱۷- كتابه في المتعة، ۱۸- كتاب الموجز فيها، ۱۹- كتاب مختصر المتعة، ۲۰- كتاب مناسك الحج، ۲۱- كتاب مناسك الحج المختصر، ۲۲- كتاب نالمسائل العشرة في الغيبة، ۲۳- كتاب مختصر في الغيبة، ۲۴- كتاب مسألة في المسح على الرجلين، ۲۵- كتاب مسألة في نكاح الكتانيات، ۲۶- كتاب جمل الفرائض، ۲۷- كتاب مسألة في الإرادة، ۲۸- كتاب مسألة في الأصلح ۲۹- كتاب أصول الفقه ۳۰- كتاب الموضح في الوعيد...^۱

۶-۳-۴ تاریخ الامم والملوك^۲

این کتاب در قرن سوم به قلم محمد بن جریر طبری عامی مذهب در ۱۱ جلد به رشته تحریر در آمده، نویسنده در مقدمه کتاب در مورد نقل مطالبش می‌نویسد:

هر آنچه که از روایات در این مجموعه نقل کرده ام خودم سند روایات به راویان آن هستم مگر اندکی از موارد.^۳

۱. رجال النجاشی، ص ۳۹۹.

۲. الطبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۵۵۵.

۳. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۱، ص ۷.

۶-۳-۵ بشاره المصطفی^۱

این کتاب به قلم ابو القاسم عماد الدین طبری از علمای امامی در قرن پنجم و ششم، به صورت مستند نوشته شده است،

مؤلف در مقدمه خود در مورد سند روایات می نویسد:

«لا أذكر فيه إلا المسند من الأخبار عن المشايخ الكبار».^۲

روایتی نقل نقل نکرده ام، مگر مسند از روایات و از راویان نامی.

۶-۳-۶ مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)^۳

أبو الحسين ورام از صالحان و بزرگان علمای شیعه در قرن ششم و اوایل قرن هفتم است، نسب وی را چنین نوشته اند: أبو الحسين ورام بن ابی فراس بن ورام بن حمدان بن عیسی بن ابی النجم بن ورام بن حمدان بن خولدن بن ابراهیم بن مالک بن حارث اشتر نخعی.

ابو الحسین ورام از نوادگان مالک اشتر نخعی (ره) و جد سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی (متوفی ۶۶۴) معروف به سید بن طاوس از علما و محدثین بزرگ قرن هفتم است.^۴

۶-۳-۷ بحار الانوار

در جلد های ۶۳ ص ۳۲۱ و جلد ۶۷ ص ۶۸ و جلد ۷۴ ص ۳۸۹ این نامه را نقل کرده است.^۵

۶-۴ بررسی سندی

نامه ۲۷ نهج البلاغه در کتاب های «الغارات، امالی شیخ مفید، بشارت المصطفی» و همچنین در «شرح ابن ابی الحدید» با سند نقل شده اما بعضی افراد موجود در سند، عامی مذهب و یا مجهول هستند، لذا بررسی راویان حدیث مشکل سندی روایت را حل نمی کند، آنچه که می تواند در تقویت روایت موثر باشد بررسی اعتبار منابع و مولفینی است که روایت را نقل کرده اند، طبق بررسی انجام شده در بحث مصدري، کتاب های «الغارات، امالی شیخ مفید، تحف العقول» از اعتبار بالایی بین امامیه برخوردار هستند و همواره در طول تاریخ مورد توجه علماء بوده اند. علاوه بر این که علماء عامه این روایت را در منابع خود اشاره کرده اند.

۱. الطبري، عماد الدين، بشارة المصطفى، ص ۴۵.

۲. بشارة المصطفى، مقدمه مؤلف، ص ۱.

۳. ورام ابن ابی فراس، مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ج ۱، ص ۱۱.

۴. عطائي، محمد رضا، آداب و اخلاق در اسلام، ص ۱۰.

۵. علامه مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار.

علاوه بر آن شهرت روائی در روایت موجود است که علمای علم اصول، از جمله مرجحات باب تعادل و ترجیح اخبار متعارض ذکر کرده‌اند «الترجیح بالشهرت الروائیة- فان اجماع المحققين قائم على الترجیح بها، وقد دلت عليه المقبولة عمر بن حنظله: یکی از مرجحات، شهرت روائی است و محققین بر آن اجماع کرده‌اند و مقبولة بن حنظله هم بر آن دلالت دارد»، پس قرائن موجود، صدور روایت را به قطع نزدیکتر می‌کند. متن مورد بحث نامه ۲۷ نهج البلاغه در کتب مذکور با سند و یا بدون سند به صورت ذیل نقل شده است:

۱- الغارات:

عن عبد الله بن الحسن عن عباية قال... و اعلموا عباد الله ان المؤمنين المتقين ذهبوا بعاجل الخير و آجله، شاركوا أهل الدنيا في دنياهم و لم يشاركهم أهل الدنيا في آخرتهم يقول الله عز و جل: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت و أكلوها بأفضل ما أكلت، شاركوا أهل الدنيا في دنياهم، أكلوا من أفضل ما يأكلون و شربوا من أفضل ما يشربون و لبسوا من أفضل ما يلبسون و سكنوا بأفضل ما يسكنون و تزوجوا من أفضل ما يتزوجون و ركبوا من أفضل ما يركبون، أصابوا لذة الدنيا مع أهل الدنيا.^۱

۲- امالی شیخ مفید:

«قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ حُبَيْشٍ الْكَاتِبُ قَالَ أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّعْفَرَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ الْجَعْدِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ... وَ اعْلَمُوا يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ حَازُوا عَاجِلَ الْخَيْرِ وَ آجِلَهُ شَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكُهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ أَبَاحَهُمُ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَفَاهُمْ وَ بِهِ أَغْنَاهُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ اسْمُهُ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا- خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ- سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكَنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ شَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ فَأَكَلُوا مَعَهُمْ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا يَأْكُلُونَ وَ شَرَبُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا يَشْرَبُونَ وَ لَبَسُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَلْبَسُونَ وَ

۱. الغارات، ج ۱، صص: ۲۳۱ و ۲۳۵.

سَكُنُوا مِنْ أَفْضَلٍ مَا يَسْكُنُونَ - وَتَزَوَّجُوا مِنْ أَفْضَلٍ مَا يَتَزَوَّجُونَ وَرَكِبُوا مِنْ أَفْضَلٍ مَا يَرْكَبُونَ
أَصَابُوا لَذَّةَ الدُّنْيَا مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا.»^١

٣- تحف العقول:

«اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الْخَيْرِ وَآجِلِهِ شَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ
يُشَارِكُهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ
الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ الْآيَةُ سَكُنُوا الدُّنْيَا بِأَحْسَنِ مَا سَكَنْتَ وَ أَكَلُوهَا بِأَحْسَنِ مَا أَكَلْتَ.»^٢

٤- بشارة المصطفى:

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ قِرَاءَةً عَلَيْهِ بِالرَّيِّ سَنَةَ عَشْرَةِ وَ
خَمْسِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْمُفِيدُ
أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ حُبَيْشٍ الْكَاتِبُ قَالَ:
أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ قَالَ:
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ
الْجَعْدِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ... وَاعْلَمُوا يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الْمُتَّقِينَ حَارُّوا عَاجِلَ الْخَيْرِ
وَآجِلَهُ شَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ يُشَارِكُهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ وَ أَبَاحَهُمُ اللَّهُ مِنَ
الدُّنْيَا مَا كَفَاهُمْ وَ بِهِ أَغْنَاهُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ
الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ سَكُنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلٍ مَا سَكَنْتَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلٍ مَا أَكَلْتَ شَارَكُوا أَهْلَ
الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ فَأَكَلُوا مَعَهُمْ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا يَأْكُلُونَ وَ شَرَبُوا بِأَفْضَلٍ مَا يَشْرَبُونَ وَ لَبَسُوا مِنْ
أَفْضَلٍ مَا يَلْبَسُونَ وَ تَزَوَّجُوا مِنْ أَفْضَلٍ مَا يَتَزَوَّجُونَ وَ رَكِبُوا مِنْ أَفْضَلٍ مَا يَرْكَبُونَ أَصَابُوا لَذَّةَ
الدُّنْيَا وَ هُمْ غَدًا جِيرَانُ اللَّهِ.»^٣

٥- تاريخ الأمم والملوك:

١. أمالي، شيخ مفيد، ص ٢٦٣.

٢. تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ص ١٧٨.

٣. بشارت المصطفى، ص ٤٣.

در این کتاب اوائل نامه ۲۷ نهج البلاغه به صورت نقل به معنی با سند ذیل ذکر شده است و قسمت مورد بحث در این کتاب نقل نشده است.

قال هشام: عن أبي مخنف، قال: حدثني الحارث بن كعب الوالبي، عن أبيه...^۱

۵-۶ بررسی محتوایی (واژگان)

در این شبیه به این دلیل که بررسی بعضی از واژگان متن در حل شبهه دخیل هستند لذا به بررسی آن پرداخته شده است.

۶-۵-۱ المتقين

مصباح می نویسد: وَقَاة: اللَّهُ السُّوء (يَقِيهِ): حَفِظَهُ: آن را حفظ کرد.^۲
مفردات می نویسد: تَقْوَى- یعنی انسان نفس و جان خود را از آنچه که بیمناک از آن است نگهدارد، این حقیقت معنی تقوا است سپس گاهی خود خوف و ترس تَقْوَى نامیده شده.
-در شریعت و دین تقوی یعنی خود نگهداری از آنچه که به گناه می انجامد و این تقوی به ترك مانع تعبیر می شود که با ترك نمودن حتی بعضی از مباهات که گناه هم ندارند کامل و تمام می شود.^۳
در اصطلاح دین طبق آنچه که از اهل لغت بر می آید متقین یعنی کسانی که خود را از کارهایی که منجر به گناه می شود نگه می دارند.

۶-۵-۲ اهل الدنيا

تفسیر المیزان در ذیل ایه: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»^۴ اهل دنیا را چنین تعریف می کند: اینکه فرمود: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» معنایش این است که هر کس حیات عاجله یعنی زندگی دنیا را بخواهد یعنی متاعی را از دنیا طلب کند که نفس از آن ملتذذ و قلب بدان علاقمند است و تعلق قلب به حیات عاجله و طلب آن، وقتی تعلق و دنیا طلبی است که فقط حیات عاجله را بخواهد، اما اگر دنیا را از این نظر بخواهد که وسیله نیل به سعادت اخروی است، این در حقیقت دنیا طلبی نیست، بلکه اراده آخرت و عقبی طلبی است.

۱. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۵۵۶.

۲. مصباح ج ۲ ص ۶۶۹

۳. ترجمه مفردات، ج ۴، ص ۴۸۰.

۴. الإسراء: ۱۸.

از آنجا که به آخرت نمی‌توان رسید مگر از راه دنیا، لذا به هر انسانی که این راه را طی کند نمی‌شود گفت دنیا طلب مگر آنکه از آخرت اعراض نموده و به کلی آن را فراموش کند و در نتیجه اراده و حواسش خالص برای دنیا شود، هم چنان که کلمه «کان» در جمله «مَنْ كَانَ يُرِيدُ» که استمرار را افاده می‌کند نیز این معنا را می‌رساند. آری طالب دنیا کسی است که معتقد به زندگی دیگری غیر این زندگی دنیا نباشد و در نتیجه اعتقاد به نبوت و توحید را لغو بیندارد، زیرا که اگر اعتقاد به معاد نباشد، دیگر ایمان به خدا و فرستادگان او و تدین به دین اثری نخواهد داشت.^۱

۶-۵-۳ زهد

زهد در لغت: لسان و مجمع البحرین می‌نویسد: الزُّهْدُ: ضد الرغبة و الحرص على الدنيا و الزهادة في الأشياء كلها: ضد الرغبة.^۲

زهد در اصطلاح: امام علی علیه السلام می‌فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ وَ التَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ: ای مردم، زهد در این جهان کاستن از دامنه آرزوهاست و سپاسگزاری در برابر نعمتها و پارسایی از حرامهاست.^۳

قاموس می‌نویسد: این کلمه فقط یکدفعه در قرآن مجید آمده است و زهد که این همه تعریف دارد همان بی اعتنائی بدن یا است که فرموده «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» حدید: ۲۳. زاهد کسی است که بآمدن و رفتن دنیا بی اعتنا باشد. کار کند، تلاش نماید، استفاده کند ولی در عین حال بدنیا بی اعتنا باشد.^۴

روشن شد که زهد در لغت به معنی بی‌رغبته و عدم تمایل و در دین کوتاهی آرزوها و سپاس گذاری از نعمتها و دوری از محرمات است.

۶-۶ برداشت مترجمین و شارحین

از مترجمین و شارحین نهج البلاغه کسی این متن را به عنوان شبهه بیان نکرده، اما برخی از شارحین، در صدد تحلیل و توجیه این متن در آمده‌اند و این نشانگر آن است که شبهه برایشان مطرح بوده از جمله:

۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۸۷

۲. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۹۷؛ و مجمع البحرین، ج ۳، ص ۶۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۱، ص ۱۰۶.

۴. قاموس، ج ۳، ص ۱۸۴.

۶-۶-۱ شرح ابن میثم

لذت‌های مورد استفاده اهل تقوا لذت‌های مباح و به اندازه نیاز است و معلوم است که چنین بهره‌گیری به درجاتی بالاتر از لذت‌های فراوان نامشروع می‌باشد... و این که فرمود در دنیا بهترین خوراکیها را خوردند و در بهترین مسکنها سکونت کردند، به این سبب است که این امور را بر وجه شایسته و مباح که به آن امر شده بودند به کار می‌بردند و بدیهی است که این بهترین وجه است.^۱

۶-۶-۲ شرح خوئی

وإنما قال: (إنهم سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت وأكلوها بأفضل ما أكلت) لأنّ مكسبهم كان على وجه حلال وطريق صواب فملبسهم ومأكلهم ومشرّبهم كلّها قد تهيأت على ذلك الوجه ولم يكن لهم فيها وزر ولا وبال.^۲

۶-۶-۳ شرح مجلسی

أقول: ويحتمل أن تكون الأفضليّة باعتبار أنّ المتّقين لمّا كان مصروفهم من الحلال لا يخافون عليه عقابا و غيرهم لمّا كان ما ينتفعون به حراما أو مخلوطا يخشون العقوبة عليه وهذا ممّا يكدر عيشهم.^۳
از عبارات فوق به خوبی معلوم می‌شود که شبهه برایشان بوده و در پی حل مسئله بوده‌اند.

۶-۷ بررسی درج

عبارت نقل شده در نهج البلاغه اندکی متفاوت با بعضی منابع دیگر است که به بعضی موارد اختلافی اشاره می‌شود

۶-۷-۱ عاجل الدنيا وأجل الآخرة

در الغارات و امالی مفید و تحف العقول و بحار الانوار و بشاره المصطفی (عاجل الخیر و آجله) نقل کرده‌اند و ظاهرا این نقل صحیح تر است چون علماء لغت (عاجل و آجل) را به دنیا و آخرت ترجمه کرده‌اند و طبق نقل نهج البلاغه تکرار دو کلمه هم معنی است؛ اما در نقل دوم از لحاظ معنی ایرادی نیست.

۶-۷-۲ أصابوا لذّة زهد الدنيا

در الغارات و امالی مفید و بحار الانوار و بشاره المصطفی (أصابوا لذّة أهل الدنيا) نقل کرده‌اند و کلمه (زهد) را نیاورده‌اند و سیاق عبارات نشانگر صحت این نقل است چون عبارات قبل دال بر این است که متّقین از مادیات دنیا لذت برده‌اند نه لذت زهد.

۱. ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، ج ۴، ص ۷۳۱.

۲. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (الخوئي)، ج ۱۹، ص ۸۶.

۳. شرح نهج البلاغة (المجلسي)، ج ۳، ص ۷۲.

۶-۸ بررسی تقطیع

متن موجود در منابع دیگر نشانگر تقطیع برخی عبارات از متن مورد بحث نهج البلاغه می باشد.

۶-۸-۱ یشارکوا

در الغارات و امالی مفید و تحف العقول و بحار الانوار و بشاره المصطفی و مجموعه ورام (یشارکهم) نقل کرده اند و ضمیر مفعولی بر آن افزوده اند و این نقل با سیاق و معنی سازگارتر است.

۶-۸-۲ أَبَاحَهُمُ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَفَاهُمْ

کتاب الغارات و امالی مفید و تحف العقول و بحار الانوار و بشاره المصطفی عبارت زیر را در متن اضافه کرده اند که در نهج البلاغه موجود نیست.

أَبَاحَهُمُ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَفَاهُمْ وَ بِهِ أَغْنَاهُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ اسْمُهُ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ - سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ شَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ فَأَكَلُوا مَعَهُمْ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا يَأْكُلُونَ وَ شَرِبُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا يَشْرَبُونَ وَ لَبَسُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَلْبَسُونَ وَ سَكَنُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَسْكُنُونَ - وَ تَزَوَّجُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَتَزَوَّجُونَ وَ رَكَبُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا يَرْكَبُونَ

۶-۸-۳ هذا ما عهد عبد الله علي أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر

در این نامه قسمت آغازین نامه خطاب به محمد ابن ابی بکر و دنباله نامه خطاب به اهل مصر است و دو خطاب باهم سازگار نیست البته کتاب (بشارت المصطفی ص ۴۵، امالی مفید ص ۲۶۳، بحار الانوار ج ۶۶ ص ۶۷) صدر نامه را که خطاب به محمد ابن ابی بکر هست جزو نامه نیاورده اند بلکه خطاب در صدر نامه طبق این نقلها به صورت جمع آمده و احتمال می رود مرحوم سید رضی دو نامه را که یکی خطاب به محمد بن ابی بکر و دیگری خطاب به اهل مصر بوده به هم ملحق کرده باشد؛ و ظاهر عبارت (خوئی) در منهاج البراعه بعد از نقل نامه از تاریخ طبری، می رساند که امام ع وقتی محمد بن ابی بکر را به مصر فرستاده دو تا نامه به ایشان نوشته اند یکی خطاب به خود محمد بن ابی بکر و یکی خطاب به عموم؛ و منهاج البرائه این گونه نقل می کند
بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد عبد الله علي أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر
حين ولّاه مصر أمره بتقوى الله - إلخ؛ و لم ينقل أبو جعفر الطبري وصيته عليه السلام
المبسوطة لأهل مصر و محمد و إنما اكتفى بنقل العهد الذي كتبه إلى محمد فقط

۶-۹ بررسی حدیث از حیث قلب

نتیجه بررسی متن نهج البلاغه و متون ناقله این روایت نشانگر عدم قلب در روایت است. هر چند در متون موجود درج و تقطیع صورت گرفته است.

۶-۱۰ بررسی فضای صدور

این نامه را امام عَلَيْهِ السَّلَام وقتی محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر فرستاد نوشتند «كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَى أَهْلِ مِصْرَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ». ^۱ اما اینکه مخاطب این نامه اهل مصر بوده و محمد بن ابی بکر وظیفه رساندن نامه و قرائت آن را به اهل مصر داشته و یا مخاطب قسمتی از نامه محمد بن ابی بکر بوده و قسمتی اهل مصر بوده؟ نقلها متفاوت است.

۶-۱۱ راه حل های ارائه شده

هر چند متن فوق به عنوان شبهه مستقل از طرف مستشکلین، طرح نشده بعضی از شروح به تحلیل این شبهه پرداخته اند:

۶-۱۱-۱ بهترین لذت، لذت های حلال

یکی از تحلیل های ارا نه شده در شروح نهج البلاغه این است که متقین از راه حلال از نعم دنیا استفاده می کنند و روزی حلال خودش دارای لذتی است که در روزی حرام نیست که به یک نمونه از سخن شارحین اشاره می شود:

۶-۱۱-۱-۱ ابن میثم

لذت های مورد استفاده اهل تقوا لذت های مباح و به اندازه نیاز است و معلوم است که چنین بهره گیری به درجاتی بالاتر از لذت های فراوان نامشروع می باشد... و این که فرمود در دنیا بهترین خوراکیها را خوردند و در بهترین مسکنها سکونت کردند، به این سبب است که این امور را بر وجه شایسته و مباح که به آن امر شده بودند به کار می بردند و بدیهی است که این بهترین وجه است. ^۲

شرح خوئی ^۳ و شرح مجلسی ^۴ نیز به این راه حل اشاره کرده اند.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۷؛ و أمالي المفید، ص ۲۶۰ المجلس الحادي والثلاثون.

۲. ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، ج ۴، ص ۷۳۱.

۳. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (الخوئي)، ج ۱۹، ص ۸۶.

۴. شرح نهج البلاغة (المجلسي)، ج ۳، ص ۷۲.

۶-۱۱-۲ کاملترین لذت، لذت به اندازه و به موقع نیاز

از جمله تحلیل‌های ارائه شده این است که استفاده متقین از دنیا به اندازه و به موقع نیاز است و هر چقدر نیاز شدید تر باشد لذت آن هم بیشتر خواهد شد این تحلیل را جناب (ابن میثم) در شرح خود چنین آورده:

و اما این امر که آنان با اهل دنیا، در برخورداری از طیبات شریک بودند گرچه امری است روشن و آشکار ولی ما در توضیح آن می‌گوییم: لذتی که اهل تقوا از آنچه در دنیاست می‌بردند کاملترین لذت بود، زیرا هر بهره‌ای که از دنیا می‌بردند و هر چه که مصرف کردند، خواه خوراکی و آشامیدنی و یا انتخاب همسر و مرکب باشد، تمام اینها را هنگام نیاز و به اندازه ضرورت انتخاب می‌کردند و چنان که می‌دانی هر اندازه که احتیاج و نیاز به امری بیشتر و شدیدتر باشد لذت استفاده از آن قویتر و زیادتر خواهد بود و این خود، از امور وجدانی می‌باشد. بنابراین واضح است که اهل تقوا از دنیا همان بهره‌ای را بردند که افراد مرفّه و خوشگذران می‌برند و همان را به دست آوردند که ستمکاران متکبر به دست آوردند.^۱

۶-۱۱-۳ بهترین لذت، لذت بی‌درد و رنج و ساد

بعضی از شروح و ترجمه‌ها به آن پرداخته‌اند از جمله شرح فیض در ترجمه عبارت چونین می‌نویسد:

در دنیا در بهترین منزل جا گرفتند و نیکوترین خوردنی را خوردند (چون دنیا پرستان برای سکنی رنج نبرده و برای خوردن بسختی نیافتادند، به این جهت هر جا سکنی گرفتند بهترین جا و هر چه خوردند نیکوترین خوردنی بود).^۲

و همچنین شرح کمپانی^۳ به این شبهه به شرح مذکور جواب داده است.

۶-۱۱-۴ بهترین لذت زهد در دنیا

تحلیل دیگری که ارائه شده و در متن نامه هم به آن تصریح شده «أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا»، عبارت از لذت زهد در دنیا است که اهل دنیا از آن بی‌خبر و بی‌بهره‌اند و بعضی شروح نهج البلاغه به آن پرداخته‌اند از جمله:

۶-۱۱-۴-۱ شرح ابن میثم

در شرح عبارت «أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا» می‌نویسد: این عبارت اشاره به لذتی است که اهل تقوا از زهد در دنیا احساس می‌کنند که بزرگترین لذت و سبب ایجاد شادمانی عظیمی است زیرا هنگامی که اهل زهد و تقوا قلاده محبت دنیا را از گردن روح خود بیرون آورده و دور انداختند و به کمالهای عالیه نفسانی و معنوی رسیدند آن

۱. ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، ج ۴، ص ۱۷۳.

۲. شرح نهج البلاغه (فیض)، ص ۸۸۹.

۳. سخنان علی علیه السلام از نهج البلاغه (کمپانی)، ص ۲۴۳.

چنان بهجت و سروری برای آن‌ها حاصل می‌شود که بسیار پر ارزشتر و با عظمت‌تر از شادیها و لذت‌های پیدا شده برای متکبران و جباران می‌باشد، این جاست که سزاوار است پرهیزکاران و زاهدان بر متکبران ستمگر تکبر و فخر و مباهات کنند، زیرا کمالی که اهل دنیا به آن می‌نازند در مقایسه با مقامات معنوی و لذایذی که اینها احساس می‌کنند بی‌ارزش و تو خالی می‌باشد.^۱

شرح نواب لاهیجی.^۲

۱۲-۶ نقد تحلیل‌های ارائه شده

مجموعاً پنج نقد بر این تحلیل‌ها که یک نقد عمومی و بر هر کدام یک نقد به خصوص ایراد شده است.

۱-۱۲-۶ نقد اول

ایرادی که بر این تحلیل‌ها به صورت کلی وارد است این است که فرض در مسئله استفاده متقین از مادیات دنیا ولذائذ مادی به اندازه استفاده مترفین از مادیات دنیا ولذائذ مادی آن است، درحالی‌که تحلیل‌های ارائه شده ناظر بر لذائذ معنوی است، وقتی گفته می‌شود (استفاده حلال لذتش بیشتر است) همچنان‌که در تحلیل اول بیان شد آیا صفت حلال بودن در خوراک و پوشاک و مسکن یک چیز ظاهری است که انسان با چشم خود ببیند و طعم آن را موقع خوردن بچشد و موقع نشستن بر آن نرمی و راحتی آن را حس کند؟ این‌ها که نیست پس حلال بودن یک صفت معنوی هست و لذت آن هم یک لذت معنوی است و یا اینکه (لذت به موقع و به اندازه، لذتش بیشتر است)، اگر به اندازه خوردن لذتش بیشتر است پس چرا انسان تا (بلغت الحلقوم) می‌خورد و برای خود حرمسرا درست می‌کند؟ و یا با هزینه‌های کلان، مسکن می‌سازد و اگر بتواند خانه خود را با نقره مزین می‌کند همچنان‌که در قرآن به آن اشاره کرده می‌فرماید:

«وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»^۳

و اگر نه آن بود که همه مردم يك امت می‌شدند، سقفهای خانه‌های کسانی را که خدا ی رحمان را باور ندارند از نقره می‌کردیم و بر آن‌ها نردبامهایی می‌نهادیم تا بر آن بالا روند.

پس معلوم می‌شود که لذت‌های مادی، حد و حصری ندارند و انسان هیچ وقت از آن سیر نمی‌شود.

۱. ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، ج ۴، ص ۷۳۱.

۲. شرح نهج البلاغه (نواب لاهیجی)، ص ۲۴۶.

۳. الزخرف: ۳۳.

۶-۱۲-۲ نقد بر تحلیل اول (بهترین لذت، لذت‌های حلال)

در جواب اول اشاره شد که مراد در اینجا لذت‌های مادی هست نه لذائد معنوی و لذت حلال، یک لذت معنوی است.

۶-۱۲-۳ نقد بر تحلیل دوم (کاملترین لذت، لذت به اندازه و به موقع نیاز)

اینکه گفته شود لذت استفاده به موقع نیاز و به اندازه بیشتر است مقبول نیست به این دلیل که اگر استفاده به اندازه نیاز لذت بیشتری دارد پس چرا انسان موقع خوردن غذای لذیذی نمی‌تواند دست بردارد و معمولاً تا خرخره می‌خورد پس خوردن لذت دارد آشامیدن لذت دارد هر چند به خفه شدن منجر شود طبیعت انسان پر خوری است پس معلوم می‌شود خوردن لذت دارد هر چند پر خوری باشد و آیات و روایاتی که از اسراف نهی کرده‌اند به این دلیل است که در طبیعت انسان پر خوری و زیاده روی در خوردن و آشامیدن و... هست و لذت هم دارد و اگر لذت نداشت نهی از اسراف لازم نبود انسان موقع سیر شدن خود به خود دست از غذا می‌کشید، آیه که فرموده: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا»^۱ در خوردن و آشامیدن زیاده روی نکنید ناظر به طبیعت انسان است که طبیعت انسان این ویژگی حیوانی را دارد. وعده‌های خداوند متعال در قرآن کریم که وقتی وعده نعمت‌های بهشتی می‌دهد به صورت جمع می‌آورد، می‌فرماید: «أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.... لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ»^۲ کلمات «جَنَّاتٍ» و «الْأَنْهَارُ» و «أَزْوَاجٌ»، هر سه به صورت جمع آمده و این بیانگر طبیعت انسان است که طبیعت انسان زیاده خواه است و از این زیادی و استفاده زیاد لذت می‌برد.

۶-۱۲-۴ نقد بر تحلیل سوم (بهترین لذت، لذت بی‌درد و رنج و ساده)

آنچه که مشا هده می‌شود افراد پرهیزکاری که از جهت مالی وضع مناسبی ندارند نان مورد نیاز خود را با هزار درد و رنج به دست می‌آورند، هر چند که به آن اندک و ساده از خوراک و پوشاک و مسکن، قانع هستند و از بندگان شاکر هستند، اما برای به دست آوردن امکانات اولیه زندگی ساده، درد و رنج زیادی متحمل می‌شوند.

۶-۱۲-۵ نقد بر تحلیل چهارم (لذت زهد بالاترین لذت‌ها)

هر چند زهد در دنیا خود لذت دارد اما سخن در این است که فرمایش امام علی(ع) در بهره‌مندی از لذائد مادی دنیا است که متقین به اندازه مترفین از لذائد مادی در این دنیا بهره‌مند شده‌اند. البته در منابعی که این روایت را نقل کرده‌اند در این عبارت کلمه زهد وارد نشده و به این صورت نقل کرده‌اند: «إصابو لذت الدنيا»؛ و طبق این نقل این تحلیل مخدوش می‌شود.

۱. الأعراف: ۳۱.

۲. البقرة: ۲۵.

۶-۱۳ نظر مختار

در این تحقیق به سه تحلیل از این شبهه پرداخته شده است:

۶-۱۳-۱ ظهور عبارت در بهره‌مندی مادی و معنوی متقین از دنیا

قرائن موجود در فرموده امام علیه السلام بیانگر ظهور در بهره‌مندی متقین از لذات مادی و معنوی است امام علیه السلام که می‌فرماید: «أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ»: پرهیزگاران، هم در این دنیای زودگذر سود برند و هم در جهان آینده آخرت. آن‌ها با مردم دنیا در کارهای دنیوی شریک شدند. اینکه متقین سود دنیا را بردند، سود و منفعت دنیا منحصر در لذت‌های مادی دنیایی نیست بزرگترین سود دنیا، کسب آخرت است، سخن حضرت لذت معنوی در دنیا را نفی نمی‌کند البته در ضمن تحصیل آخرت از لذات مادی دنیا هم بهره‌مند می‌شوند از خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج... و از این جهت با دنیاگرایان شریک بوده‌اند اما اینکه اهل دنیا به اندازه دنیاگرایان و مترفین از لذات مادی دنیا بهره‌مند شده باشند و به اندازه آنان در استفاده از مادیات، زیاده روی کرده باشند عبارت بیانگر این امر نیست بویژه اینکه در منابع دیگر غیر از نهج البلاغه عبارت «بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجَلِ الْآخِرَةِ» به این صورت نقل شده «عاجل الخیر و آجله»، یعنی هم به خیر دنیا رسیدند و هم به خیر آخرت، خصوصاً وقتی می‌فرماید: «سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكَنَتْ وَ أَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ» مغنیه در شرح خود در معنی «ما سکنتم» می‌نویسد: «ما» مصدریة أي سکنها. ^۱ یعنی در دنیا به بهترین وجه ساکن شدند و خوردنیهای دنیا را به احسن وجه خوردند، روشن است که بهترین وجه استفاده از دنیا آن است که شرع معین کرده و چون متقین طبق قوانین شرع استفاده می‌کنند بهترین استفاده را می‌برند. (ابن میثم) در شرح خود می‌نویسد: این که فرمود در دنیا بهترین خوراکیها را خوردند و در بهترین مسکنها سکونت کردند، به این سبب است که این امور را بر وجه شایسته و مباح که به آن امر شده بودند به کار می‌بردند و بدیهی است که این بهترین وجه است. ^۲ و در ادامه که فرموده «ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَ الْمَتَجَرِّ الرَّاحِ»، این کلام قرینه بر این است که مراد امام علیه السلام از سودمندی پرهیزکاران از دنیا سود مادی و معنوی بوده که به اندازه ضرورت از دنیا استفاده کردند و مازاد را در راه خدا با خدا معامله کردند.

اگر بگوییم سخن امام علیه السلام ظهور در بهره‌مندی مادی و معنوی پرهیزکاران از دنیا را دارد نه اینکه مراد صرفاً بهره‌مندی مادی متقین از دنیا، در این صورت شبهه‌ای بر سخن امام علیه السلام وارد نخواهد بود چون روشن است که متقین به اندازه نیازشان از مادیات دنیا استفاده می‌کنند و مازاد بر مصرف خود را در راههای خدا پسندانه هزینه می‌کنند در این صورت هم از لذت مادی دنیا بهره برده‌اند و هم از لذت معنوی دنیا و از طرفی به نعم اخروی هم خواهند رسید، اما مترفین تنها از لذت مادی استفاده کرده‌اند و از لذت معنوی در دنیا غافل بوده‌اند.

۱. فی ظلال نهج البلاغة، ج ۳، ص ۴۵۵.

۲. ترجمه شرح نهج البلاغة (ابن میثم)، ج ۴، ص ۷۳۱.

۶-۱۳-۲ زهد ترک محرمات و کوتاهی آرزوها

زهد و تقوی لزوماً به معنی فقر نیست که هر کس زهد و تقوی را سبک زندگی خود قرار دهد باید فقیر و به دور از مادیات و امکانات مادی دنیایی و لذائذ مادی باشد همچنان که عده‌ای از زهد این معنی را برداشت کرده‌اند که این معنی، برخلاف آیات و روایات و سنت معصومین علیهم‌السلام است، چه اینکه امام علی علیه‌السلام در معنی زهد می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعَمِ وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ»^۱:

ای مردم، زهد در این جهان کاستن از دامنه آرزوهاست و سپاسگزاری در برابر نعمتها و پارسایی از حرامهاست.

که امام علیه‌السلام زهد در دین را در سه امر می‌دانند: ۱- کوتاهی آرزوها. ۲- شکر نعمتها. ۳- خود نگه داری از محرمات؛ که لازمه هیچ کدام فقر و استفاده نکردن از امکانات و لذائذ دنیایی نیست بلکه با توانگری نیز انسان می‌تواند دارای آرزوی کوتاه و شاکر نعم الهی و با ورع باشد. امکانات مادی اعم از خوراک، پوشاک، مسکن و... با زهد و تقوی ناسازگاری ندارد همچنان که فرمایش امام علیه‌السلام به صحابی خود (علاء بن زیاد الحارثی) وقتی برای عیادت او به خانه او رفتند و با وسعت خانه ایشان مواجه شدند همراه با اعتراض فرمودند:

«مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ وَبَلَى إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ»:

سرایی به این فراخی در دنیا به چه کارت می‌آید و حال آنکه، در آخرت نیازت بدان بیشتر است. البته اگر بخواهی، با همین خانه به خانه آخرت هم خواهی رسید، هرگاه در آن مهمانان را طعام دهی و خویشاوندان را بنوازی و حقوقی را که به گردن توست ادا کنی. بدینسان، به خانه آخرت هم پرداخته‌ای.

در مرحله اول امام علیه‌السلام اعتراض می‌کنند خانه با این وسعت در این دنیا به چه کار آید، بعد در تکمله می‌فرمایند: بله اگر آن را وسیله نیل به آخرت قرار دهی، هم به عیش دنیایت رسیده‌ای و هم به آخرت. جالب در ادامه گفتگوی (علاء) با امام علیه‌السلام است وقتی (علاء) از وضع زندگی برادرش که تارک دنیا شده بود به خدمت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۱.

امام شکایت می‌کند و می‌گوید: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ وَتَخَلَّى عَنِ الدُّنْيَا»^۱: جامه پشمین پوشیده و از دنیا بریده است. او را چون خدمت امام علیه السلام آوردند امام به او فرمود:

«يَا عَدِيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ أَ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»^۲:

ای دشمنک جان خویش، شیطان پلید تو را به بیراهه کشیده، آیا به زن و فرزند خود درحم نکردی گمان می‌کنی خداوند چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده آن گاه از اینکه از آنها بهره‌مند شوی ناراضی است تو نزد خداوند بی‌مقدارتر از آنی که با تو این گونه رفتار نماید.

امام علی علیه السلام که خود پیشوا و مولای متقیان است مریدان خود را چونین راهنمایی می‌کنند، و این مطابق با سخن خدای تعالی در قرآن کریم است چون می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۳:

بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آنها باشد. آیات خدا را برای دانایان اینچنین به تفصیل بیان می‌کنیم.

تفسیر روشن در ذیل آیه شریفه می‌نویسد: (زینت و طیبات از خوراکیها برای مؤمنین و بندگان از صالحین آفریده شده است که در زندگی دنیا از آنها استفاده کنند، البته غیر مؤمنین نیز از این نعمتهای مادی دنیوی بهرمنند می‌شوند، ولی نظر در مرتبه اول با استفاده مؤمنین باشد)^۴.

و تفسیر نور در ذیل آیه شریفه روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خطاب به عثمان بن مظعون وقتی عثمان بن مظعون، خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله آمد و از تصمیم خود نسبت به اخته و مقطوع التسل کردن خود و عزلت و فاصله گرفتن از همسر و خانواده و اجتماع خبر داد. آن حضرت به شدت او را از این کار منع کرد و فرمود: «برای کنترل شهوت، روزه بگیر و به جای ریاضت و رهبانیت مردود به مسجد برو و در انتظار نماز بنشین و به جای بیابان‌گردی، در جبهه‌های جنگ و حج و عمره شرکت کن، از همسر و عطریات استفاده کن و از اموال خود به محرومان بده و از حرام‌ها دوری و هجرت کن، این راه و روش من است و هر که از این روش اعراض کند و

۱. نهج البلاغه، خطبه

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۳. الأعراف: ۳۲.

۴. تفسیر روشن، ج ۸، ص ۳۲۶.

توبه نکنند، فرشتگان از ورود او به حوض کوثر منع خواهند کرد.^۱

پس زهد به این معنی که انسان به کلی از دنیا ببرد و از امکانات مادی و لذائذ دنیایی متلذذ نشود برداشت غلطی از زهد و تقوی است که قرآن کریم از آن نهی و معصومین علیهم السلام با آن مقابله کرده و یاران خود را به میانه روی دعوت کرده اند؛ و تنها چیزی که در شرع مقدس اسلام از آن نهی شده اسراف و دوری از محرمات است: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».^۲ تفسیر نمونه در ذیل آیه می نویسد: (کلمه «اسراف» کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود و این روش قرآن است که به هنگام تشویق به استفاده کردن از مواهب آفرینش، فوراً جلو سوءاستفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند).^۳

علاوه بر این، آیات و روایات متعددی براین واقعیت دلالت می کنند وقتی حضرت زکریا از حضرت مریم (س) در مورد میوه هایی که در نزدش بود سوال می کند جواب می دهد:

«كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۴:

هر وقت که زکریا به محراب نزد او می رفت، پیش او خوردنی می یافت. می گفت: ای مریم، اینها برای تو از کجا می رسد؟ مریم می گفت: از جانب خدا زیرا او هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می دهد.

در آیه شریفه اینکه می فرماید: «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». به هر که بخواهد روزی بی حساب می دهد متقین را استثنا نکرده بلکه طبق آیه شریفه «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: بگو: این روزی ها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند، خداوند به هر مومنی که بخواهد روزی بی حساب برایش می دهد و خصوصاً موضوع آیه، در مورد حضرت مریم (س) که یکی از زنان برگزیده عالم است و داستان غذاهایی که از بهشت برایش می رسید، می باشد؛ و روایاتی که در آشکار شدن برکات زمین در زمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) وارد شده از جمله:

«تُظْهَرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا وَتُبْدِي بَرَكَاتَهَا وَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِيَصَدَّقْتَهُ وَلَا لِبِرَّةٍ لِشُمُولِ الْغِنَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ»^۵

۱. تفسیر نورین، پیش، ج ۴، ص ۵۵.

۲. الأعراف: ۳۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۴۹.

۴. آل عمران: ۳۷

۵. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ و بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۹.

زمین برکات و گنج‌های خود را ظاهر می‌کند به گونه‌ای که از مؤمنین فقیری پیدا نمی‌شود تا صدقه برایش تعلق گیرد.

در روایت بحث در مؤمنین است اینکه اصلاً فقیری پیدا نمی‌شود و همه غنی و بی‌نیاز هستند، همه امکانات در دسترس مؤمنین هست، و تمام امکانات مادی زمان خود را دارند. شواهد زیادی مبنی بر اینکه لازمه ایمان و تقوا وزهد، فقر و استفاده نکردن از امکانات مادی دنیا نیست، موجود است که به این مقدار بسنده می‌شود. علاوه بر این در قرآن کریم خداوند تعالی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین در زیاده روی در بذل و بخشش می‌فرماید:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۱:

نه دست خویش از روی خست به گردن ببند و نه به سخاوت یکباره بگشای که در هر دو حال ملامت‌زده و حسرت‌خورده بنشین.

هر چند بذل و بخشش کار مطلوب و مورد پسند شرع و عقل است اما انسان حق ندارد به خاطر بذل و بخشش، خودش را فقیر کند و در نتیجه محتاج دیگران شود، پس در نتیجه مؤمنین باید امکانات دنیوی خود را حفظ کنند و از آن در راه حلال استفاده کنند و حتی در بخشش که پسندیده‌ترین سبک زندگی در نزد خدا هست حق زیاده روی ندارند.

آنچه که بیان شد در باب خوراک و پوشاک بود اما در باب نکاح به یک آیه بسنده می‌شود قرآن کریم به جهت اینکه مؤمنین در ازدواج با دختران یتیم دچار ظلم و خیانت در حق آنان نشوند می‌فرماید: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»^۲: از زنان هر چه شما را پسند افتد، دو دو و سه سه و چهار چهار به نکاح در آورید. مخاطب در آیه شریفه، مؤمنین هستند که می‌توانند تا چهار زوجه به صورت دائم برای خود اختیار کنند و تنها مانعی که شرع به نفع زن برای مرد قرار داده، این است که عدالت را رعایت کنند. پس مرد مومنی که دارای شرائط مذکور باشد می‌تواند چهار تا زن اختیار کند و چون بحث در آیه شریفه در مورد دختران یتیم و اجرای عدالت در حق آنان است معلوم می‌شود مخاطب آیه، افراد با ایمان و متقین و پرهیزکاران است. در باب نکاح علاوه بر این، از دیدگاه امامیه از دواج موقت بدون محدودیت جایز است، پس اسلام در باب نکاح که به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ»^۳ زنان از محبوبترین نعمت‌های دنیایی هستند، عرصه ازدواج را به این صورت وسیع گذاشته و محدودیتی در آن وجود ندارد.

۱. الإسراء: ۲۹.

۲. النساء: ۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۷۳، باب ۱۹ الطیب و فضله و أصله.

بالاخره دارایی دنیا و استفاده از مادیات دنیا زمانی خلاف زهد و تقوی است که:

اولاً: اسراف باشد «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».^۱

ثانیاً: امکانات مادی باعث فخر فروشی شود. «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ»^۲: به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و فرزند.

ثالثاً: دنیا هدف و وطن اصلی انسان باشد. «وَلَنِعْمَ دَارٌ مَّن لَّمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَّن لَّمْ يُوطِّنْهَا مَحَلًّا»^۳: دنیا چه خوش سرایی است، ولی برای کسی که بدان دل نبندد و چه دلپذیر جایی است، ولی برای کسی که آن را وطن اصلی خویش نداند.

۶-۱۳-۳ برداشت ناصحیح از تقوی وزهد

به نظر می‌رسد برداشت عموم مردم به ویژه متدینین افراطی از زهد و تقوی این است که پرهیزکار و زاهد کسانی هستند که از جهت مالی فقیر و از جهت خوراک به نان خالی، و از جهت پوشاک به لباسهای کهنه اکتفا می‌کنند، و هر کس غیر این باشد پرهیزکار نیست، همچنان که قرآن کریم به این برداشت ناصحیح از دین اشاره می‌کند و میفرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۴:

ای فرزندان آدم، به هنگام هر عبادت لباس خود بپوشید؛ و نیز بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید، که خدا اسرافکاران را دوست نمی‌دارد بگو: چه کسی لباسهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و خوردنیهای خوش طعم را حرام کرده است؟

و همچنین سخنان امام علی علیه السلام به یکی از اصحاب خود که خانه وزن و فرزندش را گذاشته و به کوه رفته بود و به اصطلاح عزلت‌گزینی کرده بود، فرمود:

«يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ أَ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ
الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»^۵:

۱. الأعراف: ۳۱.

۲. التكاثر: ۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳، ص ۳۴۵.

۴. اعراف، ۳۱ و ۳۲.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، ص ۳۲۴.

ای دشمنك جان خویش، شیطان پلید تو را به بیراهه کشیده، آیا به زن و فرزند خو درحم

نکردی گمان می‌کنی خداوند چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده آن گاه از اینکه از آنها

بهره‌مند شوی ناراضی است تو نزد خداوند بی‌مقدارتر از آنی که با تو این گونه رفتار نماید.

و روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مخالفت با این اندیشه غلط وارد شده، چون خطاب به عثمان بن مظعون، وقتی عثمان بن مظعون خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از تصمیم خود نسبت به اخته و مقطوع النسل کردن خود و عزلت و فاصله گرفتن از همسر و خانواده و اجتماع خبر داد. آن حضرت به شدت او را از این کار منع کرد و فرمود: «برای کنترل شهوت، روزه بگیر و به جای ریاضت و رهبانیتِ مردود به مسجد برو و در انتظار نماز بنشین و به جای بیابان‌گردی، در جبهه‌های جنگ و حج و عمره شرکت کن، از همسر و عطریات استفاده کن و از اموال خود به محرومان بده و از حرام‌ها دوری و هجرت کن، این راه و روش من است و هر که از این روش اعراض کند و توبه نکند، فرشتگان از ورود او به حوض کوثر منع خواهند کرد».^۱

خلاصه آیات و روایات، نشانگر یک برداشت غلط و اشتباهی از دین و درک غلط معنی زهد و تقوی است که پیشوایان دین با آن مقابله کرده‌اند.

نتیجه:

اولاً: قرائن موجود در عبارت نهج البلاغه بیانگر این است که مراد، بهره‌مندی‌های مادی و معنوی پرهیزکاران از دنیاست که هم در دنیا بهره‌مند شدند و هم برای آخرتشان پیش فرستادند، نه اینکه پرهیزکاران مثل مترفین غرق در لذائذ مادی دنیا باشند.

ثانیاً: زهد در اصطلاح دین به معنی ترک محرمات و کوتاهی آرزوها است و این منافاتی با زندگی با آسایش و استفاده به اندازه از امکانات و لذائذ مادی ندارد.

ثالثاً: برداشت نادرست از معنی زهد که به معنی ترک دنیا و عزلت‌گزینی و... است اما معنی صحیح زهد منافاتی با بهره‌مندی از امکانات و لذائذ مادی دنیا ندارد و پیشوایان معصوم علیهم السلام، پیروان خود را از زهد به معنی اول بر حذر داشته‌اند.

۱. تفسیر نور، ج ۴، ص ۵۵.

منابع و ماخذ

۱- کتاب‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد. شرح نهج‌البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید). مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم. چاپ اول، قم: کتابخانه عمومی آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷ هـ.ش.
۳. ابن ابی‌الدنیا، ابی بکر عبدالله بن محمد. مقتل الإمام أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام. مصحح: محمد باقر المحمودی. چاپ اول، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
۴. ابن عبد ربّه. العقد الفريد. تحقيق: محمد سعيد العريان. بی‌جا، بیروت: مكتبة الرياض الحديثه، دار الفكر، بی‌تا.
۵. ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق. تحقيق: شیخ محمدباقر محمودی، لبنان، بیروت.
۶. ابن کثیر، شیبانی، الكامل فی التاريخ، بیروت.
۷. بحرانی، سید هاشم. الإنصاف فی النص علی الأئمة علیهم السلام. مترجم: رسولی محلاتی، چاپ دوم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۸. بحرانی، میثم بن علی بن میثم. ترجمه شرح نهج‌البلاغه (ابن میثم). مترجم: قربانعلی محمدی مقدم- علی اصغر نوایی یحیی‌زاده. چاپ: اول، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ۱۳۷۵.
۹. ترجمه شرح نهج‌البلاغه (ابن میثم)، ج ۴.
۱۰. ثقفی کوفی اصفهانی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد. الغارات. تعليق: میر جلال‌الدین حسینی ارموی. چاپ اول، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹ ق.
۱۱. ثقفی کوفی اصفهانی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات. نوبت: اول، قم: دار الکتب، ۱۴۱۰ ق..
۱۲. حرانی، ابن شعبه. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله. چاپ دوم. قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. حرانی، ابن شعبه. تحف العقول. مترجم: کمره‌ای. چاپ: ششم، تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۴.
۱۴. حسینی خطیب، سید عبدالزهراء. مصادر نهج‌البلاغه و أسانیده. نوبت: چهارم، بیروت: دارالزهراء، ۱۳۶۷.
۱۵. خوارزمی، موفق بن احمد. المناقب. نوبت دوم، قم: جامعه مدرسین ۱۴۱۱ ق.

۱۶. سیدرضی. ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الاسلام)، مترجم: سید علی نقی فیض الاسلام. نوبت: پنجم، تهران: موسسه چاپ و انتشارات فقیه، ۱۳۷۳.
۱۷. شرح نهج البلاغه (المجلسی)، ج ۳.
۱۸. شوشتری، محمدتقی. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة. نوبت: اول، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۱۹. شیخ صدوق. أمالی الصدوق. چاپ: پنجم. بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ ق.
۲۰. شیخ طوسی، الفهرست، نجف: المكتبة المرتضوية.
۲۱. شیخ مفید. امالی مفید. ترجمه: حسین استادولی. نوبت اول، مشهد: آستان قدس، سال چاپ: ۱۳۶۴ ش.
۲۲. الطبري. تاريخ الأمم و الملوك. بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
۲۳. الطبري، عماد الدين. بشارة المصطفى. نجف: المكتبة الحيدريه: ۱۳۸۳ ق.
۲۴. طوسی، رجال الشيخ الطوسي. نجف: انتشارات حيدريه: ۱۳۸۱ ق.
۲۵. عاملي، سيد محسن امين، سيره معصومان. مترجم: علی حجتی کرمانی. نوبت چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. عبدالله بن مسلم بن قتيبة. الامامه والسياسة. تحقيق شبيري.
۲۷. عطائي، محمدرضا. آداب و اخلاق در اسلام. نوبت چاپ اول، مشهد: آستان قدس، ۱۳۶۹ ش.
۲۸. علامه حلي، الخلاصة للحلي. چاپ: قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق.
۲۹. کلينی، ابو جعفر محمد بن يعقوب. الكافي. چاپ دوم، تهران: اسلاميه، ۱۳۶۲ ش.
۳۰. کوفی، ابن اعثم. الفتوح. مترجم: مستوفی. مصحح: غلام رضا طباطبائی مجدد. بی چا، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، ۱۳۷۲ ش.
۳۱. کاشف الغطاء، هادی. مستدرک نهج البلاغه واسانیده. بی چا، بیروت: مكتبة الاندلس، بی تا.
۳۲. کلينی، ابو جعفر محمد بن يعقوب. اصول کافی. مترجم: حاج سيد جواد مصطفوی. نوبت اول، تهران: کتاب فروشی علميه اسلاميه، بی تا.
۳۳. کوفی، ابن اعثم. الفتوح، بیروت: دارالاضواء، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۳۴. مسعودی، علی بن حسین. إثبات الوصية للإمام علی بن ابی طالب. چاپ سوم، قم: انصاریان، چاپ سوم. ۱۴۲۶ ق،
۳۵. مسعودی، عبدالهادی. آسیب شناسی حدیث. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، ۱۳۹۲.

۳۶. مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. منشورات الشریف الرضی. بی تا.
۳۷. مصطفوی، حسن. تفسیر روشن. نوبت اول، تهران: مرکز نشر کتاب مکان، ۱۳۸۰ ش.
۳۸. مسعودی، علی بن حسین. إثبات الوصیة. مترجم: محمد جواد نجفی. تهران: نشر اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. ناشر: دار الکتب الإسلامية، مکان: تهران، سال: ۱۳۷۴ ش، نوبت: اول.
۴۰. منقری، نصرین مزاحم. وقعه صفین. قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ ق.
۴۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۴ ش.
۴۲. موسوی، سید صادق. تمام نهج البلاغة. مصحح: فرید سید. تهران: موسسه امام صاحب الزمان (عج) ۱۳۷۶.
۴۳. نجاشی، احمد بن علی. رجال النجاشی. قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۴۴. نویری. نهاية الأرب في فنون الأدب. قاهره: دار الکتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۳ ق.
۴۵. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خویی). مصحح: سید ابراهیم میانجی. نوبت چهارم، تهران: مکتبه الاسلامیة سال، ۱۳۵۸.
۴۶. ورام ابن ابی فراس. مجموعة ورام (تنبيه الخواطر). قم: مکتبه الفقهيہ، بی تا.

۲- مقاله

حقی، زهرا، محمدرضا سبحانی نیا. «نقد انگاره نا روا بودن ستایش های امیرالمؤمنین عليه السلام از خود با تکیه بر خطبه های نهج البلاغه». نشریه کتاب سنت، شماره ۳. ۱۳۹۳ ش.

پی‌نوشت

۱- خودستایی‌ها

چنان‌که در فصل سوم بیان شد، بالغ بر ۵۰ سخن در بین فرموده‌های امام علیه السلام به صورت صریح بیانگر خودستایی امام علیه السلام است، عمده این فرموده‌ها در بخش خطبه‌ها و مواردی در قسمت نامه‌های نهج‌البلاغه جای گرفته‌اند، مخاطب غالب این فرموده‌ها عموم مردم و در مواردی اشخاص هستند، در مواردی به معرفی اهل بیت علیهم السلام پرداخته و در موارد زیادی فضائل خویش را بیان می‌دارند، علم، ایمان، صبر، شجاعت، عدالت، ثبات قدم، صراحت در گفتار و کردار، سبقت در ایمان، یاری پیامبر صلی الله علیه و آله، اصالت نسب، از جمله فضائلی هستند که امام علیه السلام بر آن پرداخته‌اند. مواردی که در اینجا ذکر می‌شود با جستجوی بخش خطبه‌ها و نامه‌ها جمع‌آوری شده، و احتمال می‌رود با دقت بیشتر، موارد دیگری، بر این موارد اضافه شود و همچنین سخنان مذمت‌آمیزی که در بین سخنان امام علیه السلام به چشم می‌خورد که تعداد آن‌ها نیز حدود ۳۲ مورد می‌باشد و بعد از موارد خودستایانه ذکر خواهد شد. این موارد به دلیل اینکه، بالغ بر ۲۰ صفحه می‌باشد از ذکر آن در متن نهج‌البلاغه خوداری شد و به دلیل اینکه زحمت وقت زیادی برای جستجوی این موارد صرف شده و می‌تواند مفید واقع شود چاره‌ای از ذکر آنان نبود.

طبق روایت ابن عباس وقتی ابن عباس در مورد خلافت از حضرت علیه السلام سوال می‌کنند:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»^۱

آگاه باشید. به خدا سوگند که «فلان» خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد و نیک می‌دانست که پایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب. سیلها از من فرو می‌ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله رفیع من نیست. پس میان خود و خلافت پرده‌ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتیم.

«فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ

النَّظَائِرِ»^۲

بار خدایا، در این شورا از تو مدد می‌جویم. چسان در منزلت و مرتبت من نسبت به خلیفه نخستین تردید روا داشتند، که اینک با چنین مردمی همسنگ و هم‌ترازم شمارند.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳، ص ۴۸.

«أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يَقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ»^۱

بدانید. سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده، که اگر انبوه آن جماعت نمی بود، یا گرد آمدن یاران حجت را بر من تمام نمی کرد و خدا از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمکاران و گرسنگی ستمکشان خاموشی نگزینند، افسارش را بر گردنش می افکنم و رهایش می کردم و در پایان با آن همان می کردم که در آغاز کرده بودم؛ و می دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه ماده بزی هم کم ارجح تر است.

خطبه ۴ در جنگ جمل و بعد از کشته شدن طلحه و زبیر
بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلُمَاءِ وَ تَسْتَمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعُلَيَاءِ وَ بِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السَّرَارِ: در تاریکی، راه خود را به هدایت ما یافتید و بر قله عزت و سروری فرا رفتید و از شب سیاه گمراهی به سپیده دم هدایت رسیدید.^۲
الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعُجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ عَزَبَ رَأْيِي أَمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتُهُ: امروز این زبان بسته را گویا کرده‌ام، باشد که حقایق را به شما بگویم. در پرتگاه غفلت سرنگون شود، اندیشه کسی که به خلاف من ره می سپرد، که من از آن روز که حق را دیده‌ام، در آن تردید نکرده‌ام.

بعد از بیعت مردم با ابوبکر وقتی ابن عباس و ابو سفیان می خواهند با حضرت عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کنند: «إِيَّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ»^۳
عباس و ابو سفیان بن حرب از او خواستند که به خلافت با او بیعت کنند. ای مردم، بر درید امواج فتنه‌ها را به کشتی‌های نجات.

«وَ اللَّهُ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَا ضَطْرَبْتُكُمْ اضْطِرَابَ الْأُرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ»^۴

به خدا سوگند، دلبستگی پسر ابو طالب به مرگ از دلبستگی کودک به پستان مادر بیشتر است. ولی اسراری در دل نهفته دارم، که اگر آشکار کنم، لرزه بر اندامتان افتد، چونان که طناب فرو شده در چاه می لرزد.
قبل از آغاز جنگ جمل وقتی اصحاب به امام عَلَيْهِ السَّلَام پیشنهاد می دهند که از تعقیب طلحه و زبیر صرف نظر کنند:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۴۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴، ص ۵۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵، ص ۵۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۵، ص ۵۲.

«وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّذَمِ حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَائِلُهَا وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا وَ لَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ وَبِالسَّمْعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَذْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ مِنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهِ (صلی الله علیه وسلم) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا»^۱

به خدا سوگند، که من همانند آن کفتار نیستم، که با آواز کوبیدن سنگ و چوب در کنامش، به خوابش کنند تا بر در کنام رسند و صیادانش، بفریب، به دام اندازند. بلکه به پایمردی یارانی که روی به حق دارند، روی برتافتگان از حق را فرو می‌کوبم؛ و به مدد کسانی که گوش به فرمان من نهاده‌اند، شورشگرانی را که همواره در حق من تردید می‌ورزیده‌اند، می‌زنم؛ و این شیوه من است تا مرگم فرا رسد. سوگند به خدا، که از آن زمان که رسول الله (صلی الله علیه و آله) رخت به سرای دیگر برده است تا به امروز، مرا از حقم بازداشته‌اند و دیگری را بر من برتری داده‌اند و برگزیده‌اند.

«وَلَسْنَا نَزْعُهُ حَتَّى نُفِجَ وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمَطَّرَ»^۲

ما چون تندر نمی‌خروشیم، مگر آن گاه، که خصم را فرو کوبیم و سیل روان نمی‌کنیم مگر آن گاه که بیاریم. درباره اموال فراوان بیت المال که عثمان به بعضی از خویشاوندان خود بخشیده بود.

«وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً»^۳

به خدا سوگند، اگر چیزی را که عثمان بخشیده، نزد کسی بیابم، آن را به صاحبش باز می‌گردانم، هر چند، آن را کابین زنان کرده باشند یا بهای کنیزکان که در دادگری گشایش است.

اولین سخنرانی امام علیه السلام پس از بیعت مردم مدینه در سال ۳۵

«وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشَمَةً وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً وَلَقَدْ نُبْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمُ»^۴

به خدا سوگند، که هیچ سخنی را پنهان نداشته‌ام و دروغ نگفته‌ام که من از چنین مقامی و چنین روزی آگاه شده بودم.

ایراد شده در شهر کوفه:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶، ص ۵۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹، ص ۵۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵، ص ۵۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۵۷.

«وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ أَمُضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ فَعَلِيَّ ضَامِنٌ لِفَلَجِكُمْ أَجَلًا إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا»^۱

به جان خودم سوگند، در نبرد با کسی که مخالفت حق کند و طریق گمراهی سپرد، نه مدهانه می‌کنم و نه سستی. ای بندگان خدا، از خدای بترسید و از خشم خدا، در پناه رحمت خدا بگریزید؛ و آن راه روشنی را که در پیش پای شما گشاده است بسپرد و به آنچه شما را بدان مکلف ساخته، قیام کنید که علی ضامن پیروزی شماست در آن جهان، هر چند، در این جهان پیروزی حاصل نکنید.

۱۲- در سال ۴۰ هجری زمانی که گزارش‌های پیاپی شکست یاران امام علیه السلام به کوفه می‌رسید:

«فَأَبْدَلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي»^۲

بہتر از ایشان را به من ارزانی دار و بدتر از مرا بر ایشان برگمار.

۱۳- وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری و سستی مردم به امام ابلاغ شد
«وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ»^۳

آیا در میان رزم‌آوران، رزم‌دیده‌تر از من می‌شناسند، یا کسی را که پیش از من قدم به میدان جنگ نهاده باشد وقتی که من به آوردگاه می‌رفتم، هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم و حال آنکه، اکنون از شصت سالگی برگزیده‌ام.

در سال ۳۶ هجری به هنگام عزیمت به شهر بصره، جهت جنگ با ناکثین در سرزمین ذی قار:

«أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَدَافِيرِهَا مَا عَجَزْتُ وَلَا جَبُنْتُ وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا فَلَا تُقْبَنُ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ»^۴

به خدا سوگند، که من از افراد سپاه او بودم و بودم تا همه دشمنان روی به واپس کردند و من نه ناتوانی نمودم و نه بیم به دل راه دادم. اکنون در این راه هم که می‌روم همانند راهی است که با رسول الله ﷺ رفته بودم. امروز هم باطل را برمی‌دارم تا چهره حق از پهلوی آن آشکار شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۴، ص ۶۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۵، ص ۶۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ص ۷۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۳، ص ۷۷.

پس از شکست شورشیان خوارج، در سال ۳۸ ه برای بسیج کردن مردم جهت مبارزه با شامیان در «نخيله کوفه» ایراد فرمود

«فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبٌ بِالْمَسْرِفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَ تَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَ الْأَقْدَامُ»^۱

ولی من به خدا سوگند، پیش از آنکه به دشمن فرصتی چنین دهم، با شمشیر مشرقی خود، چنانش می‌زنم که استخوانهای کاسه سرش در هوا پراکنده و دستها و پاهایش جدا گردد.

پس از ماجرای حکمیت و نیرنگ عمرو عاص که ابو موسی را فریب داد و طبق شروطی که برای حکمیت قبول کردند عملی نشد

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحُسْرَةَ وَ تُعَقِّبُ النَّدَامَةَ وَ قَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي»^۲

اما بعد. بدانید که نافرمانی نیکخواه مهربان و دانای تجربت آموخته، موجب حسرت است و پشیمانی در پی دارد. من در این حکمیت، رأی و نظر خود را با شما در میان نهادم.

پس از فرونشاندن شورش نهروان در سال ۳۸ هجری در کوفه:

«فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا وَ مَصَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا وَ كُنْتُ أَخْفَضُهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ قُوَّةً فَطَرْتُ بِعَنَانِهَا وَ اسْتَبَدَدْتُ بِرَهَانِهَا كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ وَ لَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ وَ لَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَعْمَزٌ الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ أَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) وَ اللَّهُ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ»^۳

به یاری دین برخاستم، در روزگاری که همه در کارستی می‌نمودند؛ و در آن هنگام که هرکس سر در لاک خود فرو برده بود، این من بودم که سر برافراشتم. [و در آن هنگام، که زبان همگان بسته بود، این من بودم که به سخن آمدم.] و در آن هنگام که همه در راه مانده بودند، این من بودم که به هدایت نور خدا راه خویش پی گرفتم. ادعایم از همه کمتر بود و حال آنکه، بر همگان پیشی بسته بودم و زمام کارها به دست گرفته و پیش می‌تاختم و بتنهایی، از همه گرو می‌بردم. همانند کوهی که تندرهای نجنبانندش و توفانها برنکنندش. هیچکس بر من عیبی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۴،

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۵، ص ۷۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳۷،

نتوانست گرفت و در غیبت من سخنی نتوانست گفت. اکنون هر ذلیل ستمدیده‌ای در نزد من عزیز و ارجمند است تا حقش را بگیرم و به او دهم و هر نیرومند سرکش در نزد من ناتوان و حقیر است که حق ستمدیدگان را از او بستانم. ما به قضای خداوند راضی هستیم و تسلیم فرمان او. پنداری که من بر رسول الله ﷺ دروغ می‌بندم به خدا سوگند، من نخستین کسی هستم که پیامبری او تصدیق کرده‌ام.

در سال ۴۰ هجری، روزهای آخر عمر شریف خود در نکوهش و هشدار کوفیان به فتنه بنی امیه «وَأَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي فَإِنِّي وَلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ»^۱ اما بیزاری، از من بیزاری مجوید که من بر فطرت اسلام زاده شده‌ام و به ایمان و هجرت بر دیگران سبقت گرفته‌ام.

پس از ماجرای حکمیت و شنیدن شایعات فراوان در نکوهش خوارج «أَبْعَدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه) أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ لَقَدْ صَلَّلْتُ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»^۲

آیا پس از آنکه به خدا ایمان آورده‌ام و همراه رسول الله ﷺ جهاد کرده‌ام، به کفر خود اقرار کنم برآستی، اگر چنین کنم گمراه شده‌ام و هرگز از هدایت یافتگان نبوده‌ام.

سال ۳۹ هجری پس از شنیدن غارتگری‌های فرماندهان معاویه در «عين التمر» در نکوهش کوفیان «وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»^۳ می‌دانم داروی درد شما چیست و این کژی را چگونه راست توان کرد. ولی نمی‌خواهم شما را اصلاح کنم، در حالی که خود را تباه کرده باشم.

سال ۳۸ پس از فریب خوردن کوفیان از مکر و حيله عمرو عاص و معاویه، هشدارگونه فرمود «فَعَلَى مَنْ أَكْذَبَ عَلَى اللَّهِ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ»^۴

به چه کسی دروغ می‌بندم آیا به خدا دروغ می‌بندم، در حالی که، من نخستین کسی هستم که به او ایمان آورده‌ام یا بر پیامبر او دروغ می‌بندم، در حالی که، من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کرده‌ام. سال ۲۳ پس از قتل عمر، در روز شورا آن هنگامی که مردم برای بیعت عثمان جمع شدند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۸، ص ۹۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۶۹، ص ۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۷۱، ص ۱۰۰.

«لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَوَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمْتَ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً»^۱

دانسته‌اید که من از دیگران به خلافت سزاوارترم. به خدا سوگند، مادامی که کار مسلمانان بسامان باشد و جز بر من بر دیگران ستمی نرود، آن را واگذاشته، مخالفت نمی‌ورزم.

سال ۳۶ هجری وقتی بنی امیه با تهمت‌های فراوان آن حضرت را در خون عثمان شریک می‌پندارند
«أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي أَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَّالُ سَابِقَتِي عَنْ تَهْمَتِي وَلَمَّا وَعَظَهُمُ
اللَّهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ وَخَصِيمُ النَّاكِثِينَ الْمُزْتَابِينَ»^۲

آیا باز نداشت بنی امیه را از عیب نهادن بر من، شناختشان از من آیا سابقه من در دین، نادانان را از تهمت نهادن بر من مانع نگردید خداوند اندرزشان داده و اندرز خدا از سخن من رساتر است. من بر ضد کسانی که از دایره دین پای بیرون می‌نهند احتجاج می‌کنم. من خصم کسانی هستم که در دل شک و تردید می‌پرورند.

طبق نقل برخی از مورخان پس از حادثه جنگ نهروان
«فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ»^۳

اکنون، پیش از آنکه مرا نیابید، هر چه خواهید از من پرسید. سوگند به آنکه جان من در قبضه قدرت اوست، از هر واقعه‌ای که از این زمان تا روز قیامت اتفاق می‌افتد، اگر از من پرسید شما را پاسخ خواهم داد.
پس از جنگ جمل در ستایش از یاران

«نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبْوَةِ وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ
نَاصِرُنَا وَ مُجِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عَدُونَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ»^۴

ما شجره نبوتیم و جایگاه فرود آمدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه و معادن علم و چشمه‌های حکمت. آنکه ما را یاری دهد و دوست بدارد، سزاوار است که منتظر رحمت خداوندی باشد و دشمن ما و آنکه کینه ما را و آنکه کینه ما را به دل دارد، در انتظار قهر خداوند.

پس از جنگ صفین و نهروان، وقتی مردم را برای سرکوبی معاویه فراخواند و سکوت کردند:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۴، ص ۱۰۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۵، ص ۱۰۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۳، ص ۱۳۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، ص ۱۶۲.

«فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوَّلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ»^۱

به خدا سوگند، من اولای به مردم از خود مردم هستم.

یاد آوری ویژگی های اهل بیت علیه السلام و اندرز یاران

«وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَى تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا وَ اضْطَرَبَ

ثَقَالُهَا»^۲

من به منزله محور این آسیابم که در جای خود ثابت است و آسیاب به گرد آن می چرخد و اگر از جای کنده

شود، گردش چرخ زبرین آشفته شود و سنگ زیرین از جای بشود.^۳

خطاب به خوارج پس از پافشاری در شورشگری

«تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ وَ عِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَبْوَابُ

الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ»^۴

به خدا سوگند، رساندن پیامها و وفای به وعده ها و معنی کلمات را به من آموختند. ابواب حکمت، نزد ما

اهل بیت است و چراغ دین را ما افروخته ایم.

«وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِيَ مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ»^۵

زیرا کتاب خدا با من است و از آن زمان که با آن بوده ام، از آن جدا نشده ام.

به هنگام نبرد در جنگ صفین خطاب به سربازان خویش فرمود

«وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَيَّ الْفِرَاشِ فِي

غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ»^۶

سوگند به کسی که جان پسر ابو طالب در دست اوست، که تحمل هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است از

مردن در بستر [که در غیر طاعت خدا باشد].

به امام گفتند معاویه با هدایا و پول های فراوان آنها را جذب می کند شما هم از اموال عمومی به اشراف عرب

و بزرگان قریش ببخش و از تقسیم مساوی بیت المال دست بردار تا به تو گرایش پیدا کنند

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸، ص ۱۷۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰، ص ۱۷۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۹، ص ۱۷۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰، ص ۱۷۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲، ص ۱۷۹.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳، ص ۱۸۰.

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا»^۱

آیا مرا فرمان می‌دهید که پیروزی را طلب کنم، به ستم کردن بر کسی که زمامدار او شده‌ام به خدا سوگند، چنین نکنم تا شب و روز از پی هم می‌آیند و در آسمان ستاره‌ای از پس ستاره دیگر طلوع می‌کند.

در منبر کوفه علل پذیرش حکومت و صفات یک رهبر عادل را بیان می‌دارد
«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاسَ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»^۲

بار خدایا، تو می‌دانی، که آن کارها که از ما سر زد، نه برای همچشمی بود و نه رقابت در قدرت و نه خواستیم از این دنیای ناچیز چیزی افزون به چنگ آوریم. بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین تو را که دگرگون شده بود بازگردانیم و بلاد تو را اصلاح کنیم.

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَوَضَعَهُمْ وَاعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَأَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى وَيُسْتَجَلَى الْعَمَى»^۳

کجایند کسانی که پنداشتند که راسخان در علم آنهایند، نه ما اهل بیت بر ما دروغ می‌بندند و ستم روا می‌دارند. خداوند ما را فرا برده و آنان را فروهشته. به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را به درون برده و آنها را از در رانده است. راه هدایت به پایمردی ما طلب شود و کوری و گمراهی به ما از میان برود.

«نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا»^۴

ما چون پیرهن که به تن چسبیده است، به نبوت نزدیکیم. ما یاران نبوت و خازنان نبوت و درهای ورود به نبوت هستیم. باید که از درها به خانه‌ها در آیند، هر کس نه از در به خانه در آید، دزدش خوانند.

«وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطَقُ إِلَّا صَادِقًا وَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ وَبِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ وَمَنْجَى مَنْ يَنْجُو وَمَالَ هَذَا الْأَمْرِ وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَعُهُ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶، ص ۱۸۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱، ص ۱۸۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴، ص ۲۰۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴، ص ۲۱۵.

فِي أُذُنِي وَ أَفْضَىٰ بِهِ إِلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنْهَأُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتْنَاهِيَ قَبْلَكُمْ عَنْهَا»^۱

سوگند به کسی که محمد (صلی الله علیه و آله) را براستی به رسالت مبعوث داشته و او را از همه آفریدگان برگزیده که جز به راستی سخن نمی گویم که رسول الله (صلی الله علیه و آله) مرا از همه چیز آگاه ساخته است و گفته است که چه کسی، چسان به هلاکت رسد و چه کسی، چسان رهایی یابد و سرانجام کار چه خواهد بود. هر چه در خاطر من گذشت، پاسخش را به گوش من فرو خواند و در آن باب با من سخن گفت. ای مردم، به خدا سوگند، که من شما را به هیچ فرمانی ترغیب نمی کنم، جز آنکه، خود به انجام دادن آن بر شما پیشی می گیرم و شما را از معصیتی نهی نمی کنم جز آنکه، خود پیش از شما از انجام دادن آن باز می ایستد.

«أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَ حَاجِجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ»^۲

من گواه شمایم و در روز قیامت از سوی شما حجت می آورم.
«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ وَ لَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَ لَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَ لَا مَجْحُودٍ تَكْوِينُهُ شَهَادَةً مَنْ صَدَقَتْ نَبِيُّهُ وَ صَفَتْ دِخْلَتُهُ وَ خَلَصَ يَتِيئُهُ وَ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»^۳

شهادت می دهم که جز الله خدایی نیست. هیچ چیز همتای او نیست و در او تردید روا نبود، نه دینش را توان پوشیده داشت و نه آفرینش را انکار توان کرد. شهادت می دهم، شهادت کسی که نیتش صادق است و باطنش از هر شائبه مبرا است و یقینش خالص است و کفه ترازوی عملش به نیکی سنگین است.
«إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا»

مثل من در میان شما چون چراغی است در تاریکی که هر که پای به درون تاریکی نهد از آن نور گیرد.
«إِنْ أَمَرْنَا صَعْبَ مُسْتَصْعَبٍ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ وَ لَا يَعْجِي حَدِيثُنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ. أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَا تَأْتِي بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرَجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا»^۴

حقیقت امر ما سخت است و بر مردم سخت آید. کسی آن را نتواند برداشت مگر بنده مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است و حدیث ما را فرا نگیرد جز سینه های امین و خرده های استوار. ای مردم از من بپرسید

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، ص ۱۲۵۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸، ص ۲۵۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷، ص ۲۷۷.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹، ص ۲۸۰.

پیش از آنکه مرا نیابید [که ما به راههای آسمان داناتریم از راههای زمین]؛ و پیش از آنکه فتنه چو نان اشتی
گریخته از صاحب خود گام بردارد و مهار خود زیر پای درنوردد و خردمندان را سرگردان سازد.

«وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتَّبَاعَ الْفَصِيلِ أَتَّرَ أُمُّهُ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي
بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَحْرَاءَ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ
يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ
وَالرَّسَالَةَ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ»^۱

من همواره، چون بچه شتری که در پی مادر رود در پی او می‌رفتم و او هر روز یکی از صفات پسندیده‌اش را
بر من آشکار می‌نمود و مرا می‌فرمود که بدان اقتدا کنم. هر سال در غار حراء، زمانی چند خلوت می‌گزید. من
او را می‌دیدم و جز من کسی نمی‌دید. روزگاری جز خانه‌ای که رسول الله ﷺ و خدیجه و من در آن می‌زیستیم،
اسلام را دیگر خانه‌ای نبود. نور وحی و رسالت را به چشم می‌دیدم و بوی نبوت را می‌شنیدم.

«وَاللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أُسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ»^۲

به خدا سوگند، مکر و خدعه مرا غافلگیر نکند و در سختیها ناتوان نشوم.
طلحه و زبیر پس از بیعت با امام علیه السلام اعتراض کردند که چرا در امور کشور با آنان مشورت نکرده و
از آن‌ها کمک نگرفته است.

«لَقَدْ نَقَمْتُمَا يَسِيرًا وَأَرْجَاتِمَا كَثِيرًا أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمَا فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُكُمَا عَنْهُ أَمْ
أَيُّ قَسَمٍ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيَّكُمْ بِهِ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهَلْتُهُ
أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ. وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي
إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا»^۳

شما دو تن به اندک ناخشنود شدید و کارهای بسیاری را به تأخیر انداختید. چرا نمی‌گویید که شما را در چه
چیزی حقی بوده و من آن را از شما دریغ داشته‌ام و در تصرف کدام نصیب و عطایی خود را بر شما ترجیح نهاده‌ام
یا کدام حق و دعوایی بود که یکی از مسلمانان نزد من آورد و من در ادای آن ناتوان بوده‌ام یا حکم آن نمی‌دانسته‌ام
یا در آن خطا نموده‌ام به خدا سوگند، نه به خلافت رغبتی داشتم و نه به حکومت نیازی. این شما بودید که مرا به
آن فراخواندید و بر من تحمیلش نمودید.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰، ص ۳۱۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵، ص ۳۲۱.

وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاحِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى^۱

به خدا سوگند، اگر همه هفت اقلیم عالم را و هر چه در زیر آسمان است به من دهند تا نافرمانی خدا کنم، آن قدر که پوست جوی را از مورچه‌ای ببرایم، نپذیرم؛ و این دنیای شما برای من از برگی، که ملخی می‌خاید، حقیرتر است. علی را با نعمتی که روی در زوال دارد و لذتی که پایدار نمی‌ماند چه کار.

«فَجَعَلْتُ أَتَّبِعُ مَا خَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَأَطَا ذِكْرُهُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى الْعَرَجِ»^۲

راهی را که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در پیش گرفته بود، پی گرفتم و به یاد او گام نهادم تا به عرج رسیدم.

هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَصَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَهُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَلَا نَجْجُ الْإِعْتِصَامِ بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نَصَابِهِ وَانْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنَبَتِهِ^۳

آنان حیات علم و مرگ جهل‌اند. حلمشان شما را از علمشان خبر می‌دهد. [و ظاهرشان از باطنشان] و خاموشیشان از سخن گفتنشان. با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند. ستونهای اسلام‌اند و پناهگاه آن. به پایمردی ایشان حق به جایگاه خود بازگشت و باطل از جایگاه خود رانده شد و زبانش از بن بریده گردید. فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ يُقَرَّنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي وَلَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ مُدَّعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ^۴

و شگفتا از این روزگار که مرا قرین کسی ساخته که هرگز چون من برای اسلام قدمی برنداشته و او را در دین سابقه‌ای چون سابقه من نبوده است. سابقه‌ای که کس را بدان دسترس نیست، مگر کسی ادعایی کند که من او را نمی‌شناسم و نپندارم که خدا هم او را بشناسد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵، ص ۳۲۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۶، ص ۳۵۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹، ص ۳۵۷.

۴. نهج البلاغه، نامه ۹، ص ۳۶۹.

«فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالِكَ شَدْخَاءُ يَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِيَ وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَ لَا اسْتَحَدْتُ نَبِيًّا وَ إِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ»^۱

من ابوالحسنم. کشته نیای تو و دایی تو و برادر تو در روز بدر سرشان شکافتم. اکنون همان شمشیر با من است و با همان دل با دشمن روبرو می‌شوم. نه دین دیگری برگزیده‌ام و نه پیامبری نو. بر همان راه و روشی هستم که شما به اختیار ترکش کردید و به اکراه در آن داخل شدید.

وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةُ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبُ كَعْبِدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَ لَا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ وَ لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ^۲

اما این سخنت که گویی، ما فرزندان عبد مناف هستیم، آری ما نیز چنین هستیم، ولی امیه کجا و هاشم کجا حرب کجا و عبد المطلب کجا ابو سفیان کجا و ابو طالب کجا مهاجر در راه خدا را با آزاد کرده چه نسبت؛ و آنکه نسبی صریح و آشکار دارد، با آنکه خود را به خاندانی بسته است، هرگز برابر نباشد. آنکه بر حق است همتای آنکه بر باطل است نبود و مؤمن کجا و دغلکار کجا.

فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزِّنَا وَ لَا عَادِي طَوْلَنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكَحَّنَا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذَّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ^۳

ما پروردگان خداییم و دیگر مردم پروردگان ما هستند. اگر با خاندان شما در آمیختیم و چون همتایان با شما رفتار کردیم، در عزّت و شرف دیرین ما نقصانی پدید نیامد. از شما زن گرفتیم و به شما زن دادیم، در حالی که، همتایان ما نبودید. به راستی شما را با ما چه نسبت رسول الله ﷺ از ماست و آن دروغگو که تکذیبش نمود از شماست. اسد الله از ماست و اسد الأحلاف از شماست. سرور جوانان بهشت از ماست و صبیبة النار از شماست. بهترین زنان جهان از ماست و حمالة الحطب از شماست؛ و بسا چیزهایی دیگر که از فضایل ما هستند و یادکردنشان به زیان شماست.

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۰، ص ۳۷۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۱۷، ص ۳۷۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸، ص ۳۸۶.

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْأَلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا
أَمْنَا وَ كَفَرْتُمْ وَ الْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَ فُتِنْتُمْ»^۱

امروز هم ما استوار ایستاده‌ایم و شما به فتنه گراییده‌اید و اسیر هوا شده‌اید. هیچیک از مسلمانان قوم شما، جز به اکراه، اسلام نیاوردند، آن هم پس از آنکه سران عرب به رسول الله (صلی الله علیه و آله) گرویده بودند.

۲- سخنان مذمت آمیز

سخنان مذمت آمیز طبق تحقیق ۳۲ مورد می‌باشد که به سمع نظرتان می‌رسد.

۱- طبق روایت ابن عباس، وقتی ابن عباس در مورد خلافت از امام عَلَيْهِ السَّلَام سوال می‌کنند:

فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا فَصَيَّرَهَا
فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كُلُّهَا وَ يَحْشُنُ مَسْهَا وَ يَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَ الْإِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا
كَرَاكِبِ الصَّعَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ وَ إِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ^۲

ای شگفتا. در آن روزها که زمام کار به دست گرفته بود همواره می‌خواست که مردم معافش دارند ولی در سرایشب عمر، عقد آن عروس را بعد از خود به دیگری بست. بنگرید که چسان دو پستانش را، آن دو، میان خود تقسیم کردند و شیرش را دوشیدند. پس خلافت را به عرصه‌ای خشن و درشتناک افکند، عرصه‌ای که درشتی‌اش پای را مجروح می‌کرد و ناهمواری‌اش رونده را به رنج می‌افکند. لغزیدن و به سر در آمدن و پوزش خواستن فراوان شد. صاحب آن مقام، چونان مردی بود سوار بر اشتی سرکش که هرگاه مهارش را می‌کشید، بینی‌اش مجروح می‌شد و اگر مهارش را سست می‌کرد، سوار خود را هلاک می‌ساخت.

۲- «إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ بَيْنَ ثِيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بُنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ
نَبْتَةَ الرَّيِّعِ إِلَى أَنْ أَنْتَكْتَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ»^۳

آن گاه «سومی» برخاست، در حالی که از پرخوارگی باد به پهلوها افکنده بود و چونان ستوری که همی جز خوردن در اصطبل نداشت. خویشاوندان پدریش با او همدست شدند و مال خدا را چنان با شوق و میل فراوان خوردند که اشتران، گیاه بهاری را. تا سرانجام، آنچه را تابیده بود باز شد و کردارش قتلش را در پی داشت؛ و شکمبارگیش به سر در آوردش.

۳- روز جمعه سال ۳۶ هجری پس از پایان جنگ در مسجد جامع شهر در نکوهش مردم بصره

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۴، ص ۴۵۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۴۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۴۸.

«كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتَّبَعَ الْبَهِيمَةَ رَعَا فَأَجَبْتُمْ وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ أَخْلَافُكُمْ دِقَاقٌ وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ»^۱

(در نکوهش مردم بصره) شما سپاهیان آن زن بودید و پیروان آن ستور. که چون بانگ کرد اجابتش کردید و چون کشته شد روی به گریز نهادید. خلق و خویتان همه فرومایگی است. پیمانهایتان گسستگی است و دینتان دورویی است و آبتان شور است. آن کس که در میان شما زیست کند گرفتار کیفر گناه خویش است.

۴- قبل از آغاز جنگ جمل در نکوهش شهر بصره و مردم آن دیار
«أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ خَفَّتْ عُقُولُكُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومُكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ وَأُكْلَةٌ لَأَكِلٍ وَ فَرِيسَةٌ لَصَائِلٍ»^۲.

سرزمینتان به آب نزدیک است و از آسمان دور. مردمی سبک عقل هستید و بردباریتان سفيهانه. آماج هر تیر بلایید و طعمه هر خورنده و شکار هر کس که بر شما تاخت آورد.

۵- جواب امام علیه السلام به اشعث بن قیس وقتی به یکی از مطالب آن اعتراض کرد و گفت این سخن به زیان شما، نه به سود تو است

«مَا يُذِيرُكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ حَايَكَ ابْنُ حَايِكَ مُنَافِقُ ابْنُ كَافِرٍ»^۳

تو چه دانی، که چه چیز به سود من است و چه چیز به زیان من. لعنت خدا بر تو باد و لعنت لعنت‌کنندگان. ای که خود و پدرت همواره دروغی چند به هم می‌بافته‌اید. ای منافق فرزند کافر.

۶- سال ۴۰ هجری زمانی که گزارش‌های پیاپی از شکست یاران امام علیه السلام به کوفه می‌رسید
«وَإِنِّي وَاللَّهِ لَاظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدُ الْوَلَدِ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَ طَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَ بِأَدَانِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَ خِيَانَتِكُمْ وَ بَصَالِحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَ فَسَادِكُمْ فَلَوْ ائْتَمَنْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ»^۴

(سرزنش یاران جهت‌کندی و رکود در جهاد و مخالفت از دستورهای رهبری) به خدا سوگند، پندارم که این قوم بزودی بر شما چیره شوند. زیرا آن‌ها با آنکه بر باطل‌اند، دست در دست هم دارند و شما با آنکه بر حق هستید، پراکنده‌اید. شما امامتان را، که حق با اوست، نافرمانی می‌کنید و آنان پیشوای خود را با آنکه بر باطل است

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳، ص ۵۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴، ص ۵۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹، ص ۶۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۵، ص ۶۷.

فرمانبردارند. آنان با بیعتی که با پیشوای خود کرده‌اند، امانت نگه می‌دارند و شما خیانت می‌ورزید. آنان در شهرهای خود اهل صلاح و درستی هستند و شما اهل فساد و نادرستی. به گونه‌ای که اگر قدحی چوبین را به یکی از شما سپارم، ترسم که حلقه‌ها و تسمه آن را بدزد.

۷- وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری و سستی مردم به امام ابلاغ شد «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُم وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنَتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَّعْتُمُونِي نُغْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعَصِيَانِ وَ الْخِذْلَانِ»^۱

ای به صورت مردان عاری از مردانگی، با عقل کودکان و خرد زنان به حمله آمیده، کاش نه شما را دیده بودم و نه می‌شناختم. این آشنایی برای من، به خدا سوگند، جز پشیمانی و اندوه هیچ ثمره‌ای نداشت. مرگ بر شما باد، که دلم را مالا مال خون گردانیدید و سینه‌ام را از خشم آکنده ساختید و جام زندگیم را از شرنگ غم لبریز کردید و با نافرمانیهای خود اندیشه‌ام را تباه ساختید.

۸- پس از آن که ضحاک بن قیس از طرف معاویه در سال ۳۸ هجری به کاروان حجاج بیت الله، حمله کرد و اموال آنان را به غارت برد:

«أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُكُمْ يُوهِي الصَّمَّ الصَّلَابَ وَ فِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءَ.»^۲

ای مردمی که به تن‌ها مجتمعید و به آراء پراکنده. سخنتان- هنگامی که لاف دلیری می‌زنید- صخره‌های سخت را نرم می‌کند، در حالی که، کردارتان دشمنانتان را در شما به طمع می‌اندازد.

۹- پس از پخش شایعات دخالت امام در قتل عثمان در سال ۳۵ هجری این خطبه افشاگرانه را ایراد کرد «اسْتَأْثَرُ فَاسَاءَ الْأَثَرَةُ»^۳

او (عثمان) به استبداد و خودکامگی فرمان می‌راند و استبداد و خودکامگی اش سبب تباهی کارها شد.

۱۰- در آغاز جنگ جمل در سال ۳۶ هجری، ابن عباس را برای پند دادن به سوی زبیر فرستاد «لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّهَ تَجِدَهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَ يَقُولُ هُوَ الذَّلُولُ»^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ص ۷۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۹، ص ۷۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳۰، ص ۷۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۱، ص ۷۴.

طلحه را ملاقات مکن. که اگر به دیدارش روی او را چون گاوی خواهی یافت که شاخها آخته است. او را عادت چنین است، که مرتکب کارهای صعب شود و پندارد که آسان است.

۱۱- پس از شکست شورشیان خوارج، در سال ۳۸ هجری برای بسیج کردن مردم جهت مبارزه با شامیان «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا وَبِالدُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا، مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٍ ضَلَّ رِعَاتُهَا فُكِّلَ مَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ»^۱

آیا به عوض زندگی آخرت به زندگی دنیا خشنود شده‌اید آیا ذلت را جانشین عزت خواسته‌اید، همانند اشتراکی هستید که چراننده آن‌ها گم شده و چون از جانبی گرد آیند از جانب دیگر پراکنده شوند.

۱۲- پس از شنیدن تهاجم یکی از افسران معاویه، نعمان بن بشیر به عین التمر و کوتاهی کوفیان در سال ۳۹ هجری.

مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ لَا أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِبَصَرِكُمْ رَبَّكُمْ أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ^۲

به مردمی گرفتار آمده‌ام، که چون فرمان می‌دهم اطاعت نمی‌کنند و چون فرا می‌خوانم پاسخ نمی‌گویند. ای بی‌ریشه‌ها- چرا در یاری پروردگارتان درنگ می‌کنید آیا دینی نیست که شما را با یکدیگر متحد سازد آیا غیرت و حمیتی نیست که شما را به خشم آورد.

۱۳- برای هشدار و نصیحت خوارج نهروان و تذکر اشتباهات آنان در سال ۳۸ هجری «وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخَفَاءِ الْهَامِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ وَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا»^۳

براستی، مردمی سبک مغز و سفیه و نابردبار هستید - ای بی‌ریشه‌ها- من هیچگاه برایتان موجب شری نبوده‌ام. ۱۴- وقتی یکی از فرمانداران امام به نام مصقلة بن هبيرة، اسیران بنی ناصیه را از فرمانده لشکر آن حضرت خرید و آزاد کرد

قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتَّى أَسْكَنَتْهُ وَلَا صَدَقَ وَاصِفُهُ حَتَّى بَكَّتْهُ^۴

خداوند مصقله را از خیر دور کند. کردارش چون سروران آزاده بود و فرارش چون بردگان. ستاینده‌اش را، هنوز سخن آغاز نکرده، خاموش ساخت و هنوز زبان به وصف او نگشوده بود که سرزنش نمود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۴، ص ۷۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۹، ص ۸۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳۶، ص ۸۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۴۴، ص ۸۵.

۱۵- سال ۳۹ هجری پس از شنیدن غارتگری‌های فرماندهان معاویه در «عين التمر» در نکوهش کوفیان
 «كَمْ أَدَارِكُكُمْ كَمَا تُدَارَى الْبَكَارُ الْعَمِدَةُ وَالثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ كُلَّمَا حِيَصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكَتْ
 مِنْ آخَرٍ كُلَّمَا أَطْلَّ عَلَيْكُمْ مَنْسَرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ وَانْجَحَرَ
 انْجَحَارَ الصَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا وَالصَّبْعِ فِي وَجَارِهَا الذَّلِيلُ وَاللَّهُ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ»^۱

چند با شما مدارا کنم، چونان که با اشتران جوانی که کوهانشان از درون ریش است و از برون سالم، مدارا
 کنند. یا با کهنه جامه‌ای که اگر از يك جای پارگی آن را بدوزند، از جای دیگر پاره شود. هر بار که طلایه لشکر
 شام از دور پدیدار گردد، هر يك از شما به خانه خود می‌گریزد و در را به روی خود می‌بندید. همانند سوسماری،
 که از بیم، در سوراخ خود پنهان می‌شود، شما نیز به سوراخ خود می‌خزید. یا مانند کفتار به لانه پنهان می‌شوید.
 به خدا سوگند، خوار و ذلیل کسی است که شما یاریش کرده باشید.

۱۶- پس از فریب خوردن کوفیان از مکر و حيله عمرو عاص و معاویه، هشدار گونه فرمود
 «أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ وَمَاتَ قِيَمُهَا
 وَ طَالَ تَأْيِمُهَا وَ وَرَثَتُهَا أَبْعَدُهَا»^۲

اما بعد، ای مردم عراق، شما همانند زنی آبتن هستید که چون مدت حملش به سر آید، بچه خود مرده
 بیفکند و سرپرستش بمیرد و بیوگیش مدت گیرد، آنکه به او از همه دورتر است، میراثش بخورد.
 ۱۷- پس از فریب خوردن کوفیان از مکر و حيله عمرو عاص و معاویه، هشدار گونه فرمود
 «وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنْكُمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ يَكْذِبُ قَاتِلُكُمْ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذَبَ أَعْلَى اللَّهِ فَإِنَّا
 أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ فَإِنَّا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ»^۳

به من خبر رسیده که گفته‌اید: علی دروغ می‌بندد. خدایتان بکشد به چه کسی دروغ می‌بندم آیا به خدا دروغ
 می‌بندم، در حالی که، من نخستین کسی هستم که به او ایمان آورده‌ام یا بر پیامبر او دروغ می‌بندم، در حالی که،
 من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کرده‌ام.

۱۸- گویند در سال ۳۶ هجری وقتی مروان بن حکم، داماد عثمان، در جنگ جمل اسیر شد
 «لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ أَنَهَا كَفَّ يَهُودِيَّةٌ لَوْ بَايَعَنِي بِكَفِّهِ لَغَدَرَ بِسَبْتِهِ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلْعَقَةَ
 الْكَلْبِ أَنْفَهُ وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةِ وَ سَتَلَقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْمًا أَحْمَرٌ»^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶۹، ص ۹۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۱، ص ۱۰۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۷۱، ص ۱۰۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۷۳، ص ۱۰۲.

مرا به بیعت او نیازی نیست. دست او در بیوفایی دست یهودی را ماند. اگر دست بیعت به من دهد، غدر کند و در نهان بیعت خویش بشکند. بدانید که او در آینده به امارت خواهد رسید، ولی مدت امارتش به همان کوتاهی است که سگی با زبان بینی خود را بلیسد. او پدر چهار فرمانرواست. زودا، که امت اسلامی از او و فرزندانش روزی خونین را بینند.

۱۹- پس از جنگ جمل و فرونشاندن شورش بصره در سال ۳۶ هجری در مسجد شهر بصره

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النَّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ»^۱

ای مردم، بدانید که زنان را ایمان ناقص است و بهره‌مندیهایشان ناقص است و عقلهایشان ناقص است. ۲۰- پس از جنگ نهروان در نكوهش لشکریان خود در سال ۳۸ هجری، که برای نبرد نهایی با معاویه سستی می‌ورزیدند.

«أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبَدَانُهُمُ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمُ الْمُتَبَتِّلِي بِهِمْ أَمْرًاؤُهُمْ»^۲

ای کسانی که به تن حاضرید و به خرد غایب، هر يك از شما را عقیدتی دیگر است.

۲۱- در شهر کوفه که در بیان حوادث سخت آینده

مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ وَأَزْوَاحًا بِلَا أَشْبَاحٍ وَنُسَاكًا بِلَا صَلَاحٍ وَتُجَارًا بِلَا أَرْبَاحٍ وَ
أَيْقَاطًا نُومًا وَشُهُودًا غُيْبًا وَنَاطِرَةً عَمِيَاءَ وَسَامِعَةً صَمَاءَ وَنَاطِقَةً بِكُمَاءَ.^۳

چیست که شما را کالبدهای عاری از جان می‌بینم که در نمی‌یابید و جانهای بی‌کالبد که در می‌یابید ولی به کار نمی‌بندید. مردمی به ظاهر اهل عبادت ولی، ناپرهیزکار. بازرگانی سود نابرده، بیدارانی خواب گرفته، به تن حاضر و به دل غایب. توان دیدنتان هست و چون کوران نمی‌بینید. توان شنیدنتان هست و چون کران نمی‌شنوید. توان سخن گفتنتان هست و چون لالان، هیچ، نمی‌گویید.

۲۲- خطبه «منبریّه» که در آن علل پذیرش حکومت و صفات يك رهبر عادل را بیان می‌دارد

«أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَالْقُلُوبُ الْمُسْتَشْتَّةُ الشَّاهِدَةُ أَبَدَانُهُمُ الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ أَظَارُكُمْ

عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمَعْزَى مِنْ وَغْوَعَةِ الْأَسَدِ»^۴

ای مردم گونه‌گون با دل‌های پراکنده، ای کسانی که به تن‌ها حاضرید و به خردها غایب. با مهربانی، شما را به سوی حق سوق می‌دهم و شما همانند بزغاله‌ای که از غرش شیر می‌رمد از آن می‌رمد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۰، ص ۱۰۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۷، ص ۱۴۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، ص ۱۵۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱، ص ۱۸۸.

۲۳- مشاجره‌ای بین امام علیه السلام و عثمان در گرفت. مغیره پسر اخنس، که یکی از منافقان بود به عثمان گفت من او را کفایت می‌کنم، امام علی علیه السلام در جواب مغیره فرمود:

«يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْاَبْتَرِ وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا اَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ»^۱:

ای فرزند آن ملعون ابتر و درخت بی‌ریشه و شاخ.

۲۴- در سال ۳۸ هجری جهت کمک به محمد بن ابی بکر در مصر در نکوهش یاران

«أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ إِنَّ أُمُهْلُتُمْ خُضْتُمْ وَإِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ وَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ وَإِنْ أُجِئْتُمْ إِلَى مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ»^۲:

ای گروهی که اگر فرمانتان دهم، اطاعت نمی‌کنید و اگر بخوانمتان پاسخ نمی‌دهید و اگر مهلت یابید سرگرم سخنان بیهوده می‌شوید، اگر به جنگتان کشند، سستی می‌کنید و اگر مردم بر پیشوای خود گرد آیند، آنان را سرزنش می‌کنید و طعنه می‌زنید و اگر در کشاکش دشواری افتید، بازپس می‌نشینید.

۲۵- وقتی برج بن مسهر طایی از شعرای مشهور خوارج با صدای بلند گفت «حکومت فقط از آن خداست» امام علی علیه السلام در جواب او فرمود:

«اسْكُتْ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثَرُمُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيَّالًا شَخْصُكَ خَفِيًّا صَوْتُكَ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ»^۳

خاموش شو، ای مردی که دندانهای پیشین تو افتاده است. خدا چهره‌ات را زشت گرداند. به خدا سوگند، حق آشکار شد و در آن وقت حقیر و ناتوان و پوشیده آواز بودی. تا آن گاه که باطل نعره زد، آشکار شدی آنسان که شاخ بز نر آشکار شود.

۲۶- وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ^۴

به خدا سوگند، معاویه از من زیرکتر نیست. او پیمان‌شکنی می‌کند و گنه‌کاری.

۲۷- جُفَاءَ طَعَامٍ وَعَيْدٍ أَقْرَامٍ جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَتُلْقَطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يُفَقَّهَ وَيُؤَدَّبَ وَيُعَلَّمَ وَيُدْرَبَ وَيُوَلَّى عَلَيْهِ وَيُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَلَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ وَإِنَّكُمْ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ^۵

مردمی هستند درشتخوی و رذل و سفله. بردگانی فرومایه‌اند که هر يك از سویی گرد آورده و از جایی برچیده شده. کسانی که هنوز باید دین خود را فرا گیرند و به آداب آن آشنا گردند. تعلیم داده شوند و در کارها آزموده

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۵، ص ۱۹۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۰، ص ۲۵۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴، ص ۲۶۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰، ص ۳۱۸.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۸، ص ۳۵۷.

گردند. کسی بر آنان سرپرستی یابد و دستشان بگیرد. نه از مهاجران اند و نه از انصار و نه از آنان که در مدینه جای داشته و بر ایمان استوار بودند. بدانید که شامیان کسی را به داوری اختیار کردند که به آنچه دوست دارند از همه نزدیک تر بود و شما کسی را برگزیدید که به آنچه ناخوش دارید از همه نزدیک تر بود.

۲۸- «وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجْتَ بِزِينَتِهَا وَ خَدَعْتَ بِلَذَّتِهَا دَعَتَكَ فَأَجَبْتَهُ وَ قَادَتَكَ فَاتَّبَعْتَهَا وَ أَمَرْتَكَ فَأَطَعْتَهَا»^۱

چه می کنی اگر این حجابهای دنیوی، که خود را در آن ها پوشیده ای، به کناری روند دنیایی که آرایه هایش به زیبایی جلوه گرند و خوشیها و لذتهایش فریبنده است. دنیا تو را به خود فراخواند و تو پاسخش دادی و تو را در پی خود کشید و از پی او رفتی و فرمانت داد و اطاعتش کردی.

۲۹- «وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدٍ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةٌ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَ لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ وَ لَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَّبِعُ سَلَفًا هَوَى فِي نَارٍ جَهَنَّمَ»^۲

اما این سخنت که گویی، ما فرزندان عبد مناف هستیم، آری ما نیز چنین هستیم، ولی امیه کجا و هاشم کجا حرب کجا و عبد المطلب کجا ابو سفیان کجا و ابو طالب کجا مهاجر در راه خدا را با آزاد کرده چه نسبت؛ و آنکه نسبی صریح و آشکار دارد، با آنکه خود را به خاندانی بسته است، هرگز برابر نباشد. آنکه بر حق است همتای آنکه بر باطل است نبود و مؤمن کجا و دغلکار کجا و چه بد فرزندی است، آنکه پیرو پدرانی است که همه در دوزخ سرنگون شده اند.

۳۰- لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِرْنَا وَ لَا عَادِي طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَتَكْحَنَّا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنْتَى يَكُونُ ذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمْ الْمُكَذَّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ^۳:

اگر با خاندان شما در آمیختیم و چون همتایان با شما رفتار کردیم، در عزت و شرف دیرین ما نقصانی پدید نیامد. از شما زن گرفتیم و به شما زن دادیم، در حالی که، همتایان ما نبودید. به راستی شما را با ما چه نسبت رسول الله ﷺ از ماست و آن دروغگو که تکذیبش نمود از شماست. اسد الله از ماست و اسد الاخلاف از شماست. سرور جوانان بهشت از ماست و صبیبة النار از شماست. بهترین زنان جهان از ماست و حمالة الحطب از شماست؛ و بسا چیزهایی دیگر که از فضایل ما هستند و یادکردنشان به زیان شماست.

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۰، ص ۳۶۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۱۷، ص ۳۷۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۳۱- «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَيْكَ غَرَنِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُفِّي إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَادًا وَلَا تُبْقِي لِأَخْرَجِكَ عَتَادًا تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخْرَجِكَ وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ»^۱:

اما بعد، درستکاری پدرت مرا در انتصاب تو بفریفت و پنداشتم که تو از روش او پیروی می کنی و به راه او می روی. ولی، آنسان، که به من خبر رسیده تو فرمانبرداری از نفس خود را فرو نمی هلی و برای آخرت اندوخته ای نمی نهی و با ویران ساختن آخرت می خواهی دنیایت را آبادان سازی و به بهای بریدن از دینت به عشیره خود می پیوندی. اگر آنچه مرا خبر داده اند، درست باشد، پس اشتر قبیله ات و بند کفشت از تو بهتر توانند بود.

۳۲- وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهُ تَرِيدُ بِجَهَادِكَ وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَكَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ وَتَنْوِي غَرَّتَهُمْ عَنْ فَيْنِهِمْ فَلَمَّا أَمَكَنْتَكَ الشَّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكُرَّةَ وَعَاجَلْتَ الْوُثْبَةَ وَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ الْمَصُونَةِ لِأَرْأَمِلِهِمْ وَآيْتَامِهِمْ اخْتِطَافَ الذُّبِّ الْأَزَلِّ دَامِيَةِ الْمِعْزَى الْكَسِيرَةِ^۲

گویی در همه این احوال، مجاهدت برای خدا نبوده و گویی برای شناخت طاعت خداوند حجت و دلیلی نمی شناخته ای شاید هم می خواسته ای که بر این مردم در دنیایشان حيله کنی و به فریب از غنایمشان بهره مند گردی. چون فرصت به دست آوردی به مردم خیانت کردی و شتابان، تاخت آوردی و برجستی و هر چه میسرت بود از اموالی که برای بیوه زنان و یتیمان نهاده بودند، برگرفتی و بربودی، آنسان، که گرگ تیز چنگ بز معجروح را می رباید.

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۱، ص ۴۶۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۱، ص ۴۱۳.